کس ه ه حه
د ل ه ن عن
س ح ن ه د ن
خ ش ث ن ق ن

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله الطیبین الطاهرین برحمتك
یا ارحم الراحمین الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر
کبیرا یا شاه مردان یا شیر یزدان یا صاحب ذو الفقار کور کردان نظرهای
ناپاك دلان بکردان بلاهای سبك را که این عملهای شریف را که از اسرار
کنوز و یا بیش در نوشتهها فی بلی ابراز نمایند و براه بصرف نمایند و صدقات
خیرات و دستگیری سادات و فقرا و مساکین برسانند چون باین عملها
برسند ابراز کنند اسرار را بانی که مرحان شاه جوکی باشد بعاقبه د
خیرات یاد نمایند چرا که بسیار زحمتها کشیدم و ریاضتها کشیدم
و صیاحتها کردم و استراحت ندیدم ولیکن بچشم بر هم زدن بر خوردند ندیدم
بحق خداوند قهار قسم میدهم که مخفی بدارید این اسرار را و ابراز ننمائید
که عمر شما کم میشود و خداوند از شما بیزاری میجوید و اسراف کننده این
عملها ذلیل مردم همه برود دشمن و قاتل نفس خود خواهد بود و مرد دنیا
و آخرت خیر نخواهد دید و رانده درگاه احدیت خواهد گردید و البته

کسی اشنائی نکند و از یاد خدا بیرون نرود و در انکار نمودن عمل قسم دروغ
نخورد و اگر بدست ظالم گرفتار شود عملها را بنمایند بعد و اگر مضطر
شود دروغ بگوید که عمل بدست کسی نرسد و اگر چنین عمل کند در نزد
خداوند عزیز و مکرم خواهی بود و قابل کرد و اسرار حق خواهی کردید
و خدا لعنت کند کسی را که این اسرار را مخفی ندارد و اگر چه از گرسنگی بمیرد
اما بعد این کتابچه بر چهار فصل قرار داده شده فصل اول
در کیمیای اکبر اعظم در باب بیش و هیچکس این عملها را تا حال انوضاح نشده
حتی میر داماد و میر فندرسکی و شیخ بهائی فصل دوم در لیمیات که
جمیع ساحران در تصورش حیران باشند فصل سیم در سیمیا است که اعجاز های غریبه
ذکر شده فصل چهارم در طی الارض و سوم هم خفا موش و سنجیدن و برداشتن
کردن و بیست عمل از مجربات ذکر کرده ایم اما فصل اول بدانکه دنیا را تماما
بطی الارض گردیدیم و همه جا بطلب از کیمیا التماس نمودم و بیست و یک سال
که از برای کیمیا است در این کتابچه ذکر نمودم بعد از سعی که بیش از ثمانیه
و بعد از حیات من بنظر هر کس که برسد حلال و بنده گواهی میدهد که چه قدر
مرتبه خداوند کبیر به بنده ذلیل خود عطا کرده و این بنده حقیر را بچه مرتبه
امین کرده و دینار را از برای حق از نور تمام کرده انداخته بود نه انداختن ظلمت

علفی آت

الحمد لله رب العالمین اما بعد از نباتات علفیست که از آن کل

میگویند و در آن آثاری است که بیان میشود اللهم صل علی محمد و آله الطاهرین بعد

یک وجب از زمین بلند میشود و بیخ آن که در زمین است شبیه بتخم مرغ

و مثل غده است و وسط علف سبز بوده برابر دو بیخ برابر طرف راست

در دست و بیخ برابر طرف چپ قرمز است و گل سرش سر قرمز است و خط قرمزی

بر دور گل میباشد و در هر یکی یک خالی سبز شده در زیر برگ میباشد و این علف

سهل را چون از زمین بکنند بقدر یک پیاله خونی از او بیرون میاید خون

او را گرفته در شیشه ضبط نموده و بقدر خون موی آدم بروی خون در شیشه

بیخته که [illegible] هیچ شود سر آن را بند آفتاب گذاشته بعد برداشته در شیشه

مطین تکلیس نموده و قدری روغن کلال الیشت هم بی اندازه بروی او بریزد

مع یکمثقال خون سیاوشان بعد تکلیس نموده روغن بسیار قرمزی ازو

بیاید و در این سه خاصیت است اول هر گاه بقدر جوی بر جوت سلاطین

یا غیره بزند مطیع و فرمان بردار او شود و چون بنده او گردد و آنچه بگوید

و بخواهد عمل نماید و خواه اگر بهر حال ماه هفته یکمرتبه از این روغن بهر جا

او باشد بمالد که اگر بمالد محبت او بر طرف شود دوم یکمثقال [illegible] داد د

فنجانی نموده بکشد از این روغن بروی آن بچکاند فی الفور خالص شود این

خاکرا

خاکرا در میان طاس طین ازاصی کرنبشه بتخم مرغ باشد کرده ووده‌ها
اورا محکم کن ولیک کودی نموده که همیشه اتش بدان باشد واین تخم را در
میان ان کذاشتن اهل خانه وباقی مردم همه ازو خایف ولرزان باشد ودر
همه جا مقبول جمیع طبعها باشد واین از جمله مجربات است واکر دیره از
دوغن این بو تخم مرغ بمالد فی الفور تخم بر که هیچ انسان بیرون اید .
وخاصیت دیکر انست که با شنجرف سحق وصلایه نماید شنجرف وقدری
مو بدسین هم ملحق نموده باشد چون بیرون اورد ثابت است ویکمثقال
ازین شنجرف را بر سفید مثقال زیبق دده قمری شود که مرشد داند عای
جیز باد نماید دقمر تمام عیار که از همه عیوبات بیرون باشد اینست شیه

١
علف
سهیل



علف سهیل سهیل ای شیرشاه
تورا از میان شاکردان انتخاب
نمودیم ودادیم بتو این علمها را که ذکر
خواهد شد هرکاه یکی ازین علمها را
بکنید دشود ای شیرشاه بدحیی که
سیاحت مینمودیم بد نیشابور شخصی
مرا فریب داد عملی از ما کرفت وعلی

مدعوض بماد ادوا وعمل ماد اکردو شد وما عمل اورا کردیم و نشد وعمل

اورا هم دردین کتاب اوردیم البته البته نکنید که نخواهد شد وباقی علفها اگر خود

ذکر نموده ام من که مرجان شاه ابن خلف شاه ابن شمعون شاه ابن سلموس شاه

ابن صفقد شاه ابن صقود شاه ابن شرف شاه ابن لاهور شاه ابن غرمان شاه

ابن سلف شاه ابن حلیم شاه ابن حید شاه ابن میرسعد شاه ابن خلخال

شاه ابن خفقد شاه ابن شاهداه اینها اسامی اجداد من میباشد ذکر

نمودم که هرگاه یکی ازین علفها و کتابچه عمل نمایند و تخلف شود خودم را با

با اجدادم که ذکر نمودم علی الاتصال لعنت کند والا اگر ببیند که خلاف نبود

ومنفعت بدید از برای من و اجداد من طلب مغفرت نمایند که همه اجدادم

من مرشدهای کامل بوده اند و علفهای علف مذکور برگهای زرد او تلخ میباشد

و دیشه اش شیرین صم بکم عمی فهم لا یتکلمون دوا علف دوم علفی

است که او را برک زبان گویند و در سه جا هم میرسد یکی در کوه تبریز که

در عجم است و یکی در هرات و یکی در ارض روم بقدر نیم وجب از زمین بالا

میاید طرف راست او شش سنبله دارد و طرف چپ او چهار سنبله دارد

و در میان هر سنبله یک گل البی دارد که شبیه بزبان ادمی میباشد و ریشه

او ابی است و در از اما خاصیت این علف آنست که چون این علف را

وطلوق محلول زیاده

بدست آوردی وکندی ادرا خشک نموده وهر علفه دیگر که

بخواهی بچین وبا این علف بجوشان وبپزند بیاید و بنا بر خشک کن

ودر کیسه ضبط نما وهر وقت که خواهی بکچود این دا بر صد مثقال جیوه

طرح کن ودر سر آتش خاک کند سفید دا ازان علف یکچود دیگر بپاش

در آنخاک جیوه که شیشه نمیه میشود وبروی آب میایستد یکمثقال این

خاکرا طرح کن بر هزار مثقال مس که قمر سفید تا بی عیار شود اگر خواهد

که این خاک شگفت دا روغن نماید که قطره اندر بقنطار دود این شگفت

را با ذلق عروسان که آلش کرفته سحق نماید وتدریج صبر دود برود بریزند

وبیست مثقال منفاح حکما دا بر سر او بریزند که حل شود بعد در شیشه ملین

تنکیس نموده حبه حبه در شیشه انداز دو مفتول فلزی در سر شیشه کذارد

وتنکیس کند ودهنی آید ودر ته مثل سفیداب ودر سر آتش سرخ شود

ودر میان آب باشد وازین دهن یکمثقال بر دو قنطار طرح نماید و سجده

شکر خالق بی همتا وحمد او را بجا بیاورد وشکها را خرمن نموده مصرف

رسانیده ودر راه خالق هم صرف نماید وهر شد را هم مطلب مغفرت یاد نماید

وخواصیت دیگر هم دارد اینست که ترا او را بکوبید وآلبشر را داخل حنا نموده

خمیر نماید وبر ریش ببندد که اگر خدا عمر بدهد سیاه ماند تا بیست سال موی



او سفید نشود واگر کسی بخورد فی الفور کور خواهد شد وطعم این علف

شود میباشد صم بکم عمی فهم لا یتکلمون اللهم صل علی محمد وال محمد الله اکبر الله اکبر

الله اکبر کبیرا ابدا است خدای ابرهیم العظمه لله دیان اند صفتش عاجز واز

اوصافش لال نه قلم را یارای نوشتن داتش ونه زبان را قوه در صفاتش ماشاء

الله لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم وصلی الله علی محمد واله الطاهرین یارب

العالمین ویا ارحم الراحمین **سیما** بدانکه حکما که اسم علفی است برادر حقیر

را بقتل رسانیده واوصافش بدین نحو بوده واما حکما اسم

علفی است بسیار جلیل القدر بنظرها از همه بیشتر دانی و

این علف در ایران است ودر محال دیگر نیست جز اندر کوه تبریز

ودر هراة بسیار است ودر کوه الوند هم هست اما کم است ودر

یزد بسیار است وطعم این زهر تلخ است بزبان ترسد

بخند اند وبدست رسد طاول کند وبرکهایش همین بوده

دارد

وسبز بود ودر میان کلش قرمز بود ودر ریشه او بیاری

شبیه بتخم مرغ همین که این علف را دیدی وشناختی بایل

او را باید کند ودر رشتان نیز این علف هست ونشانش

اینست که یکی نوع برف سده را دیماند و همینست همین که



از زبان

دیدی

دیگری او را اگر فته بکوب و الیش را بگیر اما الیش درست با بجایی نرسد و الیش را
در شیشه کرده نگاه دارد و اگر فرصت نشود در توبره کرده بیاویزد و اگر هم خشک
شود فرق نمیکند بعد از انکه خشک باشد در دیگ سنگی کرده و قدری اب
طلق محلول دماده بر رویش ریخته و او را الیخ بدهد و اب صاف او را بگیرد
و اگر تراش اب او را انرکه طبخ دهد و در شیشه کند و یکمثقال حجر بیاد
مصار الحمار و یکمثقال دیشه لفلاح اگر بشود ممکن بیروح ضم نیم مثقال
و اگر نشود ضرر ندارد ابها را کوبیده داخل اب نموده در میان شیشه کرده
که مطین باشد و در روی اتش گذاشته همینکه جوشش بند برداردو اگر این اب
اونه روز بیشتر در ظرفی نماند نمیماند اب یکبوته ان علف راسی من زنبق
را میزان کرده اند که خاک میکند و اب را هم میجوشد باید کوددی کند بیاد
بیدک و خوب بیا کوچ بکی سی من زنبق بریق در ان کود و اب و علف را
در بالایش بریق و یکهزری که بخاران ضرر دارد و کود میشود و مثل اهک
میماند که اب بر تلد صداهای بسیار کند و بعد از انکه بخارات بالکلیه مرطرف
شود بر رو دوبه بیند شکفتی شود در نهایت سفیدی و اگر خواهند شود
شکفت او زنیان نحر دهر و دهر مار سنگ در دو بیرد همان میزان و این
اجزاها بوبیند که این شهوات و قاعده اول تری و بعد ان شکفت را

برداشته در میان هفت یا پنج یا چهار کیسه از نسمان دوخته در آن

میان کند و بو دارد حسن که مرشدم میرزا وی ذکر رفته ام یکمثقال از این در

در هشت صد و پنجاه کرده حسن به فرست صلوات بر محمد و آل محمد امّا بدان که

بوی این شکفت به هر چیز برسد مثل اهل خواهد کرد و فعل او نیز تا چند بن

کرده است و بوداد این حقیر بعنوان سیاحت بسمت چین رفته و داخل چین

شده و پادشاه چین را دختری بود در حسن مشهور آفاق بود بسیار اعلا

کردید پادشاه غش نموده چون بحال آمد هر چند اگر نقد اصفهان را کشت

وا دادن شاه عمل را کرد و او را هم کشت و نسلا بعد نسل این عمل در میان ایشان

هست و دختری دارند در سال یکبار دسن بسیار دیدن نفر کرده و پادشاه اکثر را

میزند و طلا میشود و از آن تاریخ تا حال غدغن نموده که این گیاه

را در چین راه ندهند و سبب این شد صم بکم عمی فهم لا یتکلمون

اللهم صل علی محمد و آل محمد **چهارم** بداسر و ملقبست در یزد

وکرمان سبز میشود و سر آن برگ هم بکوشد و گل او آبی است

و در زیر برگ سرش گل میدهد و در زیرش چهار برگ سبز میدهد

و در لشه او پیاز دارد سرخ چون دیدی و شناختی بکن و بردار هر قدر

که خواهی پوست و بادام زیر زمین داخل کن همه را تا هم اخشک



سم گیاه گر

کن

ودو مثقال طلق محلول زیاده

کن یکمثقال ازین سر علف که داخل بکند بکرند دوبیست مثقال طلا را خاکی

میکند سرخ وقتروم فلفل هندی بروان بریزو بعد اورا بر داد که بای طرح

است یکمثقال اورا بر چهارصد مثقال جیوه طرح کند که طلای بسیار خوبست و

رنگین است وخاصیت دیگرش اینستکه کردی ازین علف در سوده مخلوط

نموده چون بچشم بکشد بکور شود واکر کردی ازین علف بر سینه هر کس که

خوابیده باشد کذارد هر چه در دلش باشد در خواب بکوید واکر بکنجود اورا

بر خصیه بمالد آلت او چندان بزرک شود که از اندازه بیرون شود ونه فلوزرا

این علف بشکفد که اکر بقدر نخودی ازین شکفتها از هر کدام باشد بخورد بند

قوه تنها قوت دهد واکر ده مثقال اراشتة با این علف در فنجان مس بهد به

دار اشکنه داشکفت سفید کند واکر کسی قوه باه نداشته باشد بکنجود از

این شکفت دادر میان یکمن شیر دیخته صبح یکچهار یک اورا بخورد یک

ساعت فاصله داده بدنش کرم شود وبعد یکچهار یک دیکر را بخورد بدنش

کرم تر شود ونعوذ کند ویکچهار یک دیکر را بخورد نعوذش زیاده شود

بعد یکچهار یک دیکر را بخورد اما زن حاضر باشد تا بیست وپنجمرتبه نزدیکی

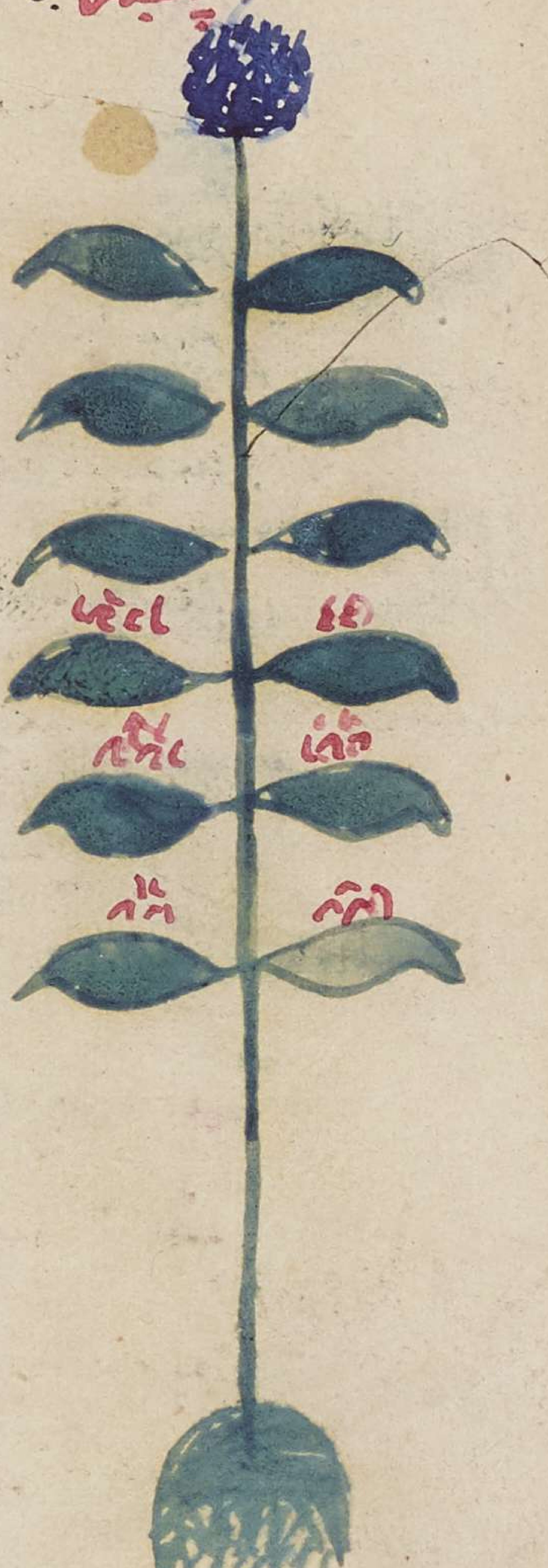
کند واکر بیشتر بخورد تلف میشود واکر زن طاقت نیاورد باو ولاغ جمع شود

وبالان نخواهد بوکر ، واکر از حال برود ونعوذش بر طرف نشود شیر بر بدنش بکل

و بجنة كه مثل پنير ببدنش به بندد و كم كم شير و بجنة تا برطرف شود و قوة

جماع ادكم نشود من بعد صم بكم عمى فهم لا يتكلمون اللهم صل على محمد وآله الطاهرين

پنجبه بدانكه مكوادين علفى است دبرد سبز ملبشود واين علف



خواصى دارد كه بهر بيث از زمين بكنند و

بياورند و بجوند هر كس دهند بقدر همان

نيث حركت كند اگر بقصد رقصيدن يا انگشت

نمقعد بهر بيث كه بدهى همان عمل كند و ديگر

اين علف را دهنى باشد باين قاعده كه علف را

خوب بكوبد و در ديك سنگى كرده و قدرى اب

روى ريزد و بجوشاند تا صاف شود و اب خشك

شود بعد باز اب ريزد و بجوشاند تا خشك شود

و مكرر نموده تا سه مرتبه در دفعه چهارم اب بجنة

بجوش كه امد قدرى روغن بجنة و بجوشانند تا اب تمام

شود همينكه روغن امد برداشته ظرف را اب سرد

نموده اين علف را با روغن در ميان اب سرد بجنة

كه روغن بر سر اب بايستد و روغن با قاشق از سر آب

برداده

برادر وند شیشه کرده نگاه دارد بعد باید در ۳۲۲۶۸۲ دو مثقال

و بکوبد و در میان روغن مذکور ریخته و بعد باید در ده سیر برنج کل ۱۳۶ اع

و بقاعده همین علف روغن او را گرفته و این روغن را هم داخل آن روغن نموده

و در وقت حاجت اگر یکنخود او را به پنج سیر نقل داخل نموده و یکدانه از آن

نقلها را به هر کس داده که بخورد مدهوش شود و اگر یکچهار دانگ گوشت

بر روی آتش انداخته و یکنخود او را بر روی گوشت انداخته چون دود کند همه

بیهوش شوند اول باید قدری سمه بدماغ خودش باید کرد که خود بیهوش نشود

سمه را باید بعرق بید مشک تر ساخته باشد و بدماغ کند والا سمیه را ترک کند

دیگر این علف خشکش را با مو و دو خر مهره از هر یک یکمثقال داخل نموده

فرش لحاف پارچه شنجرف نماید ثابت شود و یکمثقال شنجرف ثابت سی

مثقال زیبق را قمر کرد از صم بکم عمی فهم لا یتکلمون ما شاء الله لا حول و لا

قوه الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین ششم

اما بدانکه این علف را بیروج الصنم گویند و اسم دیگر مهرگیاه باشد و این

علف را به تنهایی فعلی نباشد و شیبو نیز علفی است که در کوهستان هم روید

و در همدان نیز باشد و وجود دارد و در تبریز هم باشد و در خاک خرم هم

باشد بر دو قسم است یکقسمش بقدر نیم وجب از زمین بیرون آید و یک طرف

مکرر این

کل سرش سرخ باشد ویکطرف ابی باشد وریشه او بهمین قسم است وتل کشیده
او سبز ودر بیخانهای او کل کبود دارد واز زمین ولیباد این قسم شب بو
تر است وقسم دیکرش هست شبیه ازیو قدش کوتاه تر بمثل ریحان کوهی
ان خوب است ازبرای عمل اکسیر اما ترش یکخاصیت دارد که هر کس اب او را
بخورد یکمثقال در عمرش ناخوش نشود که سنکین شود ودرد وز شاره
را به بیند وهر کز ریش وی سفید نشود واین شب بوی زرد ایران نیست
بلکه در کوههای مصر است وشام واین شب بوی دیکر در ایران هست دیده دو
شباهت دارا ما کشیدیم اما شب بوی ماده را به تنها فعلی نیست مکر او را با
ریشه شب بو طبخ بدهی نه فلز را شکفت کند وبوج را نیز فعلی نیست
تنها
به تنها مکر با شب بو ریشه را نکه داخل کنی نه فلز را شکفته وشب بو به
را نیز فعلی نیست که عظم باشد ما ذکر نکردیم لکن تدبیر کردیم بیروج الضم
دسق
را با شب بو وشب بو هر سه را باهم تدبیر کردیم با این سه علف نیز دو به
را وشکفت طلا را شب بو چهار جزو از بیروج ده جزو از شب بو سه جزو
بزرک بکوبند بی تدبیر صد مثقال بر طلا بپاشند بقدرت حق تعالی شکفت
دی
قرمزی شود بمثل خون واز برای این شکفت که در قرع بریزند شوده تند
کوکرد صلحه مورد نیز قدری نوشادر قدری واکر مورد نباشد کل

همیشه بهار و یا بولاد در هریک ممکن شود در شیشه دیزند و هر قدر که
خواهد زیبق را در او کنند که خواهد چند میزان زیبق پنجاه مثقال
تا سیصد مثقال را میخورد آنچه ممکن شود کرده منه بدارد و در قرع
کند یکشب تا بظهر آتش بزنند بعد ده کامله برود کار دهنی بیرون آید
از ته قرع مثل شب چراغ و یک مثقال از آن دهن هزار و پانصد مثقال
زیبق را اکسیر کند و هزار و پانصد مثقال نقره بدستش بدهند عیار و بوتی
علاوه تر خواهد بود و اگر در آتش بزنند که فولش زیاده شود پانصد علاوه خواهد



کرده هر چند آتش زیاده بزنند میزان زیادتر
خواهد شد و در میزان سیم در همه خط کش
دارد و این دو عمل برنه فلز طرح دود و پنج
الصنم را به تنهایی فعلی بیست مکرد هزار و دا
بامر الهی پا بزند و بر موعالند بلند
کند و اگر سه علقه را به تر خواهی بری
طلا را صفحه کرده نازک و زیبق را چهار
مساوی طلا در بوته کرده و طلا را معرض
نموده اول طلا را اندر بوته کرده چنانچه برود

٦
بروح الصنم
مهر کیان

ببندازد بیروح الضم را با خون ساده ش اکر نباشد صبر نرود و اکر نباشد

ز لف عروسان هر یک که باشد میشود و بعد در او دو لثوی و بعد در بوته

کرد همینکه بریزد بر داد کداد کوده بکدازد و بعد نیم نخود شب بو که بار لیثه شب بوز

مححه تاسی به او بزن و دمس بده خاک شود از ان خاک یکمثقال بر هزار

و با نصد مثقال مس طرح شود قمر خالص بیرون اید و از جمیع ش که دمس

بدهی بر هزار مثقال طرح میشود اما بهتر است که دمس بدهی و لکن در

در عمل اکیر شب بوز در وقت بحبس شیشه که شکفت را میخواهی ببری اکر

ع۱۰۴ ۲ ش ۰ ش۶۵ ۱ س ف ۱۴۰ ۱۲۲ س ده ش۲ ۱۴ ه ی

تمام و بر هم نزنی از هیچ یک صحیح بیرون نخواهد شد اکر نشود کسر شود

بدانکه علف شب بوز بدین نحواست اللهم صل علی محمد و اله الطیبین الطاهرین

و بر دشمنان ایشان تا روز قیامت همیشه مدام لعنت باد هفتم

اما شب بوز علفی است بسیار جلیل القدر و منزلت او را خدا داد است و

پادشاه تمام نباتات بغیر از حی المرصد علف دیگر که ذکر نکردیم و اکر این

علف را با سیم دو شیه او را با افسنطین طبخ بدهند همان افسنطین بدون

بیروح الضم دو شب بو شکفت کند طلا و همان عمل کنند کرد و فرع بدون

کم و زیاد شود و شب بوز را نیز کار لیثه این طبخ دهند همین قسم خواهد

شد

شد و باد این فعل را نداند و هیچ علف دیگر این فعل را نداند و غیر از این

شب سوز و این علف نه برگ ابی دارد مثل پر طاوس بود بد و گل او نیز ابی

است و چهار برگش قرمز است دو برگ قرمز و دو برگش کبود دارد و دود

همه برگها سبز باشد و گل او نیز شباهت برگست و شکلهای قندیل

بسوزد مثل چراغ و گلهای ابی پر برند

بمثل پر طاوس و طریقه پیدا کردن ان

است که همین شکل او را دیدی دو نفر

باشند یکی دور باشد و یکی پیش علف

نشسته باشد و بخود پلاسی ببرد و بالای

علف بیندازد و انکس بد پایین که

هست اگر نباشد بگوید نیست و نشان

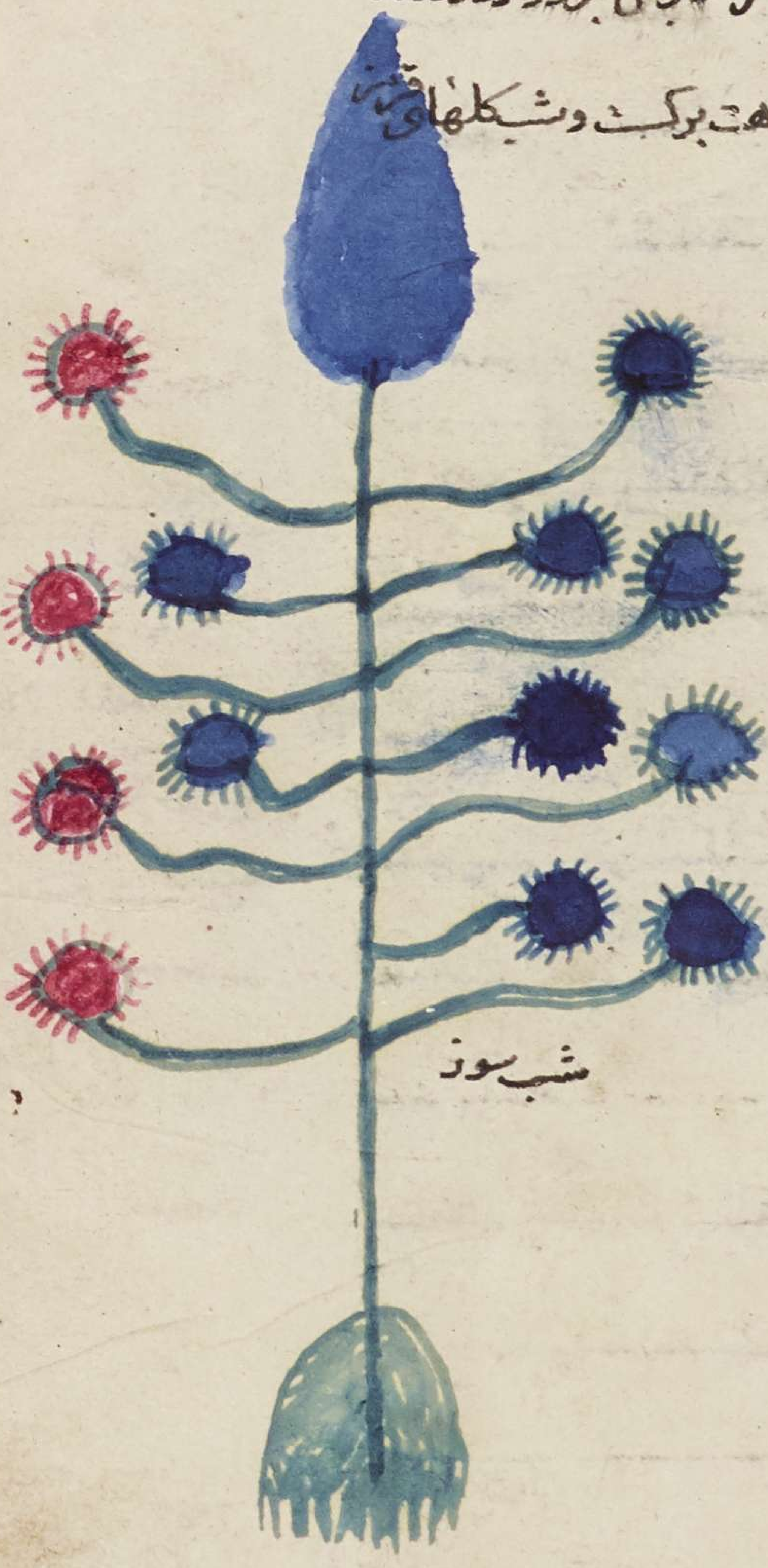
دهد چونکه از دور دیده میشود

و در نزدیک مشخص نمیشود و انکه

دور است نشان دهد تا بمقصود

رسیده و پلاس را بروی بیندازد

و بگذارد تا صبح شود و او را بکند



شب سوز

٧ شب سوز

معرکها یش کرد براست و پر سرخ او شیرین است و برای او
شور است و در مکان شب سوز شبیه بان نیم علف هم باید
دور وند از طعمش تشخیص بدهید و ما آسان کردیم و این علف هم بال
ماند یکسال زیاد و یکسال کمتر باشد و جای این علف جلیل القدر
در کوه الوند و در کوه دماوند و در صحنه تبریز در دو کوه زنتی کردستان
ایران و معدنش در صحرای بحرین و در کوه شام مخفی بدارید این علف
را که ما او را نبینند نخواهند شناخت مردم در عهد بسیار دیده
اند و لکن نمیشناسند چرا که بخدای واحد و بحق رسولش قسم است
امتحان خود کرده یکبوته علف شب سوز باج کردید دولت مقابل بدید
اند و اگر یکبوته در سالی گیر افتد کامیوس این علف را بپوشانید چون
شناختید کار تمام است عاقبت پیدا خواهید خواهید نمود و بزرگی او را
خواهید دید و اگر پیدا نشود یکسال دو سال وصیت میکنم شما را
بحق رسول ص هاشمی که طلاق ندارد دست مکشید تا توانید این
سر را پوشیده تا خدا شما را محافظت نماید و اگر افشا کنید خدا بحق
رسولش قسم میدهم که عمرش را کوتاه کند و این علف شب سوز را
همتا در رحم باشد تنهایی و نتوانستیم بیش از این افشا کنیم و شب بو

ده خاصیت دارد بر شهای پیوند ندادم و بر رویح الصنم دابیث

خاصیت درا کثیر باشد وافشا نکردهم و هر صاحب عملی که باین عمل

برسد که قایل باشد خود پیدا خواهد نمود باسانی این کفتم که بنا تنها

را مخفی دارید هر کس این سر عبادات افشا کند خدا اورا لعنت کند

اما شب بوی نر این است **هشتم و نهم** دشب بوی ماده این است

صم بکم عمی فهم لا یتکلمون باهلی مددی

شب بوی نر ۸
شب بوی ماده ۹



بدان عهدنامه ایست میان من و تو ای شیرشاه که تو صاحب اسرار

بتو نمودم و عهد از همه بکمار رفتیم و کتابچه را بتو دادم و معادن علفها را

نشان دادم با این عهد و با این شرط که سال دو نوبت ازین علف شود در حرز

همیشه نهار هند بما رسانی بهر قسم که باشد و اگر نتوانستی با این طلسم

وبر بلندی بیا و پیش من میرسد که باید خرج مطبخ هر اشود ما را فراموش

نکنی هر نفس مرجان شاه حکی حق حق حق الله یا مولاهم و السلام

صم بکم عمی فهم لا یتکلمون **دهم** و بدانید علفی است که او را

علف مار گویند و این علف مار را بیاورند و بکوبند و بمالند

به بند ند خوب شود در لباباست و تل بدان حال سبز دارد و بلک

گل لی دارد که در سرش سبز شده است و در یشه او پیاری دارد و دود

پیار خطی لی کشیده شده است و خاصیت این علف را ذکر کنم اول

اینکه این علف جلیل القدر است و این علف جسم سعید را ثابت

کند و در تلک مس و سیم سعید را ثابت کند بر یکد مس شبها و ذرنیخ بعد از

سه تصعید که جوهر را گرفتی در تصعید چهارم این علف را در دو برنز

ته نشین شود و مثقالی بهر ده مثقال مس طرح کن و شنجرف را ثابت

کند که از شعله اسد انداز دو مثقال صد مثقال قمر طرح شده شمس گردد

اما خاصیته بگیر یکمثقال ازین علف را برده من شیر بپزند شب بگذارد

روز بردارد تمام آن علف یکمثقال با ایشان شیر کلا روغن شود

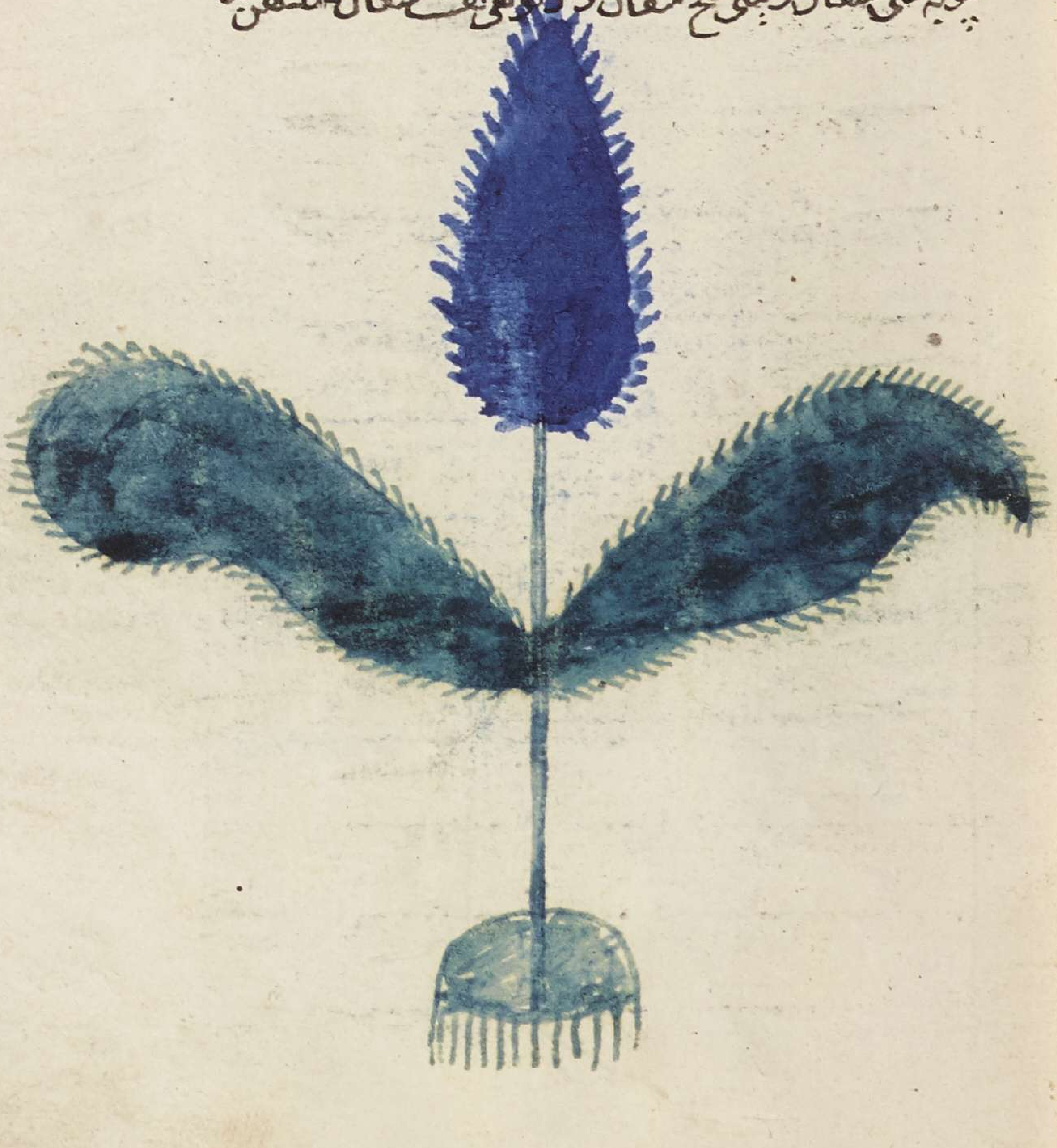
که بهتر ازینها بر روغنها که خورده شود و فرق نشود و هزار مثقال

ازین دهن را با هزار مثقال ریحان کوهی داخل همدیگر بشود خوب

بپزند و بعد از آن این دهن را تقطیر نمایند و مقطر او را بردارد و زرد

چوبه سی مثقال و زمین نخ مثقال و از کوهی هشت مثقال در دهن مکند کود

علو



کند وان دهن را در شیشه مضبوطی کند وان شیشه را دزد بر لهن

اسب کرده بعد از ده یوم بیرون اورده کرم بسیاری شده باشد

و خوراک این کرمها مردارسنگ و قند تیز است پنج درم این خوراک

با ایشان باید داد و روز ششم کرمها همدیگر را بخورند دو کرم باقی

نماند و هر صبح هر دو با هم دعوا بکنند اخر یکی از ان دیگری را بخورد

همینکه خورد هر روز پنج مثقال کند و روغن در خورد او داده دود

پنجم در دو میل سرمه از روغن لا ... کشیده و در چشم خود بکشد

انوقت سر شیشه را باز نموده نگاه کند جانوری باشد که او را

مار ققنهم گویند که ارسطو از برای لشکر بهرام خان ساخت

و در مقابل لشکر گذاشته هر کس نگاه میکرد اینقدر میخندید

که هلاک میگردید و این عمل از برای پادشاهان خوبست که در

مقابل دشمن بکند صم بکم عمی فهم لا یتکلمون یازدهم بدان داگاه

باش که در شیرند در کوه صحد علفی است که در جای دیگر بهم نمیرسد

و برگهای سرخ دارد شبیه بگل زنبق و در بالای هر گلی یک چشمی

باشد ساق او سرخ و مثل اره باشد و ته او بیابانی دارد و او را علف

ماران خوانند و فعل او اینست که بسیار جلیل القدر است اما الخاصیته

هرگاه

هرگاه بوتی را بر دیشه این علف بر زیبق رسیده بدین آتش شگفت

شود بتنهایی و این علف را جفتی بدبت و تدبیری نداردو آب این علف

با کوکو بصلایه نموده و حبه بسازد تنکیس نموده دهنی که بحرف

بیرون آید در قابله که ثابت و این روغن زیبق را عقد کند یکمثقال صد

مثقال را و آن عقد خاک شده یکمثقال بر دویست مثقال زیبق و ده

قدره و بزرگواری تا در ذو الجلال را مشاهده نموده و در بعد بر حب

او خاتم پیغمبران نمر شد که شمام تمام عیاری بعیار ددو بوتی سهل

است رنگین تر و تدبیر دیگر بیارد یکمثقال ۴ و اشراب ۲ و با آب این

علف بابرگ این علف صلایه بکن خشک یا تر باشد و بکوس بدهد

و بعد بیرون آورد یکمثقال بر صد مثقال سیم بدد بزند ثابت شود و

یکمثقال این سیم را بر صد مثقال جیوه ذده حمری شود قرمز و یک

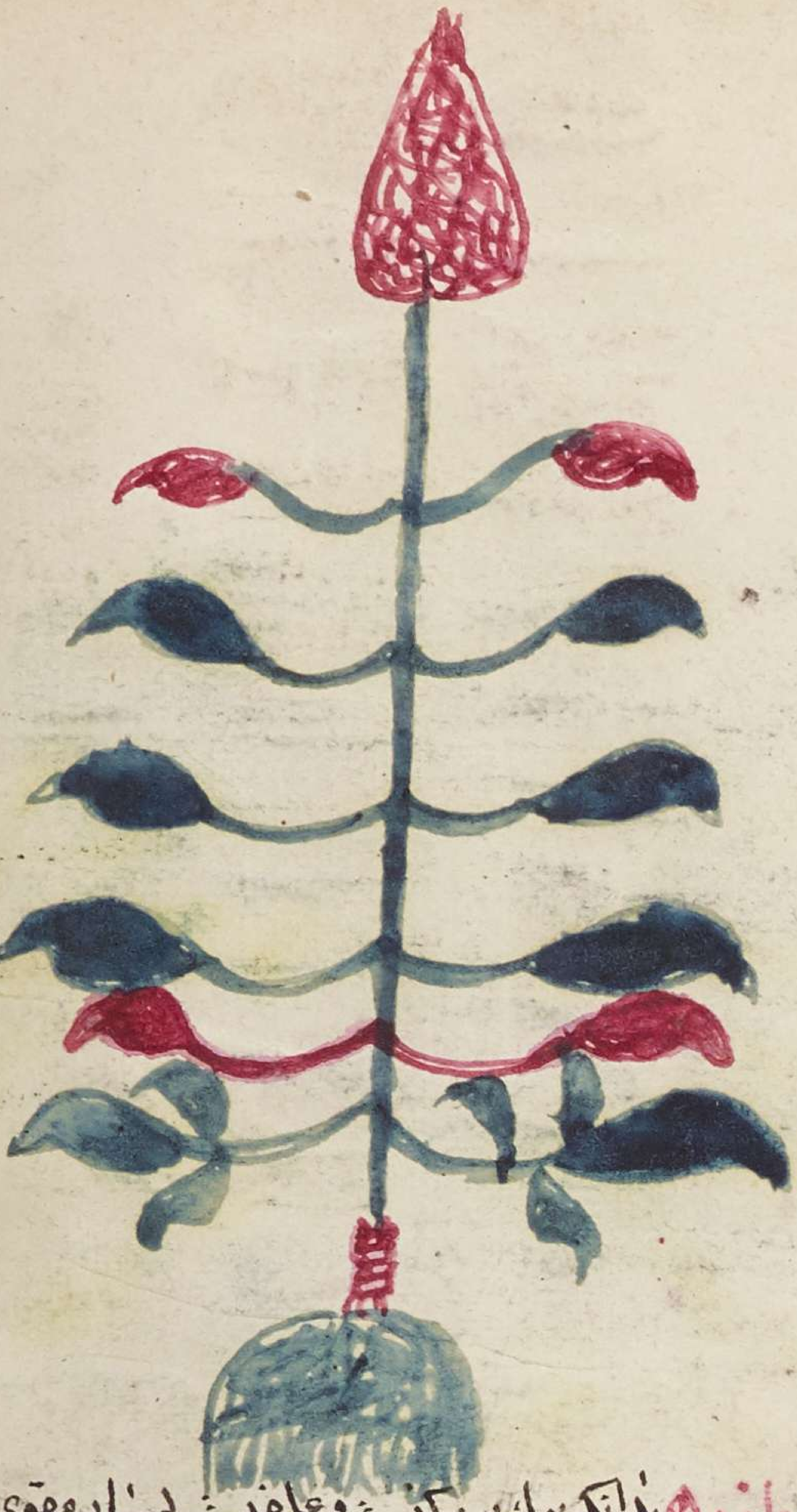
مثقال از آن حمری بر چهار صد مثقال زیبق طرح کند قرص طلایی شود

بعیار ددو بوتی ای میر شاه احیا کردم تو را عهد با اشکبی من که مرشد

تو در جهان شاهم اگر به تو خلاف نوشته باشم هر آینه هستم ملعون آست

مبارک باد تو را این نعمت شکر و حمد خالق خود را بجا آورد که تو را قابل

دانست اللهم صل علی محمد و آل محمد صم بکم عمی فهم لا یتکلمون با خبر الزاقین



دوازدهم بدانکه برگ بر برگیست و علفیست بسیار مقوی و مفرح و

خوش بوست بسیار جلیل القدر و بسیار پاک باطن و بسیار خوش ظاهر

و این علف را بود درجه باشد این علف را ابراهیم میگویند و در بلاد ایران

است در کوه صعید تبریز و داغستان و شام و ملاتیه و یمن و حجاب از زمین

بیرون میاید و برگهای او باین شباهت و برگها قرمز مثل اره و سمت

چپ او آبی و گل سر او سرخ و ریشه او آبی و برگ اطرافش قرمز و تلخ است

و برگ اطراف آبی او شیرین است و این علف چه وقت بنهاد یکماه از نهاد

رفته سبز میشود و عمرش سی روز است خواص او یکی اینست که بیاورد

یکمثقال ٦٣٥٥٦٥ و آب این علف را بر سرش بریزد خاک قرمز شود

علف ایران

ودل

ویک نخود از آن بر پانصد مثقال ٥٠٠٣ ٥٠٠ بریزند جمیر شود و از آن جمیر

یکمثقال بر دویست مثقال زیبق طرح کند شمس اعلا شود و خاصیت دیگر

دیگر اینست که بیاورند طلای صفحه کرده نازک دویست مثقال و زیبق

چهارصد مثقال و این را بکوبید و دو مثقال او بر چهارصد مثقال

زیبق فرو برد و بهم بیامیزد که مخلوط شود و طلا ها در بوته کرده

و بتابد که براندارد همینکه ببیند زیبق را بر سرش ریزد بقدرت کامله

خدا جمیز شود سفید که خداوند در قرآن فرموده بعد یکمثقال

از برکی که بودش قرمز است از بن علف کوبیده و یکمثقال ع و س ۲ع

ع و ش و بر ملغمه بیا شد مس دهد نه شدید و نه خفیف و بعد

بیرون آورد یکجا کی شود مثل یاقوت رمانی و یک مثقال از بن

خاک را بریزند بر ده هزار مثقال ٥٠٠٣ ٥ ع ٥

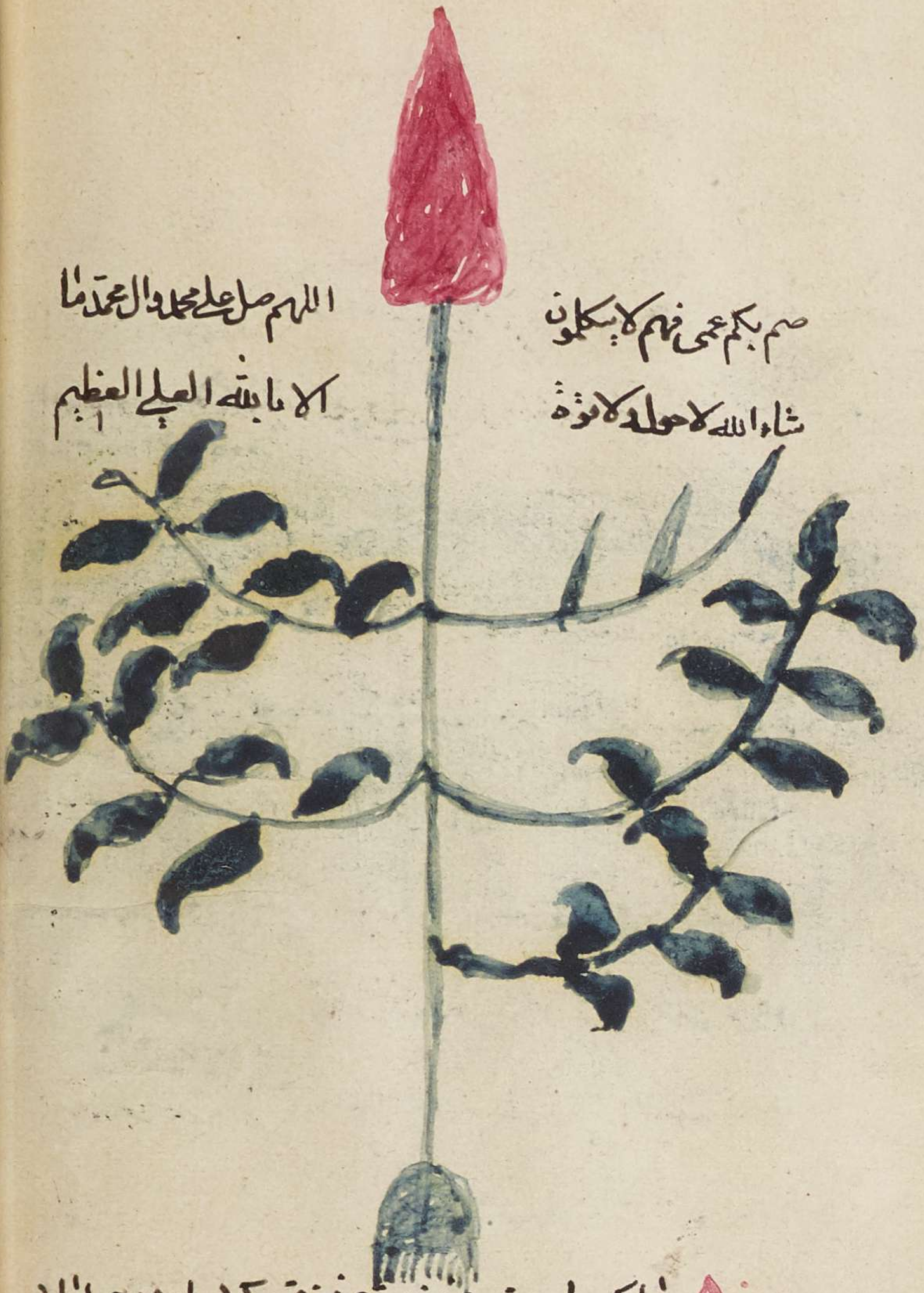
جل الخالق خالق السموات و زمین

قسم که دو عیار دو بوتی

خواهد شد

باد بزنند

که این طلا محل خطر است البته که چنین نفروشند و باد بزنند بر صبح آباد برداشت



سیزدهم بدانکه پیاز عنصر عربی بجز این قسم که بسیار درجها دارد
درجها دارد واین پیاز دراز است وبرگ او مثل درهم است ودو بر کهها
بمثل اده است وابی است ودر سرش گل سرخ است وریشه اش بقدر چند
است همینکه در خاک است سبز است وچون باد خورد سفید میشود
واین پیاز در لرستان است در بیابان شیره ودر کوه صحد تبریز است
ودر زنجان هم بسیار است وعلامت این علف این است که در فصل بهار

است

است تا آخر بهار مگس دیبه دیگر بوته ان جمع میشوند وکوسفند که
از انجا عبور کند تمام سودش جمع شوند واگر خواهید که این علف را
زود بشناسید در همان مکانها که مذکور شد کوسفند با خود ببرید
وهر جا که مظنه میرود سر بدهید هر جا که پشه روی بران کوسفند
نشیند تا دو میدان استر بکردید اطراف وحوالی ان بپا باز البته که
پیاز عنصر در همانجا باشد همینکه پیدا کردید اورا بکن که این پیاز مالوف
چه خشک باشد چه تر در هر دو یکنید بر است وعلیحده ذکر نموده ایم
بیان انزادنهادن سنکی کوبیده که باید اهن باو برسد که فاسد میشود
همینکه اب اورا اگر فتی لوف تر یا خشک اگر تر است بکوب اورا ودر ظرف
چینی بخته تا اب لیمو بجوشاند همینکه بجوش امد بردار ودود اتش بیاد
عنصر نماید وبعد ازان بیاورد ٥٥٥٥٢٤٣١
وداخل این اب کند وبیاورد پنج من تبریز ۲۵۵۸۲۶ واب پیاز
را با ان اجزاها که داخل یکدیگر نموده بریزد روی سنک سماق
سحق وصلایه نمایند بعد دو من سیر یا تر یا خشک ابش را کرفته
واب سیر را کم کم بخورد داده وسحق وصلایه نموده که مثل خمیر شود
وسفید وبعد اورا حب نموده ودر شیشه قرمزی نموده یکجا

که بشیشه را داخل کرده و سر بسته بمعقولی مضبوط نموده تکلیس
نماید روغنی زردی مثل زعفران رنگ بیرون خواهد آمد و روغن را در
شیشه مضبوطی مطین نموده بردار اما این دهن مثقالی دو دو بیست
مثقال زیبق را احمر کند و از آن احمر یک مثقالش بر صد مثقال جیوه طرح
رود شمس اعلا گردد دکود و ارزان کال بحق نفس مرجان شاه که ابراز
مکن این عمل را با جدی ای شیرشاه تو را شاه کردم بر تمامی صنعتهای
عالم انداه بیرون مرو و جمادا فراموش نکنی لعنت خدا بر تو اگر عهدی
که کردی بشکنی تو را بجعفر بن دغعر سپردم و تو را باو سر اطاعة باشد
و اگر از عهد من بیرون روی تو را از و خواهم که سر تو را از برای من
بیاورد و اگر دیگر را طلسم عمل نمودی و بدون اذن ما با دیگری تلف
خواهی شد ای شیرشاه بدان تا من حیات دادم نمیتوانی ترد تول
را نمائی و عهدی که تا من نمانی کردی تجاوز و در قید هیچ شاگردی نبودم و هر کس
آمد خدمتی کرد یک عمل جزئی بایشانی یاد دادم و در وقت دیو تورا اختیار نمودم
و این کتاب را بتو دادم و چندین عملها از بناتها و جمادات ذکر نمودم
و بدستی تمام را بتو ارشاد نمودم که یکی از این عملها ممکن احدی نیست بعهد خود
وفا کن و سالی یکمرتبه بنزد ما بیا و حال فقرا را هم بپرس ای شیرشاه

29

این طلسم را در جلواری نوشته در میان کتاب خود که از شر جن محفوظ باشی

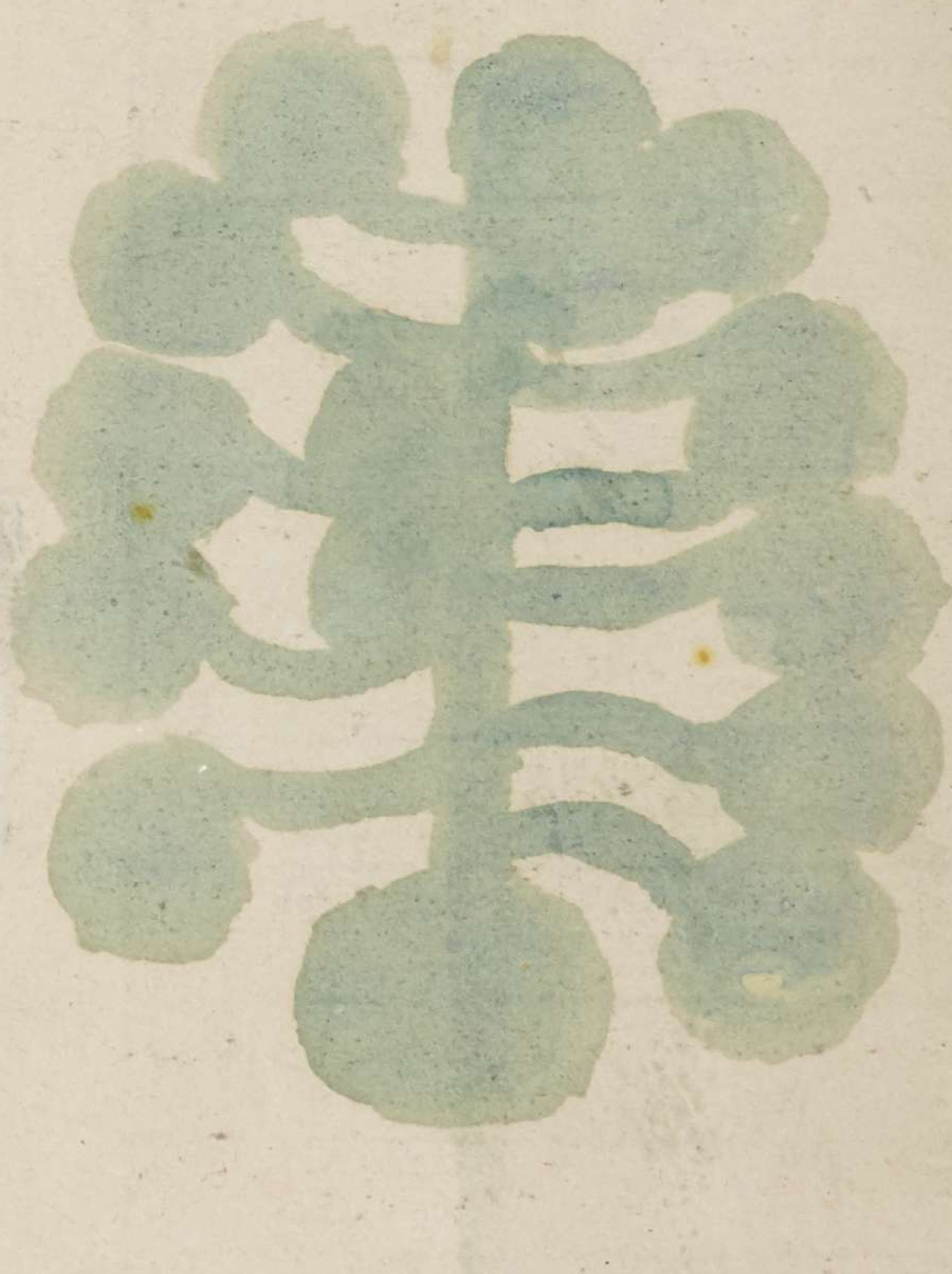
واگر طلسم را فراموش نموده بگذاری کتاب از دست تو بیرون رفته دیگر

جن قوه ندارد که بر گرداند چرا که انهم که ببرد حمل میکند یقین قسمت دیگری

بوده است طلسم را ماه بکر تجدید نموده طلسم آتش باید نوشته شود در

بعد آخر ماه پیش از طلوع آفتاب همینکه آفتاب سر بزند باید تمام شود

طلسم



اما خاصیت و فعل بر کش را برای تو ذکر کنیم بیاورد برابر او در او ابدا

پیاز

بگیر اگر تر باشد و اگر خشک بکوب با اب لیمو نم بکن و بیاورد برگ بکوبند

س

که گرفتی تا سه مثقال ذرین کیاه و دو مثقال لوف و یکمثقال کل ۲ د ۶

با هم صلایه بکن و این دانگاه بدار و بیاورد دیخ ورق و بکوب با شیر کاو

لیج بده و بعد تصعید بکن جوهر در شکم شیشه بچسبد و اگر ته شیشه

را با س ق ۵ ۵ ع ا ۲ و سر شیشه را با اب لیمو بچسباند و در ته

قرع بو نبود قرع خواهد شکست در هر عمل باید اتش کم شود و الا

اتش

کم شیشه سالم بیرون اید و این شکستن ضرر اکثر باشد خل با

ندارد و در خل تمام و تصعید دوم بکند جوهر در ته شیشه باشد

و از شیشه بیرون اید مثل ماه سفید و از ان جوهر یکمثقال بر

هفصد مثقال سرب طرح دود مخفی بدار این علم را ای شیر شاه

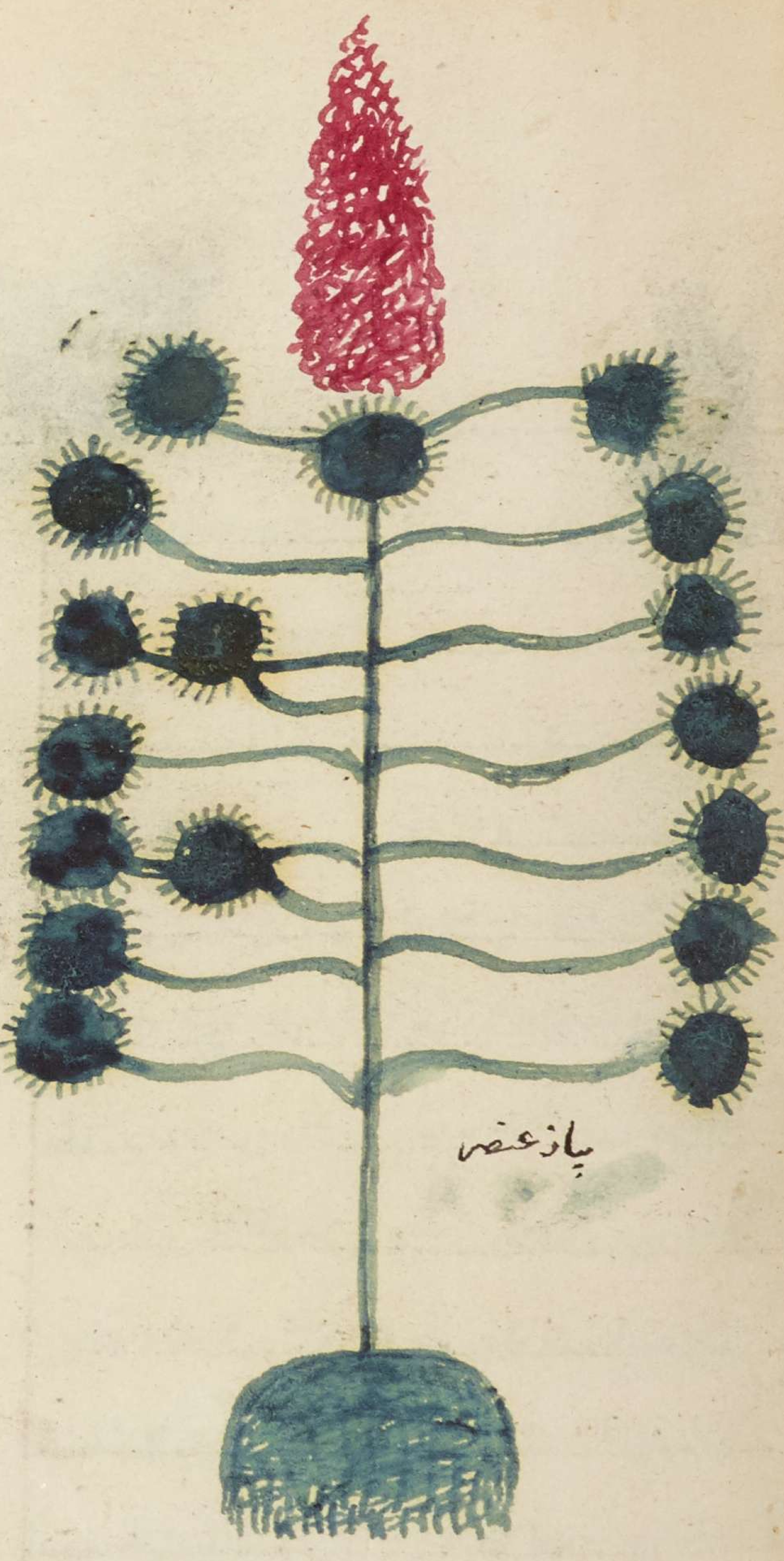
بحق خداوند که اگر باشد صم بکم عمی فهم لا یتکلمون اللهم صل علی

محمد و اله الطاهرین ما شاء الله لا حول

و لا قوة الا بالله العلی العظیم

جل الصانع جل جلاله و عظم

شانه و لا اله غیره الله اکبر



چهاردهم ای شیرشاه بدانکه علفی است که اورا مهوبن نامند شاخهای او
سرانیز است بمثل بید مجنون و بر شاخهای او قرار است بمثل داده و گل سرخی
دارد و در سرش دو شاخ از بالای دارد بمثل شمشیر و در بیخ او سرخ است اسپید
قرنز و این علف جلیل القدر است و این علف شهاف علی است و فعلش

بسیار است و ما سه فعل اورا بتنها ذکر کنیم اول بدانکه این علف در

تبریز است و در بحرین هم بسیار است و معدنش در صحرای بحرین و

ملاطیه است و در بلاد همدان هم هست و در یزد کم است و در یمن بحاله

همه سبز اند بپایان شیشها درده علف گویند چونکه طاوه که نان

می پزند از این علف در زیرش آتش میکنند زرد میشود همینکه اورا

شاخی بکن اورا اگر توانی آب اورا بگیر والا اورا خشک کرده بردار در اگر

الیشاب اورا پنج مثقال در او اشکنه و دو مثقال ۶۹۹۸۴۳ صلایه کن در

فعانی بر برود می نه شدید و نه خفیف بده بیرون آورده خاکیست مثل

شنجرف و از این خاک یکنخودش را هشتصد مثقال زیبق زند جمیع گردد بحق

الحق والنبی المطلق کرم شاه مردان مرتضی علی و یکمثقال از این خمیر بردو : لت

و پنجاه مثقال جیوه طرح کن قمری شود از ماه روشن تر و این قمر را مثقال

پانزده سلیمی بخرند و این قمر را الملای سفید می گویند و مردم نخواهند شناخت

و فعل دوم این است که این علف را بیاورد و با دندان بکوب با سرکه و

نمک و قدری یکمثقال شوره و یکمثقال صبر زرد داخل نصف تیزاب بکنوه

و اورا با شیر گاه طبخ بدهی آب او با شیر که جوشیده و تمام نشده

باشد که قدری شیر باقی باشد برداشته صاف کن و آب صاف

اورا

اورا در شیشه و هفتصد مثقال شنجرف را بکوب و داخل آن شیشه
کن و سی مثقال هم دارشکنه داخل و بر سر آتش بگذار که کم کم بالا و پاین
رود و آتش زغال باشد چون بالا و پایین رفت روغنی شود مثل خون
قرمز بر دارد و این روغن را روغن قارون گویند که یکی از شاگردان
حقیر است و این روغن یکی بر سه هزار مثقال زیبق طرح رود خمیر گردد
و از این خمیر یکی بر صد و بیست یک طرح شود طلای رنگین بیرون آید و لیکن
مار بایدار که بر صید اورا اللهم ارزقنا بحق محمد و آله الطاهرین فصل سیم
بیا زاج ما بکل سرخ این علف را بکوب و آبش را بگیر و داخل کن بوزن
آب دارشکنه وزن مثقال کوکرد و باید بگیا دیگر زرنیخ واهک را
ورش لحاف او نموده دو مس بده نه شدید و نه ضعیف بیرون آور که
زرنیخ احمر شده باشد و بکوب او را داخل کن و باید یک مثقال ۳ ی
۵۶ اینها را هم داخل کن بلک پنجاه آب لیمو بر رویش بریز و تقطیر کن و تقطیر
اورا با سیم صلایه کن بگذار بخشکد صد مثقال سیم باشد چون خشک
شود و سی خفیف بده و بیرون آور و یک مثقال از این سیم بر پنجاه مثقال
زیبق را شکفت کند سفید و یک مثقال از این شکفت بر سیصد مثقال
زیبق طرح نموده قمری شود تمام عیار و اگر شیشه را با روغن مذکور

پیچکند درخط استای شیرشاه قدر این علفرا بدان که بسیار

جلیل القدر است وپادشاه هست وبدان این علفرا از برای قوه باه

خوردنش بسیار نافع است وبسیار معقول است وبسیار زنده دل ان

شخص را واگر این علفرا با خون طاوس بخورد هرکس بدهند دیوانه شود

١۴
مهوبق



تاهر

تا هر مدّه که خواهند و چون بخواهد او را خوب کرد از چند این علف را

با شیر گاو بجوشانند و در حمام بلکه کاسه بده بخورد خوابش ببرد و

از تعاله بیخ علف که با شیر جوشانیده و صاف نموده او را بر داشته

بر بدن او بمالند از خواب بیدار شود اصلاً ناخوشی در مزاجش نباشد

و نباید این عمل را بر مسلمانی کند که العیاذ بالله ملعون است صم بکم

عمی فهم لا یتکلمون اللهم صل علی محمد و اله الطیبین الطاهرین یا ارحم الراحمین

پانزدهم بدان و آگاه باش که این علف در دشت و در کوه صحند تبریز است

و بسیار است و طعم این علف تلخ و گل زرد قرمزش شیرین است

این علف شیر است و این علف با افسنطین جفت و بدون یکدیگر

هیچیک را تنها فعلی نباشد هر دو را موافق هم داخل نموده و

دسم الفار را با این هر دو مس داده سم را ثابت کرده اند و یکمثقال از

این سم بسیصد مثقال زیبق طرح نموده قمر خالص کرده و شنجرف

با این دو علف مس بده ثابت شود و بو بیش زیبق را شکفت کند و از آن

شکفت مثقالی بر پانصد مثقال مس طرح کنند و این عملها همه در

سرکوده میشود و این دو علف را با نوشادر در مس در هند روغن

شود و آن روغن زیبق را عقد کند و از آن روغن یک برد و بیست

افسنطین بسیار است

مثقال دنبق طرح رود واین دو علف را باذن الفار که گوش موش

باشد وبا مرهم نخودی داخل کن وسم دردرا دمس بده خمیر شود و

خمیر را شکیس کن دهنی بعمل اید بمثل زعفران واز ان دهن یکی بر هزار

مثقال دنبق را خمیر کند دردرنك یکمثقال از ان خمیر را یکمثقال ۵۵۲ ۵۶

مخلوط کند که اتمام خمیر شود بعد دو مثقال بر دو هزار مثقال دنبق طرح

کند دیر بجه ببرد طلایی شود چون دوغ دو هزار مثقال دنبق دیکر را ن

بزن تا غبار دو بونی شود و اکر

نبایدرنکین شود باز غبار بزن

که یکمثقالش با چهار هزار مثقال

دنبق طرح برود اللهم صل علی محمد

واله الطیبین الطاهرین ولاحول

ولاقوه الا بالله العلی العظیم صم بکم

عمی فهم لا یتکلمون این اشت علف



۱۵
شیر

شانزدهم

اکاه باش ای شیر شاه که این علف

را شیر شکر کویند بدلیل انکه

بپخد

بیخ بهم داده است و شبیه به بیخ آدم است و ثانی اورا که بیخ ابلق فرنه

است و همینکه کندی سفید میشود و بیخ اش بمثل شکر شیرین است

و برگش طعم شیر میدهد و این علف معدنش در مصر است و هیچکس

این علف را نمیشناسد که چه باطن داده و این علف خط کش است ٦

اللهم صل علی محمد و آل محمد و این در مصر و غور دارد و در کوهی هست که اورا

کرانی میگویند و آنجا چشمه ای هست چند بوته باطراف است و تهاریه

کسی این علف را نشان ندهی که خدای پروردگار است هر سال آنزمین

میروید و مردم کور بند و نمیشناسند و اینها بقسمت است نه بسعی و نه بزور

و نه بمشق و نه بخدمت تا پاک میرسد کسی باین عملها بشرطی که متوسل

شود بذات پروردگار جلیل و متوسل بجناب پیغمبر و ائمه اطهار آیدان

چون علف را بدیدی دیدی و شناختی بچین هر چند قسمت تو باشد

و اورا بکوب ترش را و آبش سفید میباشد و از زمین که کند شب بماند

زود سفید شده باید بمثل لیشه شب سوز و در وقت کندن سبز

است و باد خورده آمد سفید میشود و آب این علف در شیشه مطین

جا داده و بیاور اول اینکه این آب را در صمغ عربی ربع مثقال طبخ داده و

بیخ نخود نوشادر داخل کند و سه روز در شیشه لب باریک و جلد داخل

کرده در میان زهره کاو بگذارد و سر شیشه را محکم نموده طبخ بدهد

ابد عن زنیق در طاسی و بیرون اورد در گلاب بیزد اب شیشه را

ببر هر کس دهد که بدو بمالد چندان حسی که پیدا کند که هر کس

او را ببیند محو او شود در شش ماه یکمرتبه این عمل را بکند بنزد هر

ملوک و سلطانی که برد حرفش معقول و از لبکه شیفته و حیران

بماند هر چه گوید بجان و دل خریدار شود و هر انسان که ملاقات کند

دست از وی ندارد اگر پادشاه و اگر رعیت ای شهرشاه اگر باین

محتاج شدی بکن و اگر خواستی مدعایت بعمل آمده در شود و بوده

و شکار و صبر زرد و مرمکی و سنا مکی و بوش در شدی با هم با کندر

دود بکن و خود را بوی ان بکیر صورت را که زایل شود و قت احتیاج

خواهد چنین بکن و مدام مکن که خلق بر سرت جمع شوند و تحیر کنند

و قسمی دیگر این علف را ذکر نمایم از برای تو ای شهرشاه بدانکه این

علف ثابت بود در عمل اکثر مثل عمل شب سوزه و دیگران و تنها این

علف را عملی نباشد مگر یک فعل اما با شیر و اب این و اب شب بو

و اگر خشک باشد با هم طبخ بدهند با اب لیمو یا اینکه سرکه تندی

اول خیسانیده بعد طبخ دهند و هر چه خواهد از هر دو علف برد [دارند]

این

این بلیغه صاحب عمل است که از هر یک فعل تراست چه قدر کار
کند و انکه کم فعل است چه قدر بر دارد میزانی ندارد و حکم خود را خواهد
کرد اگر طلا این خمیر است باید بدهد و اگر زنک او کم است دوا برنند
اصل شناختن علف است چون طبخ خود داد اضافه کن و آب اورا
بجوید کبریت بده چندانکه خمیر شود چون خمیر شود بعد بیاور هشت
مثقال اسرع ۷۴ و داخل کن در ان کبریت خمیر شده و یک شب
بماند و روز خوب صلایه کن در روی سنگ سماق دهنی قرمزی شود
در زیر صلایه بسیار چسبنده بعد مثل عسل شود و در شیشه مطین
کرده و بعد قدری صبر نموده و قدری سوده و مقداری شنجرف و مرتکی
دار شکسته از هر یک یک سیر باهم بکوبید و داخل شیشه و آتش بدهید
داده یکبار بعد مثل آتش شب بعد که هر دو آتش شدید میخواهند
همینکه خلاص شود از آتش برداشته پایین گذارد و تمام از صفه سوخته
باشد که نه دود و نه برداشته باشد و این دهن را در کاسه چینی نموده
بعد دو لیث مثقال با متجاوز آنچه روغن دارد خود لبنجند بقاعده
روغن که در دسته اند دنبق در شیشه کنند و یکشب بگذارند بعد
بردارند دنبق هم مثل ان دهنی قرمزی شده باشد این دهن سیر

فلو طرح شود یکی نقره و یکی قلع و یکی مس اول نقره را بیاورد یک مجموعه

را طی بکند و بروی آتش زغال بگذارد چند گرم شود نیم نخود از این

روغن بروی خط بریزد بعد ده پروند کارد هوس کند و قلانه کمی بدو

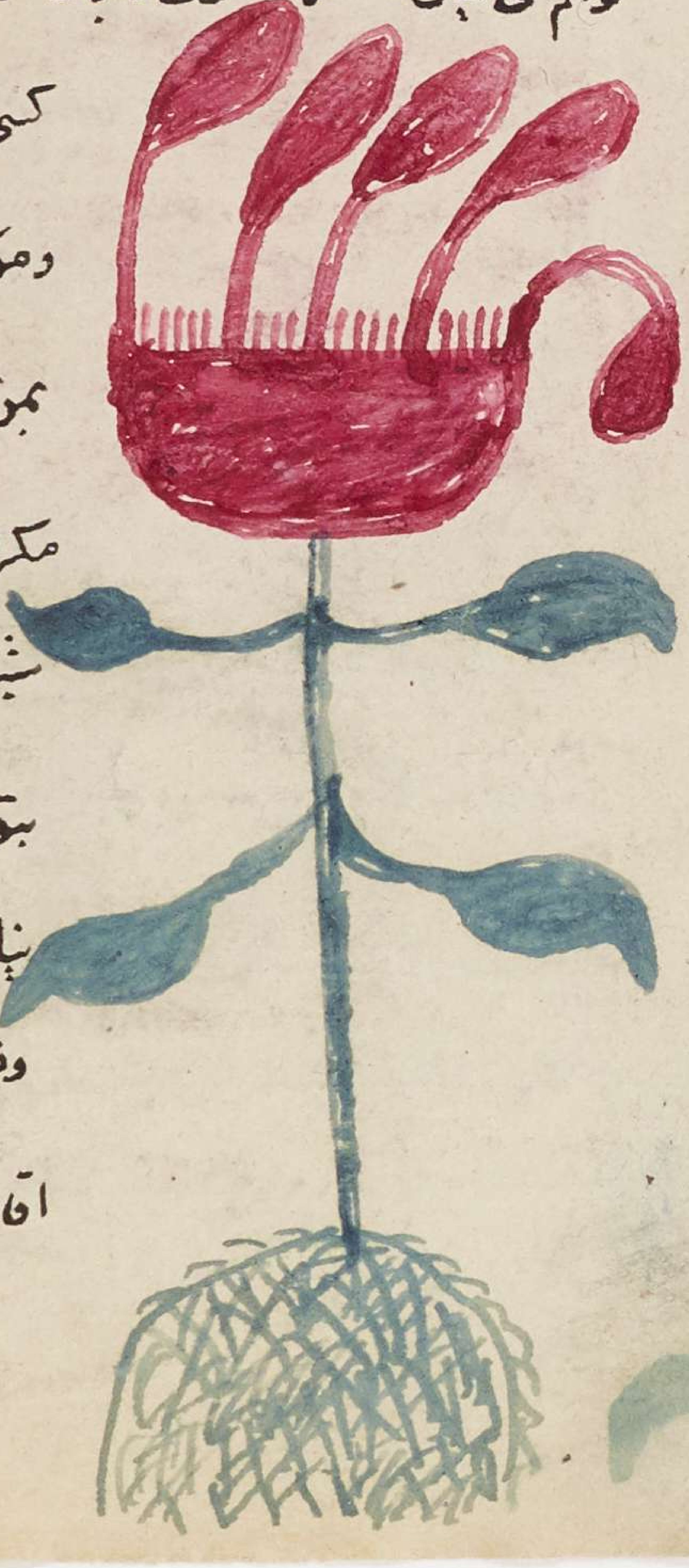
مانند طلای برو بوتی شود چکش زند علاقه بریزد دمس بسیار قلاقه کند

بزند بریزد بمثل زبان مار بعد عکس آدم روی بد پیدا شود بیرون آید

و بقلع بیشتر باشد چرا که معیداست و مصلح است صم بکم عمی فهم لا یتکلمون

تو هم ای شهی شاه گمراه نشوی و بدان قدر این علف نبات را که تا حال

۱۶



کسی نداشته و این نبات را آقا

و مولای من یعنی شاه ولایت

بمن داده است و نرسیدم بمطلب

مگر از دست ساقی کوثر و باب

شبیر و شبر و ندادم این علمها

بتو مگر با شاده پیرم و اسلام

نیاوردم مگر از دست حیدر کرار

و تو هم ثابت قدم باش در راه

آقای خود و مرشدانم فراموش مکن

واسرار

واسرار خود را هم باحدی ذکر مکن اینست شبه علف شیر شکر

هفدهم بدانکه این علفکه ذکر میشود بنو نیل دار میکویند و

بعضی زنبق دو برک میکویند و بعضیها بوته اش چهار برک و پنج

برک هم دارد و این علف در مصر و شام و ملاطیه و انتاکیه میباشد

و در ایران بهم نمیرسد و در انجاها این علف را میاورند و کرباس را

باین علف رنک میکنند و این علف از اول بهار هست تا اخر خزان و جو

او اینست چون موجود کردی بکوب و ابش را بکیر و بکبریت صلایه بکن

که خمیر شود چون خمیر شد تنکیس بکن با دزین کاه دهن قرمزی خوش رنک

بقطر اید بعد در تقطیر نما بعد ان دهن را با ۳ ۵ ۵ ۵ ۵ صد مثقال

و ده مثقال از ان دهن باهم صلایه کند و بکیفو دارد دو بیست مثقال

زیبق را خاک نرد شود و این خاک نرد یکمثقالش با یکمثقال ۱۱۴۴

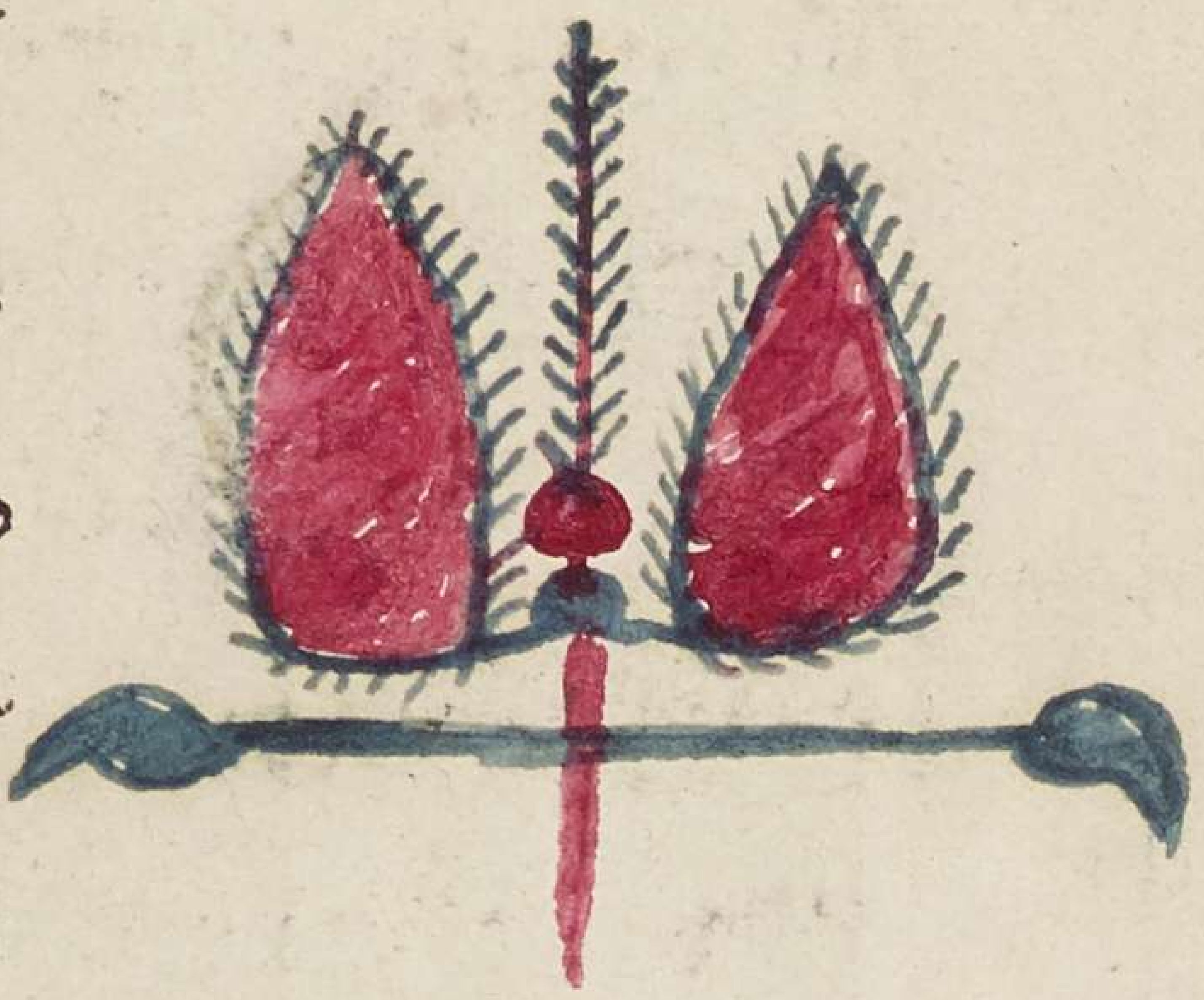
۱۲۱ صلایه بکن و در فنجانی کرده و سرا و را محکم نموده باد رشیشه

مطین کرده در سر کوره بکذارد چوب کرد در زیر تا اتش کرده چراغ اتش

بسوزاند بالا رود و پایین اید بعد اتش تند نموده مدتی بالا رود بعد دی

نیم مثقال نمک قلیاب اول در میان ان دیختن باشد بعد کذاشته سرد

شود بر دارد دهنی شده باشد لیا در نکین و لطیف و این روغن



یکمثقال آن را بدو بیست مثقال

جوه طرح کن طلای مکلس شود

وان مکلس را بر بایضد قمر طرح کند

شمس زر نکین شود هیجدهم

ای شهر شاه این علف را ندین

گیاه میکویند و در اکثر کوهها

بسیار است و در بلاد ایران است

بخصوص در کوه ندین و این علف

را بتنهایی فعلی نیست مگر اینکه

در شیره او را با شیر بسوده طبخ داده

وان در شیره شکفت مینماید نه نکرد او یکخواص دیگر دارد بتنهایی که

عجیب و غریب است و تا حال کسی ندیده باشد بدانکه چون شب شود یک

مثقال عسل با یکویه با یکمثقال شراب کهنه و یک مثقال ١١٢١٤ [illegible]

[illegible] و یکمثقال [illegible] ١٣ ١٩٤١ [illegible] بعد باید یکمثقال

١٢٨٤ ٢٢٤ و و یکمثقال ١٨١٤ ١٩١ ٣ و یک مثقال ١٨ ١٧١

١٣٤٤ و یکمثقال [illegible] ١٣١٤ و یکمثقال ٤٢ ٢ ورده ی

ودوازده مثقال ىمسه ۴ ۱۸۱۴۶ ا بابك سيراب ۴۱۴۶۹

۸۱ ا۶وو وهيجده مثقال ۴۶ ۲۴ و۶ ۱۰۰۱۶۴ وبكير

ديكر ⁝⁝ ۱۸۴۶ لمسه ۴ اينهارا باهم صلايه كند تا ابتدين كياه

وچون شب شود در شيشه بلور كرده وتنكيس كند وبعد تقطير بد تقطير

كند وباقى مانده راداشته همينكه شب شود بكيريد ودر زير رداى

خود ببرد ودر برج الشهر كذارد چون افتاغروب كند وهوا تاريك

شود الشهر بهم بجوشد كه تمام الشهر فرياد كنند وان يكپارچه اتش

اتش شود والشهر تماما

اتش بنظر ايد كه يكنفر از

اهمه در شهر باقى نماند

واما اتش سرد باشد وشهررا

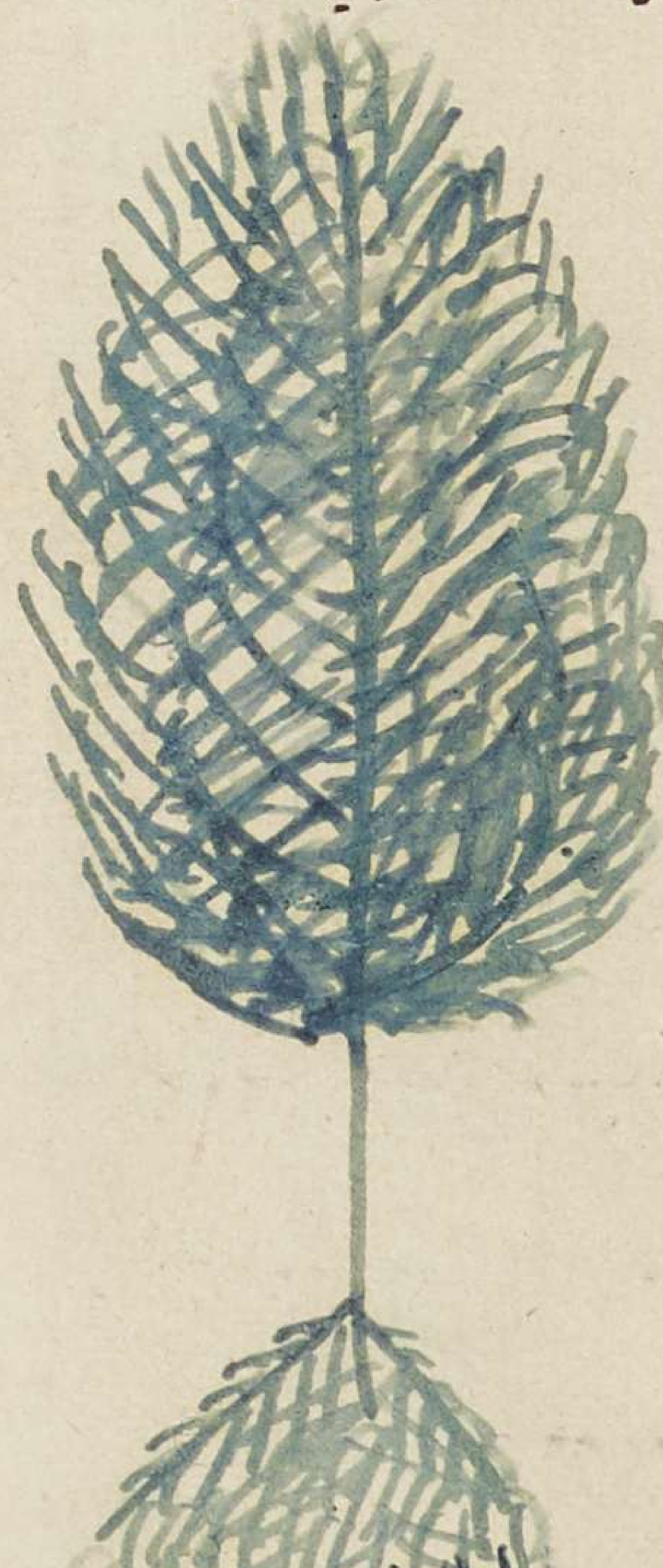
درانوقت بكيرند واين از

براى پادشاهان خوبست

صم بكم عمى فهم لا يتكلمون

اللهم صل على محمد واله الطاهرين

نونزدهم



۱۸۹
زرنیکاه

بدان ای شیرشاه که این علف را خروق میکویند و این علف در نیشابور

است و طعمش ترش و پیچ برک بمثل درهم دارد و یکبرک پهن بزرک در سرش

میباشد و در وسط سرش کل قرمزی بیرون آمده باشد و همینکه این

علف را دیدی وصیت مرا فراموش مکن العیاذ بالله مبادا که خود

این علف را بکنی که تا کندی میمیری و تاثیر این علف اینست که هر کس

او را بکند بزودی خواهد مرد چنانچه این علف را دیدی کوسفندی یا

بزی را باو ببند و چوب بزن چون حرکت کند کنده شود همینکه

کنده شود کوسفند بمیرد از کوشت او البته مخور که خوب

نیست و علف را که برداشتی دلبشه او را بکن و بعد از آن اما این علف

را به شهاب سی درجه باشد ما اسم درجه را ذکر مینمائیم اول اینکه این

علف را بچشم کشد کور کردد و معالجه او آب دهن کتاب است اکر دو سال

بکشد دهم باز خوب میشود و اکر سه سال بکشد دیکر معالجه نمیشود

و دیکر خاصیتش اینست که اکر چشن و اکر تر بوی این علف بزنه فلن

برسد بخود را یکمثقال او ۴ ع ۵ که داخل او باشد شکفته بدد

شود و از این شکفته نیم نخود برد و بیست مثقال زیبق که برند طلای

خالص کرداند و اکر باد بخواهد بزند باد بر میدارد و خاصیت سیم که

بکیرانت

کبیر است مثل عمل کبریت بسوزاند کی ازو بشیر بدان ای شیر شاه
که ببایداین علف را عمل نمودی و شناختی و بطلب سبکی کاتبچه را
نشوی که بدست نااهل نیفتد اما علف را با شیر گاو طبخ نموده که بقوام
امده او را صاف نموده در شیشه کن و خوب او را در سر این شیشه
را بدست بگردان که بجوش اید بیاور یکمثقال ان و زنوب یکمثقال
هم خون ادم و پنج مثقال روغن لف س ع و شش مثقال روغن
بلاعر ۹ ده مثقال روغن عرع در اب شیشه مذکور نموده و
و بدست بر اتش بگیر چون بجوش اید پایین بگذار و قدری اب سماع
در نزد بریز و صاف کن و در همان شیشه کرده و بقدر یکچهار یک کوکرد
و سوده و نشادر از هر یک بریز و شیشه را سر شیر احکم نموده در زیر
زبل اسب بگذارد تا مدت ده یوم بیرون اورد روغن است نیم زنگ
بعد زیبق و شنجرف از هر یک یکچهار یک در و بریزد و سر را احکم نموده
در زیر زبل اسب نموده تا سه روز بعد بیرون اورده مثل روغن بلسان
شده باشده برنگ یاقوت احمر و این دهن را بقطره نماید که زنگ دهن
روشن و ارضیه اش بسوزد بعد در شیشه ببایدکه لعقی از بلور بریزد
نگاه دارد و خط کش مس را تخته تخته و در بالای اتش سرخ کرده و

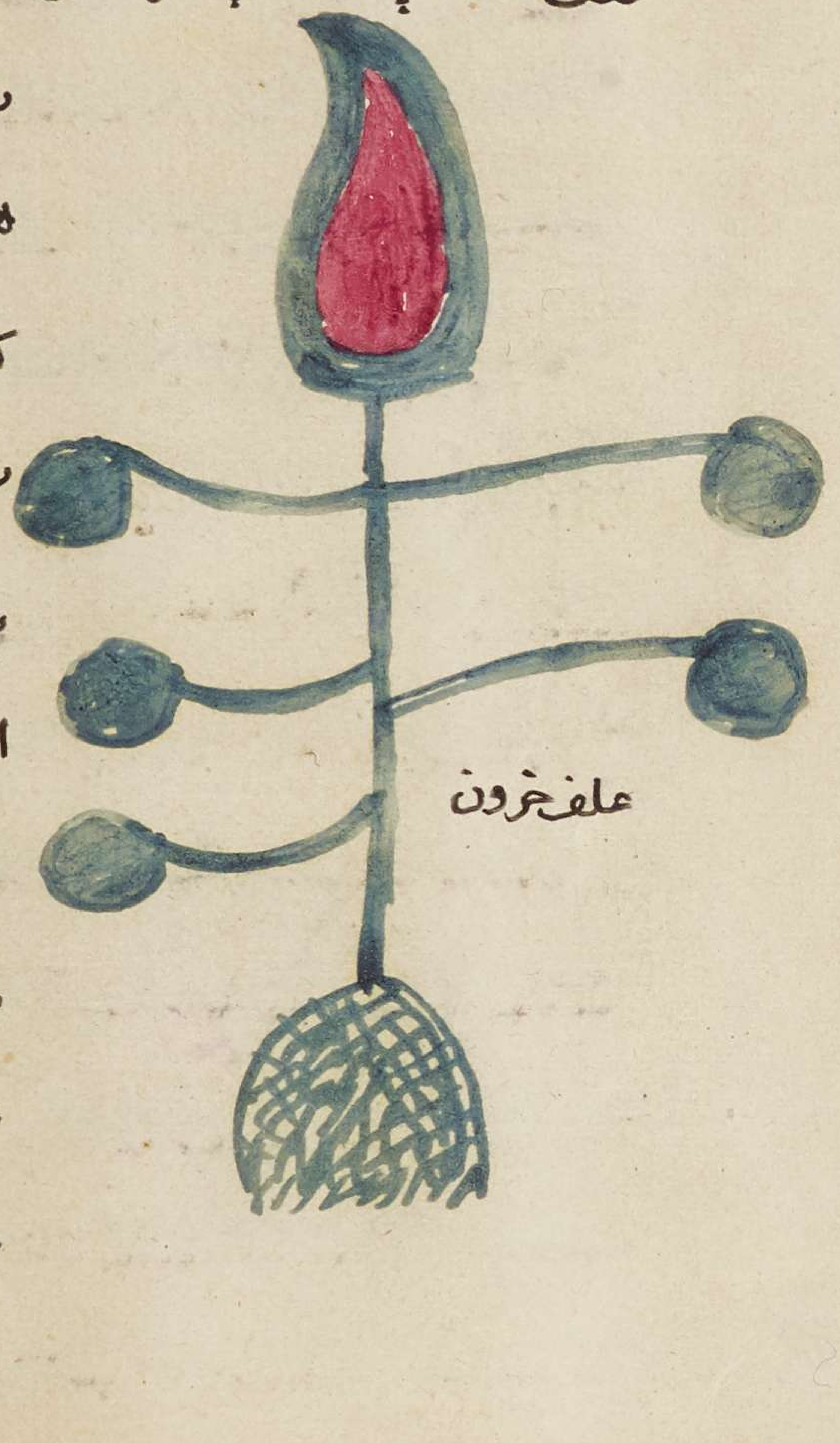
وازین روغن بعد بر مسی خط بکش که نفوذ کند و مس چون قیر

سیاه شود و سر حکش برونده دست نگاه دارد بعد برداشته

بر سندان زند که قلافتها او بریزد و بمثل ثنکه نازکی برون آید

طلای بسیار احمر و باید این طلا را بآب زیاده برنجی چراکه عکس

بعوا او در او پیداست و این سر را فاش نتمانی که ملعونی و برکه



دینهای این علف را

هر کس در میان آرد

کند و بکر به دهد تا

بصبح بر قصد و اگر یک

برگ او را در میان تنور

انداند تمام نانها بریزد

تا نشود دانکند فایده

نداشته باشد صم بکم

عمی فهم لا یتکلمون اللهم

صل علی محمد و آله الطیبین

الطاهرین باسیحتما

۱۹
خروین

بدانکه این علف را تضلاد میگویند و در اکثر بلاد ایران و در دره مازندران

بسیار است و طعمش تلخ است و بیخه دارد نسبت شبیه به پنجه ادم و

گلهای ابی دارد اول بهار تا اخر بهار اکثر جاها باشد و بسیار

علف خوشبوی است چون پیدا نمودی این علف را اگر ممکن شود

ابش را بگیر و الا خشک کرده بیا در دیبق بعد بکمر وا و را صفحه بکن

بمثل طلا و در دیق و مقراض کن بمثل ندو دیق بعضی نقره را در بوته

نموده اب کن همینکه اب شد در بالای بوته بقدر سر نخود بگذار که

بربرند زیاده از نخود نباشد چون برداشته کنار بگذار در بکمن چوبی

را داخل ان بکن همینکه مخلوط شد بر برد کاسه چینی پر اب با چوبی بهم

بزن که مخلوط شود چون مخلوط شد خمیری شود بمثل مرهم بعد از ان

که خمیر شد با یک مثقال از خشک این علف بپاش هر دو مس بده و بیرون

اورد شکفت سفید شده یک مثقال از این شکفت به هر ده مثقال فضه

طرح کن بعد مکلس شود یکی از این مکلس شده را بر یا نصف طرح

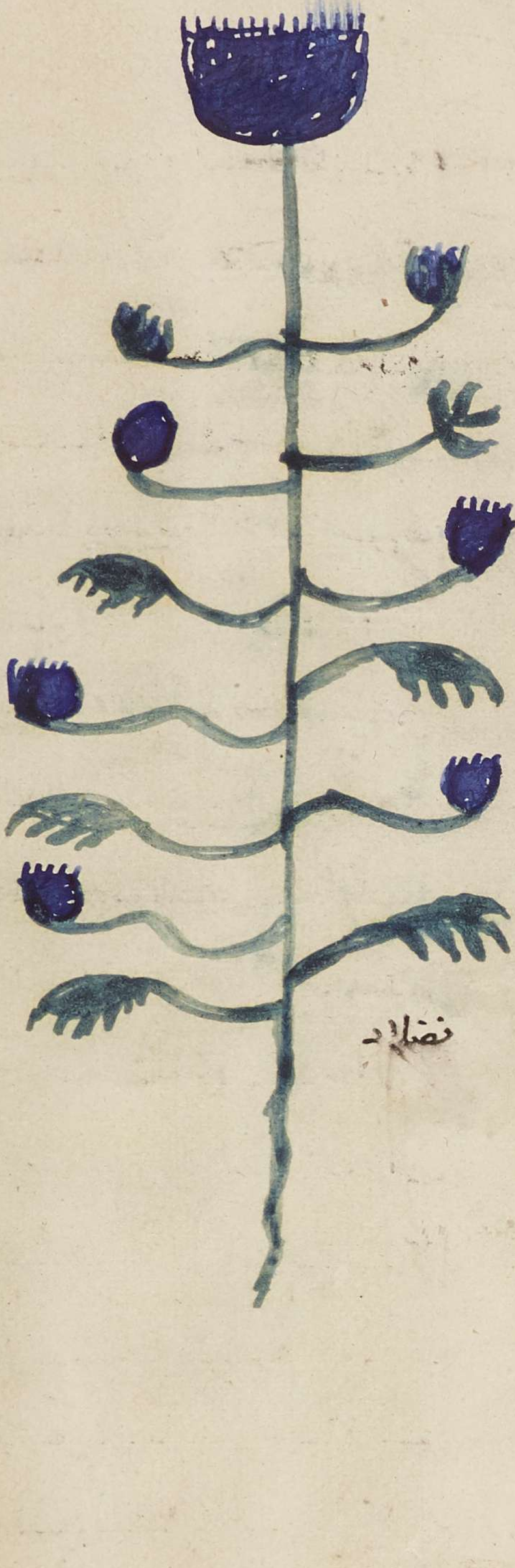
کن نقره تمام عیار خوبی شود صم بکم

عمی فهم لا یتکلمون اللهم صل علی محمد و اله

الطیبین الطاهرین

بیست و یکم

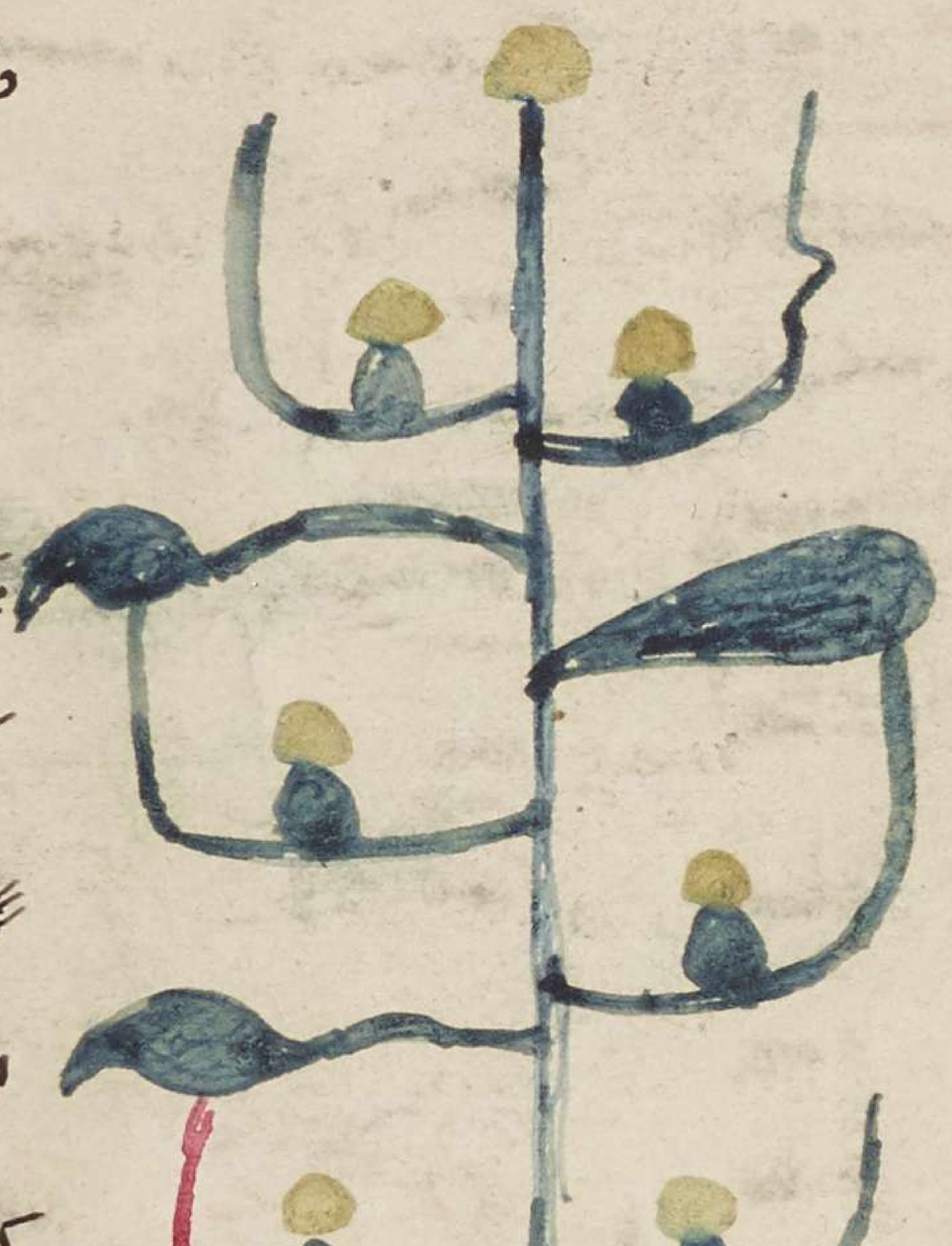
بدان ای شیر شاه که این
علف در محال روم و قسطنطنیه
سبز میشود و اسم این علف
نحله میباشد و برکهای
سبز دارد و گل او دراز
و یک شاخه پایین این علف
خطی سرخی دارد و دو لشبه
او بلی بلی است و طعم
و طعم این علف شود آت
و در ایران هم میشود اما
کم است البته این علف را
محافظت نما از اول بهار
تا باخر تابستان همیشه سبز
میباشد و در اخر تابستان
کرم بیاید در او افتد لیباد



طعمش

لعمش تلخ شود و این علف را به شنها دو فعل است فعل اول اینست که این
علف را چه تر و چه خشک او را با شیر غلب بجوشانند و بسیار طبخ نموده
بعد او را صاف نموده اب او را با کبریت سحوق و صلابه بلیغ نموده
که خمیر شود در ظرفی در افتاب بگذارد که اندکی دهن پس دهد نه بسیار
بعد او را حب بکن و در شیشه مضبوطی نموده بعد از زمانی یقدر
یکسیر ٤۱۸۲ اس ٦ ٢ ٥ در بالای او بریزد و تکلیس نماید روغنی
مانند زعفران از زیر هن اید این روغن را در شیشه کرده و یکنخود
از این روغن دو لیست شقال زیبق را خمیر کند رزد باشد و یکنخود از
این خمیر بر دو لیست و سی مثقال زیبق دیگر طرح کند طلای رنگین خوبی
شود کرم شاه مردان ای شیر شاه اگر خواهی یکمثقال خمیر بر دو ایر
صد مثقال طلا طرح نماید تمامش مکلس بدر شود یک مکلس بر بیست
طرح میشود طلای دو نوبتی رنگین اما خواص دوم انست که این علف با
نشا بدشنها دمس بده نشادر را دهم ٢ کند و از این دهن در شیشه کرده
تقطیر بکند دو راه میرود دو براه سمس میخواهی پیری کو کرد و نمک قلیا
وسم الفار رند بریز ... بکن و اگر براه قربعی زیبق وسم
سفید و دارا شکسته از هر کدام مقدی داخل بکن بی میزانیعی بدارد

شیشه نموده تقطیر نماید دهن سعیدی بیرون اید در قابله مال
تمر را برد نیق زده شکفت شود مال شمس را هم بر دنیق زده شکفت
زرد شود یکی ازین شکفت را بر دو لیت و پنجاه دنیق طرح نموده
واین علف را اکر بکند دارد خود را او خمیر کند و بکذارد که خشک شود
چون خشک شود کوبیده وصلایه نماید بعد قدری نفت سعید بریزد



وخمیر کند دان خمیر را ماشه ماشه
نموده تمثل جوی چون دود در خانه
دود خواهد او اکسی نه پیند
یکی از ان ماشه را در دهان
کیرد و بقدر یک مثقال ااا
ااا ۰۰۰ ا ه ۲ ۱ لا لا ی
او در دهان دیر ذهر جا دود
کسی او را نبیند تا مدت سه ساعت
اکر از سه ساعت نکذرد بدست
خواهد افتاد بر عمل حرام اکر کند
خدا او را لعنت کند صم بکم عمی فهم

لا یتکلمون اللهم صل علی محمد وآله الطیبین الطاهرین المعصومین علاوه بر

علفهای مذکوره بدان ای شیرشاه این علف جلیل القدر است واسم این

علف خیزران میباشد وطعمش تلخ است وبسیار تند است واین

علف در محال ارض روم است وخواص این علف اینست که کبریت

را روغن بکند وسم را ثابت بکند وتجربه را سیما کند اما سم

که ثابت شد یکمثقال آن بر صد مثقال جیوه طرح نموده قمر کند و

از روغن کبریت یکمثقال آن را بر دویست مثقال زیبق طرح کند شمس

اعلا گردد وتجربه یکمثقال آن بر شصت مثقال قمر طرح نموده شمس

گردد واین خاصیتها است وبسیار مقوی میباشد واگر کسی این علف

را شیره او را داخل شیر ا۴اا اا۸اا ا وبخورد هر که دیدش او

سفید نشود واگر از جماع مانده باشد قوه قبل دهد واگر درد دل

داشته باشد بخورد صحت یابد علف دیگر اما علفی هم

میرسد شبیه بشاخ کلک برگ مثل برگ بید است ورنگ او مانند

زعفران زرد است وبیخ او هم زرد است وبرگهای این خارهای کوچک

دارد وبویش مثل بوی خیار است آب او را بر هزار مثقال زیبق بریزند حل

کرده اند یکمثقال از این زیبق را بر هزار زهره طرح نمایند طلای خالص گردد

علف دیگر علفیست که اورا توب گویند شیر سرخ شبیه بجون دا آکر بجز وا ودا با صد شقال دینق با مشتری با زحل طبخ دهد مراد

حاصل است و علفی میباشد **علف دیگر** و علفی میباشد که برک او شبیه برک بید انجیر میباشد و کلش شبیه بکل جو هره باشد

اب او را کرفته در ظرفی کرده بر روی اتش بوزم طبخ حکیمانه داده تا مثل صمغ عربی شود و زر در تلث یکی او را بر صد زحل طرح نموده

مراد حاصل شود علفی میباشد که سود بجان **علف دیگر** علفی میباشد که سود بجان کویند و شبیه بکاسنی ماند و برکش بر روی

زمین میباشد و ساقش از میان برکها بیرون اید و کلش شبیه بکل سرخ باشد کویا کاسنی باشد اتش را کرفته سرب را ذوب نموده

میان او بریزد مانند شنجرف شود یکی او را بر صد زحل طرح کرده مراد حاصل اید

بسم الله خیر الاسما   اللهم صل علی محمد و آل محمد

در عمل مجربات

بدانکه مرجان شاه بیان نموده از برای نوای شیر شاه بیست عمل از مجربات که اکر بوصال بنا نات مذکوره نرسیدی مجربات در دست داشته کار دنیای بدان هر عمل اول لوح و نقش وجدول باید باشد بیا در

اول

دریغ

ودنیخ ندوزیق را با شیر گاو طبخ نمایند سه مرتبه و بعد مجدد بیاورد چهار

یك شیر گاو و یکشبانروز با آتش ملایم این شیر را کم کم بخورد او داده بعد

ظرفی کرده که خشك شود کنار بگذارد بعد بیاورد صد مثقال نقره خوب

و مکلس کن با روح بعد او را بردارد و بیاورد ⸙ لمبه ا:ا ا ا ::

.. ۴ ۴ ۲ ۲ ی ن ا ا ا : ۴ ۴ ۴ لمبیه و داخل تکلیس کن

بعد آن کنار بگذارد بعد آن بیاورد پنجاه مثقال زیبق داود میان

فنجان کرده و فنجان را در میان آتش بگذارد بیاورد نیم مثقال

ا ا ح د ا : ن ی و کم کم تطعیم زیبق نموده بعد

کامله بروود کار شکفت سفیدی شود که از فنجان بریزد بعد او را

داخل نیخ نموده و تکلیس را هم داخل نموده و مخلوط هم نماید

و در شیشه مرغ بریخته و در سر کوده بگذارد و یك آتش باورده یکشبانه

روز و در عرض یکشبانروز کم کم سفیدی و مغز کردو با و تطعیم کند

تا ما را میکه دود کند بعد از دود تمام شد در او را محکم با سفیده

تخم مرغ و اهك محکم نموده و آتش نموده بیست مثقال آتش که تمام

شد شیشه را برداشته شکسته بعد بقدره خدا فرضی بیرون آید مثل

ماه یکمثقال این را با دو لیست و پنجاه مثقال مس طرح کند که نقره شود

ببايد براق خوب و اين عمل از مرحوم پدرم نوبه که بمن رسيده

در عمل دوم عمل دوم در دزد زيبق است بدان و اگاه باش ای

شير شاه بايد زيبق را سی مثقال و در بوته کرده همينکه کرم شد

طلا و صفحه کرده نازک را ببايد مقراض نموده ريزه ريزه کرده

کار گذارد و بعد از ان زيبق را که کرم کرده سه مرتبه در اب اوی

تغشيه نموده دفعه چهارم او را برداردکنار بگذارد بعد از ان طلا را

در بوته کرده همينکه بالای اتش بريزد پايين اورد بريزد در خون ادم و

بعد بشويد و باز در بوته کند و بريزند بريزد زيبق را در بالای او و با چوب

برهم زند خميره شود بمثل روغن اما اين خميره دو زيبق شده است

ان ثابت و اکثر است اينهم ظاهرش بمثل اوست خميری انگشت

پيچ و نا ثابت است بعد از انکه خميره شده خميره را در فنجانی چينی نموده

و بياورد ... ۵ ۵ ۵ ۵ ۵ يکمثقال و

خوب بکوبد در بالای ان خميره بريزد در اورا با سفال و سر شيم نيره

بگيرد و خوب مضبوط نمايد و در بالای اتش ذغال گذارد بقدر

يک ساعت که بگذرد بردارد روغنی بزد شده باشد بمثل زعفران که

ببايد نعد باشد و روغن را پايين گذارد اگر روغن نشده باشد

بگذارد

بحکی ن ا ن ن خض
خ ن نسـ ا ن ر ا ن ب
بطی اه ح ن ن ح

بگذارد روغن شود اما مزاتش یکساعت است بعد ازان روغن
مذکور را در شیشه کرده و روغن را ذوب نموده یکمثقال ازین روغن
بزند بر دویست مثقال نقره که شمس بسیار خوب با علا شود بکرام
حق و نفس مرشد **باب د** عمل سیم در بیان عمل قارون است مرتبه
این عمل بمرتبه عمل شمس سوز است و این عمل را آدم سوای شبر شاه
نگاه دار اول بیاورد دوازده مثقال ۱۲ ا ببـ ۲ و بعد بیاورد
شش مثقال ببـ ۱ ا ا ببـ ببـ ۲ و چهار مثقال ح ح
د ا ا ا ا ا ب و بیاورد ده مثقال ۱ ۹ ۱ ۱ ۳ ۱ ۱
ن ا ب ا ا ا ۲ و بیاورد نه مثقال ا بنـ و اینها
را کوفته و بیخته خوب در نرم بریزد و از صبح تا بظهر آتش بزند
بعد پایین آورده دهنی شود قرمز رنگ بمثل عقیق قرمز بعد
آن دهن را بالای زیبق ریخته شکفت شود بزند و آن شکفت
بزند را برآرد و میان تخم مرغ نموده و تخم مرغ بگل حکمت گرفته
بعد بیاورد یکمثقال ا ا ا ا ا ه ه ه ه ح ا ا ح ا و و ا ی ح
و کم کم در و تطعیم نموده و بکپول سیاه برده او گذارد و بعد از
یکساعت پایین آورده دهنی شود بمثل یاقوت رمانی و این

دهن یکمثقال شش هزار مثقال زیبق را خمیر کند و از آن خمیره
مثقالی بر هشتصد مثقال زیبق طرح نموده طلای دو بوتی شود
اگر یار خواهی بزنی بزن که یار برد اراست باب در عمل چهارم
بدانکه این عمل میر داماد است اصل عملش اینست و من عمل را بنوع
بخشیدم تا معلوم شود نزد من چه بوده است و در نزد میر داماد
چه بیاورد هیجده مثقال ۱۸ خوب بکوب و با نمک قلیاب صلایه
و کوره بکن و این اجزا را در و ریخته شگفت زردی شود و شگفت را
یک بر پانصد من مس طرح کرده طلای احمر شود باب در
عمل پنجم ای شیر شاه این عمل جوکی است در سرکوده بیاورد ا:ا
ا:ا ع ای بگیر و خوب این را بکوب و باب تره تیره و دهره کاو خود
خمیر کن بعد او را حبه حبه نموده در شیشه اینکلیس نموده که دهن
شود چون دهن شود بیاورد بول سیاه بیاد کلغق و با این روغن
چرب کن و بر بر در آتش زغال درشت و باد بزن در نیم ساعت مثل
نوات طرق طرق بر کرید سفید همینکه بر گشت بردار یکمثقال از
این شگفت بر سرکوده طرح کن برد و بیست و پنجاه مثقال مس قمری
کرد د مثل نقره باب در عمل ششم این عمل شکر شاه جنگلی میباشد

واکر قلع است باید دبیست مثقال اح ن و ث ۴ ۲ ۵ ۰ ۴ ۰

و قلع را در کوزه اب کرده در بالای او این اجزا را بریزد فی الفور

شکفتی سفیدی شود بمثل نیمک و این شکفته یکی بر پانصد

قلع دیکر طرح کن صم بکم عمی فهم لا یشکلون **باب در عمل** هفتم عمل جو که این

عمل را حضر طرات الملوک کویند و این عمل ده هن شوده است و اکسیر است

و خط کش میباشد اول باید دو شوده یکمن بشرین بکوب و صلایه کن

و بعد باید هشت مثقال ۴ ۴ ا لمسه لا و ۴ ... و مخلوط کن

در میان این شوده و بر هم بزن و بعد یکمثقال [illegible] و

یکمثقال ۳۰ ۳۰ ۳۰ ۳۰ ۴۰ و یکمثقال ۴ ۱۰۱ ۲۰ و دوازده مثقال

۱۱۷۱۸ ؛ ده مثقال ۱۸ ۷ ۱۱ ۱۸ ۱۹ خوب صلایه کند و

داخل این شوده مذکور نماید و در میان دو کاسه کند و سر پشم بیر

اطراف هر دو کاسه را در بالای آتش ذغال کذارد و کم کم بجوش اید تا شش

ساعت بعد بردارد روغنی شود بمثل خون ادم و یکخود این روغن را

یکچهار یک مس صفحه کرده داخلی دروسطش بکشد و برند در سر آتش

در وقتی که مس کرم باشد و قدره خدارا ملاحظه کند قرص کند اندرون

دیر رفت بمثل افتاب شود اما قلاقه سیاه دارد او را در آتش برداد

بمثل قیر سیاه است همینکه سرد شود برن سنکی بروی قایم که همه غلافه
اروی بر برد شمس رنکین خوبی ازو بیرون اید بمثل زعفران صم بکم
عمی فهم لا ینطقون **باب در عمل** عمل هشتم اکسیر سرب است واین عمل ازجوکی
است بیاور دیکچه ای یک سرب وده مرتبه تشقیه بکن در نمک طعام و
بعد اورا اب کن در کوزی که ساروج کرده باشد و بعد ازان بیاور ¥
ما ۱۱ ۲ ۵ ¥ هشت مثقال و کم کم تطعیم بکن که شکفت شود
بمثل خون ادم وازین شکفت یکمثقال طرح کن برچهار صد مثقال سرب
حمیری شود و ازین حمیر تند یکمثقال او را بر صد مثقال بر سیم نقره
شود سعید تا **باب در عمل** نهم عمل سر کوه مرشد مرجان شاه است بیاورد
ده مثقال دارا شکسته و با ۸ الم ل ۱۱۱ ا م ۱ ¥ فرش
لحاف کند و یکروز هد بعد بیرون اید شکفت است بند یکمثقال
ازین شکفت طرح کن بر صد مثقال دیبق که شمس بود بعیار دوبولی
واین عمل بسیار عزیز است **باب در عمل** دهم در سر کوه بدان ای شیر شاه
بدانکه این عمل را زاد المسافر کویند بیاورد دوازده مثقال دیبق و در
شاش ادم طبق بده و بعد ازان بیرون اید چون بیرون اوردی بیا ودر
بکعبد زهره کاو و ازان خمیر کن و بعد بیاورد ا ... ¥ ع ۸ ۱

دردو بریز خوب صلایه کن بعد از آن بیاور چهل مثقال زیبق و نکو

دردو بریز و صلایه کن تا قرمز رنگ شود بعد او را با ... دمس

بده و بفقدر یک ساعت دمس بیشتر طول نکشد بیرون آورده حبه

کن و در وقت حاجت یک حبه را بر بیست مثقال زیبق طلا شود

باب در عمل یازدهم این عمل را مکاولول الملوک خوانند بیاور

صد مثقال زیبق را دو میان بوته کرده و بعد از آن بیاور سی مثقال

... و بدم زیبق را و تطعیم کن از

این اجزا شکفته شود بفس و این شکفته را در شیشه کرده و بد آتش

کرده بگذار و سر شرا گلاه کاغذی بگذار و پنج ساعت آتش بنداز می

ده و از شیشه بیرون آید بعد از این پنج ساعت قرص را پاک شوید

که از ضیبه او بیرون و پاک شود لهذا بعد از آن یک مثقال از این قرص طرح کند

بر دو بیست مثقال مس که شمس تمام عیار در جمیع محکات باب در

عمل دوازدهم و این عمل زاد المسافر است یک بر چهل طرح میرود ای

شیر شاه بیاور دو مثقال سم سفید و دو مثقال سم زرد و هر دو را

بکوب و داخل هم دیگر کن بعد از آن با دو غن قلیاب سلایه کن و بعد

بیاور ... ۳ ... ۲۱ وخوب بکوب و بپاش برود

یکدمس سه ساعت بده بعد بیرون آورد یکمثقال بر چهل مثقال
مس طرح کن قمری سفید تاب و لیکن باید نکس شود باب در
عمل سیزدهم این عمل در سرکوده است باید پنج سیر سرنج و با نمک
قلیاب و سرکه بجوشان که آب برچیند بعد از آن باید [illegible]
سو ۱۸ ن و بیست مثقال آورد فرش و لحاف کن و دمش بده بعد
بیرون باید سرب داکه سرنج است و در بوته کرده ذوب نماید طلای
عیار دو بوتی سده بیجه آید باب در عمل چهاردهم عمل سفیداب
سفیداب الملح بده بالمممممه [illegible] ۱۸ ۱ ۹ و بعد بیرون
آمده در سرکوده در بوته کرده کداز داده و بعد از [illegible] تطعیم کن
بیرون بر بجه قمر سفید تاب بر بجه آید باب در عمل پانزدهم و زاد الماقر
در سرکوده باید یکباد چه شنجرف هر قدر که باشد میزان ندارد و طبخ
بده در آب [illegible] ۱ ۱۸ [illegible] و بعد در بوته کرده کداز بده و
بعد [illegible] تطعیم نماید بر بیجه طلایی شود بعیار دو بوتی
که چشم دا بر ندای شیر شاه باب در عمل شانزدهم در سرکوده از
سرنج صلایه کرده و هم وزن زیبق داده بر بزد صلایه بکن تا مخلوط
شود بعد که مخلوط شد باید شش مثقال آب ۲ [illegible] ۲ ۹

و زیبق

وبر سرش برین وددشیشه کرده بروی آتش بنهند بعد بر داشته قرصی

سفیدی شود یکی بر صد مس طرح کن و پادشاهی کن **باب در**

عمل هفدهم در سرکوه‌ای شیر شاه این نسبادانان است بیاورد

چهل مثقال بلور و بکوب و بیاورد ۱۲ ۱۹ ه۱۸۱۴۲۱۹ داخل

همه بکر کن بلور را بجوید بعد از آن خمیر شود فی الفور چهل مثقال

زیبق در و بریزد محو شود بعد که محو شد دمس شدید داده یک

ساعت بعد بیرون آورده ذوب نماید چهل مثقال نقره اعلا از د

بیرون آید ای شیر شاه این اسرار را بکسی مده مگر کسی که از خاندان

مولا بنواشاده شود با حلوی دیگر نخواهی داد اللهم صل علی محمد و آل

الطاهرین صم بکم عمی فهم لا یتکلمون **هجدهم** علفی میباشد نامش

مرده سنج گویند و برگ او گرد است شبیه بدرهم و گلش زرد است

و بولش مثل مشک میباشد و شیر زرد دارد ایام او را گرفته بر هر

روی قمر مالیده و با آتش گرم آرد که سرخ شود شمس اعلا گردد **نوزدهم**

نوع دیگر

نوع دیگر علفی میباشد برگ او گرد مثل عباسی چهار برگ دارد و آتش

سرخ باشد مانند خون و بیخ زرد و نیم قدش باشد و دبش او مثل

پیازاست برگ او را گرفته بعد بر مکس بر هر ه زند شمس اعلا گردد

عمل بیستم علفی هست برگ او شبیه برگ کدو و صفت این گیاه
است که هیچ برگ ندارد و شبیه بکرفس باشد و اورا مهرگیاه نامند
اول ماه شبیه سبز است آخر ماه از کنج حمام است و طرح آن را
ببرد هر که کینه قراست و بر قمر که طرح کنی چراست مثل برآید است
و خوشبو و زرد رنگ بود و اگر در وقت کندن ملک سکه یا حیوانی را
بیاوری و ابتدا پوست ترنج و نارنج و جیره و مشک با هم آتش کنی و
بعد هفت آیة الکرسی بخواند و ده والشمس را بخوان و بر خود بدم و
بعد سلام کن و کلاهی را بر سر آن بگذار و خطی بکش و کار کن تا در بر
پایش تا اصل ریشه آن دور دش را خالی بکن و با حیوانی بکن و چون
کنده شود سر او را در میان طشت بیر اول سوره والشمس را بخوان و باد
بدم و بعد ذبح کن اول ذکور او را و بعد اناث او را و چون از آن خشک
کردی بکنجش آزاد در راه خدا بفقرا بیت کن که بدهی و آن کلاه را که
بر سر آن گذاشته نگهدار که عزیز جهان باشی و یک مثقال خون او را
بیکمن بزن و بعد بجان زده که درست آید **ایضاً دیگر** و علفی
که برگش بلوبیا ماند و رنگش سیاه هر گاه که بر بدن آدم مالند
سیاه کند و تغیر نمی‌آید برگ او را خشک کن و نرم بکوب به هر جسد را

که خواهی

که خواهی اب کرده بزن که قمر خالص کردد و **ایضاً دیگر** وعلقی که
هندیان اورد اکر کویند مرکش مثل کاغذ سفید است یک از ان
علقه و نیم از شب یمانی و چهار از عقاب یا قنائی دو و سه روز در اتش
نرم طبخ بده عدد عقد کند و یکی از ان عقد بصد نحاس طرح کن قمر
خالص کردد **ایضاً** علقی که او شبیه با سفید است و حوالش زرد
و سفید است مثل زعفران و برک او برزک است چون حقند دو دود
ان برک خارها است و بوی ان شبیه به برک حنا باشد برک اورا
بکوبید و ابش را بکیرد و اب انرا برهزار مثقال طلق بریزد و طلق را فی
العود حل کند پس ان محلول طلق را یکمثقال انرا بر هزار مثقال جوهر
طرح کند خاک کند و یکمثقال از ان خاک جوهر بر قلع طرح نماید قمر
خالص کردد **ایضاً دیگر** ذنب الفرس کیاهی بود که از کنار زمین برآید
مقدار دو کز و سه کز و بران عقد کره باشد چین در راسته جوبها باشد
و اورا پنج برک باشد ماهی بکوبید و بکذارد تا صاف شود انکاه بستاند
طوطیای مسحوق با اب نمک سه بار بشوید انکه بر اتش نهد بغایت
سرخ کردد انکه از ان اب کیاه بران ریزد بکذارد تا خشک شود مانند
اتش انکه اورا باد عمل بکرداند یکدرم بر صد درم زهره انکند



که بنشادد تصعید کرده باشد چون زهره بگدازد اندك اندك انشادد
در وی شمه افکنده تا انکه لعوطیا طرح کند سه نوبت تکرار کند هر
باری ده بیار ده طرح کند شمس اید ملهای اکر پشت کوپند دو سم بیش
دکنی کوبند کلی که زیر این کیاه بود او را بوته راست کرده درون قلع
اندازد کداز کند قمر شود خاصیت دوم از شیره برا او سه سد کوکرد
را داده اطرف دود شود و بعد در کرد د بکشوله کوکرد صد توله در سیق
را عقد کند و ان زیبق یکی بر صد توله نقره طرح کند اهل جوز کردد
و یکی از ان جون شده بر صد قلع طرح کند قمر شود این کیاه مذکور
یکرنج میشود پنج شش سر براید جایی که این کیاه باشد هیچ سبزی
نروید و زمین سخت و چوب سیاه کویا روغن ریخته اند و شاخهای
او هم سیاه برکهای او مثل ابینه برك خود مرکل رد بیشتر این کیاه
در کنار اب روان باشد هر ابی که کنار او کل سیاه باشد البته در ان
زمین **ایضا** ملفی است برك او شبیه بنرخون ماند و تخم او بادرنج ماند
دو مثقال تخم او در بوته کرده یکدم سیماب را بریزد چون کرم شود سیماب
خاك شود یك مثقال از ان خاك داخل ده مثقال قلعی قمر شود **ایضا**
ملفی است که در میان کندم میروید دیکشیر میدواند و یکرنج پنج شاه میشود

هذا الکتاب
تفسیر رسالهٔ علم
جفریهٔ صحیح

و اما این رساله پس از خاتمه با تمام البلد
بر سر عنوان جفریه که یکی در جفر
کبیر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است
که اینست جفر مفرد میدانند و دیگر بر عنوان
جفر حضرت صادق علیه السلام است که به اجمل
جفر مفرد میدانند که او را جفر کبیر می
نامند و آخر را جفر جامع مینامند

تمت تمام یافت
بعون الله و التوفیق
خوش حال

هو

رساله در علم خطوط

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل النقطة آیة وحدة المقصود والصلوة علی اقرب خلق واصل بین العابد والمعبود والسلام علی آله الذین بهم نظام الوجود ثم علی شیعتهم الذین بهم قوام الرکوع والسجود واللعنة علی اعدائهم واعداء شیعتهم دوام دار الخلود **وبعد** چنین گوید بنده ذلیل واثق بن عبد الرحیم یزدی الاصل طوسی المسکن عبد الخالق غفر الله عن جرایمهما وترحم علیهما ناطق ودر شارق که این رساله ایست از برای بیان قواعد علم خطوط که در السنه عوام وخواص زبانان از قرعه نامه میگویند وان تحقیق میشود در ضمن مقدمه وهیفده اشاره ویک خاتمه ومن الله الهدایة ومن اولیائه الاعانة علیهم سلام الله بلا نهایة

مقدمه اگر قرعه زننده با وضو بلکه با غسل ورو بقبله وطهارت جامه ومکان وقلب باشد وخود معطر نموده باشد وبا خضوع وخشوع ومتوجه الی الله تعالی والی اولیائه علیهم السلام بعد در اشتغال بذکر الهی وآیات وصلوات داشته باشد بی شبهه قرعه اکمل خواهد بود

اشاره اول در این است که این علم شریف منسوب بجناب ولایت مآب حضرت امیر المؤمنین فداه ارواح ما فی علم رب العالمین است واگرچه مخصوص این استناد روایت او ظاهر نیست لکن از بابت قواعد کلیه که جمیع علوم وحقایق عالم اکبر از ایشان ونشان است اشکالی در این اسناد نخواهد بود وکافی است آنچه در زیارت جامعه کبیره وارد شده است که الحق معکم وفیکم ومنکم والیکم وانتم اهله ومعدنه وامثال آن از عمومات آیات واخبار وادعیه وزیارات که در محل خود معلوم ودر نزد اهل معرفت ظاهر وهویداست که در سایر کتب ورسایل خود تحقیق از آن کرده ایم واین رساله جای ذکر آنها نیست پس چون این علم شریف از آن بزرگوار علیه الصلوة والسلام دوام اللیل والنهار است لابد سزاوار است که در اول هر قرعه بسیار توسل بآنجناب علیه السلام

در انتساب این علم شریف بجناب امیر المؤمنین علیه

کرده صلوات و نثار و اگر چهارده صلوات بفرستد بعدد چهارده معصوم و از همه آن
بزرگواران استمداد جوید شکی نیست که بهتر و احسن خواهد بود والله ولی التوفیق
اشاره دوم معروفست که راوی و واسطه این علم شریف اویس قرنی است
لهذا استادان این علم مقرر داشته اند که قبل از قرعه یکسوره حمد بروح پر فتوح
او باید هدیه کرد و در پی نیست که این هدیه نیز نیکو خواهد بود زیرا که همچنانکه منعم
حقیقی را باید شکر کرد و بر اولیاء نعم باید صلوات فرستاد و واسطه هر فیض نیز
باید شکر گذاری کرد و از این جهت است که در حدیث وارد شده است که من لم یشکر
الناس لم یشکر الله خواهم باید بعد از صلوات سوره حمد را خواند و بروح مقدس اویس
قرنی هدیه کرد **اشاره سیم** استادان این فن فرموده اند که باید هفت خیط
گرفت که طول هر یکی دو شبر باشد نه کمتر و نه زیادتر و بهتر آنست که از ابریشم شتر قربانی
باشد که دختر نابالغ رشته باشد و در وقت رشتن مشغول ذکر الهی باشد و اگر آن
میسر نباشد بهتر آنست که از پشم گوسفند قربانی باشد و اگر آنهم میسر نباشد شاید
با هر خیطی که حلال و طاهر باشد مقصود بعمل آید ولیکن معمول به اهل این فن شریف
انحصار قرعه بهفت شتر است دلیلی از برای آن ذکر نکرده اند بلی چند سر بنظر این قاصر
میرسد و باکی نیست که بآنها اشاره شود از برای اهل بشارت اما سر هفت نخ
بودن شاید این باشد که تمامی اشیاء مثلث الکیانند یعنی جهة من ربه دارند و
جهة من نفسه دارند و جهة امتزاج دارند و مربع الکیفیه اند یعنی عناصر اربعه دارند
و در نباتات بنحو خود و در حیوانات بطریقه خود و در سمدیات بمناسبه خود و دلیل
هر دو را در علم معرفت منقح کرده ایم و چنین عدد که مطابق عالم اکبر باشد شکی نیست
که بهتر از احوال نهانی خبر خواهد داد و شاید که علت این باشد سبعه عدد کاملست زیرا
که دارا است اول عدد فرد که ثلثه است و اول عدد زوج که اربعه است پس چنین عددی

کامل باشد اثر کاملی کامل خواهد بود پس مقصود بنحو کمال محصل خواهد گردید و شاید که
علت این باشد که اسامی معصومین فدیهم ارواح العالمین هفت است محمد و علی و
فاطمه و حسن و حسین و جعفر و موسی و باقی آن بزرگواران علیهم السلام هم نام ایشانند
و اسم حقیقی جناب قایم عجل الله فرجه همان اسم پیغمبر صلی الله علیه و آله است و شبهه نیست
که هر عددی که مطابق اسامی شریفه ایشان باشد کامل خواهد بود و اثر کاملی کامل خواهد
بود و شاید که علت این باشد که عدد سموات سبعه است و عدد ارضین نیز سبعه
است و هرچه مطابق این هردو باشد استعلام احوال آنچه مابین این دو است از آن
بهتر توان کرد و شاید که علت این باشد که در تفسیر آیه شریفه لا رطب و لا یابس الا
فی کتاب مبین در حدیث وارد شده است که آنچه در عالم کبیر است در قرآن است
و آنچه در قرآن است در سوره مبارکه حمد است و آنچه در سوره حمد است در بسم الله است
و آنچه در بسم الله است در نقطه زیر بای آنست و جناب امیر المومنین فداه ارواح العالمین
میفرماید که انا النقطة تحت الباء پس هرگاه هرچه در عالم است علم آن در قرآن است و
آنچه در قرآن است در سوره مبارکه حمد است و این سوره هفت آیه است شکی نیست
که هرگاه عدد تنها هفت باشد و مطابقه سوره مبارکه حمد باشد بهتر خبر از احوال
عالم خواهد بود و شاید که همین در باطن علت باشد که باید در وقت قرعه
سوره مبارکه حمد هدیه بروح اویس قرن باشد والله العالم و علتهای باطنیه دیگر
نیز از برای هفت که میتوان بیان کرد که در این رساله جای بیان آنها نیست و همین
قدر که ذکر شد قدری زیاد گفته شد و شاید که علت بودن پشم از شتر این باشد
که خلاق عالم میفرماید که افلا ینظرون الی الابل کیف خلقت یعنی آیا نظر نمیکنید
بسوی شتر که چه گونه خلق شده است یعنی هیئت او چگونه است و صفات حسنه او
چه نحو است چنانچه در اخبار صفات حسنات او را شمرده اند خصوصا نام حضرت

صالح ع و ناقه غضبا آنحضرت صلی الله علیه و آله بر آن سوار میشده بودند که در این
رساله محل شرح احوال مطلق شتر و آن دو شتر هیچیک نیست خلاصه جمیع شتر
حیوانی است که خالق عالم از عجایب شمرده است و در احادیث متعدده وارد
شده است که مراد از ابل در این آیه شریفه جناب مولای متقیان حضرت امیر
مؤمنان فداه ارواح العالمین الانس والجان است شکی نیست که ریسمان
ابریشم او بهتر خواهد بود زیرا که ریسمان ابریشم او در عالم باطن مناسبتر با حبل
الله المتین خواهد بود و سایر آن مناسب و طول و طول سخن در بیان لایق این
رساله و این عالم نیست العاقل تکفیه الاشاره و اگر از شتر قربانی باشد که در راه
خداوند تحفه و هدیه شده باشد اشکالی نیست که بهتر خواهد بود و بیشتر محل ظهور
فیض الهی خواهد بود و شاید که وجه ریسمان دختر نابالغ این باشد که چون غالب ارشق
از شان زنان است هرگاه دختر نابالغ که هنوز مکلف نشده باشد و معصیت الهی نکرده
باشد بریسد خصوصا هرگاه با وضو و مشغول ذکر الهی باشد در وقت ریسیدن اشکالی
در بهتر و اشرف بودن آن نمیباشد خصوصا در باره خواص چند هست که ذکر آن
اظهار بدیهی است و از برای تحریر آنها کتب و رسایل کافی نیست مکیف این رساله

در کیفیت زدن خیط

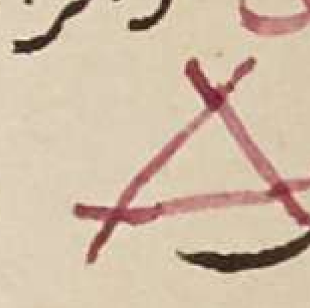
مختصره و کفت الاشاره لاهل البشاره **اشاره چهاردهم** آن نخها
یکدسته کرده وسط آنها را بر انگشت بزرگ یا سبابه گذارند و دو سر آنها را در
میان کف خود جمع کنند و همان جایی از آنها که بر روی انگشت است یک لا تاب
دهند و آنها را در کف خود چنان نگاه دارند که دیگر بیکی از دو طرف حرکت نکنند
و شاید سر این عمل این باشد که در کف چهارده عدد خیط بهم رسد تا مظهر آیه
مبارکه سبع المثانی شود که یک معنای آن سوره مبارکه حمد است که در صحف
آن هفت کلمه مکرر است یا آنکه تا مظهر چهارده معصوم علیهم السلام شده استعداد مظهریت

فیض در انها بهم رسد واله العالم **اشارهٔ پنجم** پس هر دو خط از
انهار اکه یکی از انها باشد که از این طرف انگشت است و یکی از انها که از انطرف
است گرفته سر انهار ابر هم گره زنند تا شش خیط یعنی دوازده سر خیط شش
از این طرف و شش از انطرف بشش گره گرده شود و دو سر دیگر را که گره نزده
نگاه دارند و شاید سر گرفتن شش خیط و شش گره مطابق شدن با ایهٔ شریفه
واقع هدایه است که خلاق عالم میفرماید الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام
ثم استوی علی العرش ما لکم من دونه من ولی ولا شفیع افلا تتذکرون یا مطابق شدن
با شش مرتبه نطفه و مضغه و علقه است الی اخرها یا مطابق شدن با عدد سته است که از
عدد تام میباشد زیرا که کسوره نسبهٔ ان از نصف و ثلث و سدس است مطابق نفس
الست و شاید که از جهه مطابقه شدن دو سر انها است با عدد بروج اثنی عشر و عدد
نقباء بنی اسرائیل و عدد دوازده امام سلام الله علیهم اجمعین و شبهه نیست که با مطابقه
بودن انها با مذکورات اتم در مظهریت فیض خواهند بود **اشارهٔ ششم**
پس انهار ا از زیر انگشت خود بیرون کشند و ان دو سر خیط را که بهم گره نکرده است
برود را انها بیاپیشد بگرداند و به پیچید در زمین گذارد پس قدری خاک از زمین گرفته
برروی انها بپاشد و شاید سر این اعمال این باشد که مطابق شود با اتحاد دوازده
امام با چهارده معصوم علیهم السلام تا بیابی که با انکه متعدد اند متحد اند و ایه توحید اند
و بر هم پیچیده و متحد اند و بر زمین گذاشتن و خاک بر ان پاشیدن شاید اشاره بایهٔ
شریفه خلقکم من تراب و ایه واقع هدایه منها خلقناکم وفیها نعیدکم ومنها نخرجکم تارة
اخری و امثال انها از ایات شریفه قرانیه باشد که دلالت بر خلق شدن انسان است
از خاک و عود او است بسوی ان و اشاره بان است که زمین مظهر فیوضات الهیه است

در کیفیت گره زدن سر این خطها

در کیفیت در آوردن خطها از انگشتان و خاک گرفتن بر آنها و سر آن

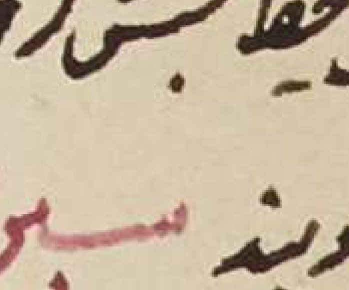
اشاره هفتم پس چو سران خیط را که بهم گره نکرده اند بگیرند و حرکت دهند
تا معلوم شود که آن خیطها را که بهم گره کرده اند و نکرده اند بچه شکل ظاهر میشوند و کلیات
اشکال مقصوره از سیزده قسم بیرون نیست موافق عدد ائمه و رسول الله صلی الله
علیهم اجمعین و استادان این علم شریف از برای هر شکلی اسمی گرفته اند که
به ترتیب مذکور خواهد شد اول آنکه سران خیط از هیچ طرف بخیطی دیگر بسته
بسته نباشد و مثل قامت الف آ باشد و از اسلام گویند دوم آنکه دو
سران یک خیط بهم گره شده باشد و چون شکل حلقه باشد باین شکل و از ا
شاهد گویند سیم آنکه دو خیط بیک گره بهم بسته شده باشد باین شکل
و از اسوط گویند چهارم آنکه دو سر دو خیط بدو گره بهم بسته شده باشد باین شکل
و از اجهد گویند پنجم آنکه سه خیط بدو گره بهم بسته شده باشد
باین شکل و از انداه گویند ششم آنکه سه خیط به سه گره بهم بسته شده
باشد باین شکل



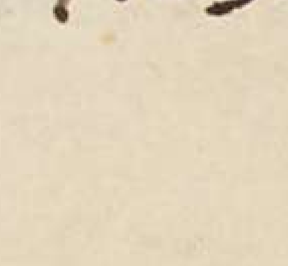
و از ابساط گویند هفتم آنکه چهار خیط بچهار
گره بهم بسته شده باشد باین شکل و از اطریق گویند هشتم
آنکه چهار خیط بچهار گره بهم بسته شده باشد باین شکل



و از ابیت گویند
نهم آنکه پنج خیط بچهار گره بهم بسته شده باشد باین شکل
و از خارج گویند دهم آنکه پنج خیط به پنج گره بهم بسته شده باشد باین
شکل



و از دار گویند یازدهم آنکه شش خیط به پنج گره بهم
بسته شده باشد باین شکل و از احامل گویند دوازدهم
آنکه شش خیط بشش گره بهم بسته شده باشد باین شکل



و از ا
حصار گویند سیزدهم آنکه هفت خیط بشش گره بهم بسته شده باشد
باین شکل و از اعظم گویند بدانکه آنچه ذکر شد هر سیزده

دربیان اسامی اشکال [illegible]

هرانکه

این اشکال مجد و اما مرکبات پس زیاده از آن مقدور است که در این رساله جمع شود
چنانچه بعد از این مطلع خواهی شد ان شاء الله اشاره هشتم شکل سلام دال است بر سلامتی
سایل و مسئول عنه و باقی بودن مسئول عنه بر همان حالت سلامتی که بوده و اینکه و اینکه
ضرری را دور داشته و نخواهد شد و مقصود بسلامتی و صحت حاصل خواهد گردید و شکل
شاهد اگر یکی باشد و از باقی خطها جدا باشد دلیل است بر بشارت و رسیدن خبرهای
نیکو و حصول مراد و مقصود و رسیدن منافع و آنچه مطلوب است و اگر چند شکل شاهد
باشد و همه از هم جدا باشند و از باقی خطها نیز جدا باشند دلیل بر اراجیف و سخنهای
دروغ و حرفهایی که اصل و ماخذی ندارد که از اشخاص متعدد سر زده باشد و دلالت میکند
بر جمعیتی که از مردمان متفرقه مختلفه حاصل شده باشد و دلالت میکند بر سستی کار و
ضعف کارگزاران در آن امر که سوال از آن کرده اند و دلالت میکند بر جدا شدن سر از
بدن و رفتن روح از تن و اگر از عضوی از اعضاء سیر کرده باشد دلالت میکند بر
و ضایع شدن آن عضو و اگر دو شاهد یا شواهد متعدده بهم در آویخته و بسته باشد
دلیل است بر گرفتاری و مبتلا شدن و خصومت و دست و گریبان شدن و حصول
خلل از برای مقصود و فراهم آمدن مانع و اگر شاهد معلق باشد بر خطهای دیگر و بانها
در آویخته باشد دلیل است بر حاصل شدن معاش و نام و قوت از برای تحصیل مقصود
و دلیل است بر حصول اصل مطلوب و اگر چند شاهد بهم بسته باشد و همه بباقی خطها
بسته شده باشند دلیل است بر گرفتاری و خصومت و منازعه و کشاکش در امری
که در آن سوال شده والله العالم و شکل سوط اگر جدا باشد از سایر خطها دلالت
میکند بر سرعت جدا شدن در رفتن و بر طرف شدن و فرار کردن و بزودی مقصود از
دست رفتن و امثال اینها و اگر بسایر خطها متصل و متعلق باشد دلیل است بر
سرعت اتصال و بزودی بهم بسته شدن کار و رسیدن مسافر و طفل در رحم و حاضر
شدن مطلوب بزودی و امثال اینها و شکل جهد اگر جدا باشد از خطهای دیگر دال است

و معلق

بپیدا شدن ساعی و باعث از برای حصول مطلوب و اگر متصل باشد بانها
دلیلست برانکه بزودی واسطه پیدا شود و تعجیل بر وساطت نماید و ان
کار بسرعت بهم بسته شود و شکل **ندامة** خواه متصل و معلق باشد بباقی
خطها یا جدا باشد دلالت میکند بر عدم حصول مقصود بلکه بر حصول پشیمانی
و ندامت و حسرت دران و اگر مطلوب حاصل شدنی باشد طولی در حصول
انست بدو ساعت یا دو روز یا دو ماه یا دو سال و اگر باد دلیلی باشد لیکن
قوی نباشد ان دلیل خواهد بود بر حصول مطلوب درین مدت و لکن خالی
از مشقت و زحمت نخواهد بود و شکل **انبساط** دلیلست بر فراش بهن شاه(؟)
و ارام گرفتن و تامل و تحیر بلکه در اول امر در مطلوب انقلابی و تعب خواهد بود
لیکن در آخر عاقبت نیکو و راحت خواهد بود پس اگر متصل باشد بباقی خطها
دلالت کند برانکه در تامل و تحیر طولی زیاد نخواهد بود و اگر منفصل باشد
از انها دلالت بر زیادی طول و تعویق خواهد بود و شکل **طریق** دلیلست
بر مسافرت و رفتن مطلوب از جایی بجایی لیکن باصلاح است نه فساد و
کدورت الحاصل دال بر رفتن و دور شدن مطلوبست بخوشی نه بناخوشی
و شکل **بیت** اگر دران انعقاد و بستگی بجایی نباشد دلالت کند بر امنیت
و عاقبت بخیری و ارامی در امور مطلوبه مقصوده و اگر دران انعقاد و بستگی باشد
دال است بر خوف و خطر بلکه مردن و نیکو رفتن و مشقت بسیار و نحوست از
جمیع جهات که اصلا دران جهت راحت و خوشی نباشد و شکل **خارج** دلیلست
بر حاصل شدن مطلوب و رسیدن بارزو و رسیدن غایب از سفر و پیدا شدن

کم شده و فرار کرده و امثال اینها و شکل ذاهب دلیل است بر انقلاب احوال
و اوضاع و امور لیکن عاقبت پریشانی بجمعیت مبدل خواهد گردید و
بخیر خواهد گذشت خلاصه عاقبت مقصود نیکو است و شکل حاصل
دلیل است بر حصول مطالب و بر آمدن حوایج و حل مشکلات و وصول
مشتهیات و رسیدن بخیرات ارند و امر را ختم الحاصل خوب است
من اول الامر الی آخره و شکل حصار دال است بر ثبات امر و استحکام
آن و عدم عروض متغیری از برای آن و محفوظ بودن مطلوب در حضور
و غیاب و قریب و بعید الحاصل خوب و نیکو و خیرات و موافق
خواهش است و شکل عدم دلیل است بر بقاء مطلوب بحال خود و
وارد نشدن عارضی بر آن که نافع باشد یا مضر اگر بخواهی که مطلوب
معجلا بدست آوری نخواهد شد و اگر خواهی او را معجلا فانی و باطل
کنی نخواهد شد خلاصه تغیر مطلوب از آنحالی که هست بحال دیگر مشکل
است و ظاهر عدم تغیر است فی الخیر والشر والحب والبغض والوصول
و عدم الوصول و الی الله ترجع الامور و حصول المامول این بود اشاره
مجموع از برای بیان احکام شکلهای قرعه هرگاه هر یک منفرد و تنها
باشند یعنی در قرعه همان یک شکل آمده باشد و از آنچه اشاره شد صاحب
حدس صایب در موارد مختلفهٔ قرعه استنباط احکام بیشمار در موارد
مختلفه خواهد نمود والله الهادی الی سواء الطریق اشارهٔ نهم

در بیان اصطلاح اشکال خارج و داخل و منقلب و ثابت و خواص آنها

اهل این علم شریف هر شکلی که خط اول او فرد است مثل شکل سلام و شاهد و ندامه و بساط و خارج و در آرزو و عدم اگر منفرد باشد از باقی خطها آنرا خارج خوانند و مناسب و شاهد و مؤکد دانند از برای مطالب و مقاصد خارجیه مثل رفتن بسفر و شکار و فرستادن کسی را بمکانی و جایی و طلاق و طلاق دادن و احوال کم شدن و گریخته و امثال اینها و اگر متصل باشد بباقی خطها آنرا منقلب دانند و علامت تردد و تحیر و تشکیک دانسته و هر شکلی که خط اول زوج است مثل شکل سوط و جهد و جدا باشد از خطهای دیگر آنرا داخل خوانند و مناسب و شاهد و مؤکد دانسته از برای مطالب و مقاصد داخلیه مثل داخل شهر و خانه و جایی شدن و چیزی را خریدن و زن گرفتن و با کسی آشنایی کردن و شروع در کاری کردن و امثال اینها و اگر متصل باشد بخطهای دیگر آنرا منقلب خوانند و حکم این منقلب مثل منقلب اول است که گفته شد و اگر خطهای آن دو زوج باشد مثل شکل طریق و بیت یا زیاده از دو زوج باشد مثل شکل حاصل و حصار آنها را ثابت خوانند و همه آنها را خصوصاً هرگاه که زوج باشند که دلیل بر ثبات و بقا و بهم بسته شدن کار و جمع شدن با مطلوب دانسته اند و این مطلب اگرچه بطریقه اشاره و قاعده کلیه قلمی شد لکن قرعه زننده هرگاه صاحب شرح صدر و سیر و تصرف باشد از این باب هزار باب علم از برای خود مفتوح خواهد نمود والله الهادی

در بیان نسبت اشکال با عوالم باطنه و خواص آنها

اشاره ۱۰

اشارهٔ دهم اهل این علم شریف هر یک از این اشکال را از تجربه دلیل و شاهد از برای مقامی از مقامات عوالم باطنه دانسته اند و بر آنها احکامی چند جاری کرده اند مثل آنکه گفته اند که **سلام**

شاهد و عقل کل است و سالم از همه حدود است و بشکل الف است
و لهذا سعد و دلیل بر خیر و فراغ قلب و بدن و راحت مقصود است و شاهد
بشکل روح برزخیه بین عقل و نفس است و از عقل مجرد و بجد و عقد واحد
بنا مند و اگر بسته باشد با نهاد دلیل بر قوت و وجود ناصر و معین از برای حصول
مطلوب میدانند و سوط بشکل نفس کل است و دلیل بر عجله و سرعت
حصول مطلوب و فراهم آمدن اسباب تحصیل مطلوب است و جهد بشکل
برزخ بین نفس و طبع است و او نیز دلیل بر عجله و سرعت است مثل سوط و ندامه
مقام طبع است که جامع مقام عقل و نفس است و دال است بر عدم حصول مطلوب
بلکه بر حصول ندامت و حرمان و بساط مقام برزخ در میان طبع و ماده است
و دال است بر انقلاب و حصول تعب در اول امور و راحت در آخر آن و طارق
مقام ماده است که آیه عقل و تنزل اوست و آن دال بر حصول راه بمطلوب است
و بیث مقام برزخ در میانه ماده و جسم است که از آن عالم مثال
گویند و دال است بر ثبات امر و قرار و خارج مقام جسم کلی هیولائی
که اجسام جزئیه در تحت انست و دال است بر متفرق شدن و خارج گردیدن
مقصود و توقف نداشتن او بر چیزی و دار مقام عرش و کرسی و فلک
و فلک البروج و فلک المنازل است و دال است بر ثبات و قرار فی الجمله و بر
حصول المطلوب است و حاصل مقام هفت فلک آخر است که انها را

مؤثرات

در بیان نسبت اشکال بکواکب و افلاک

موثر است و آباء علوی گویند و ازاین جهة دال است بر حصول مقصود
و برسیدن باررو ها و بر امدن حوایج **وحصار** مقام ارضین و عناصر
اربعه و هیولای انهاست و دال است بر ثبات و قرار مطلوب در مکان خود
و عدم مقام عالم است بتمامه و دال است بر بقای مقصود بر انحالت
که بود از وجود و عدم و زشت و زیبا و خیر و شر و مانند انها **اشاره یازدهم**
ایضا اهل این علم شریف هریک ازاین اشکال را از روی تجربه منسوب بفلکی
از افلاک دانسته اند و بر انها احکام جاری کرده اند و باکی نیست که اشاره
اجمالیه بانها شود مثل انکه شکل **سلام** ایه عرش اعظم و فلک اطلس است
که خالی از همه قیود و تعینات و تشخصات است و لهذا سعد است و دال
است بر فراغبال و عدم ابتلا نه بسرور بسیار و نه بغم بیشمار و نه بفقر و
عسر و نه بغنا و یسر خلاصه انکه دران کثرت از هیچ جهت ضدین نیست
و کوکب ان شمس است و شکل شاهد **شاهد** ایه کرسی است و اول ظهور قید است
و اول نمونه تعین است لیکن دران ظهور کثرت نیست بلکه اول دباب و
سبیل انست و لهذا سعد است دال است بر ادل معین و بایدر و ماضر از برای حصول مقصود
و اول بشارات غیبیه است و اول شواهد غیبیه است از برای مطلوب و کوکب
ان قمر است و شکل **سوط** ایه فلک زحل است و نحس اکبر است بحسب ظاهر زیرا
که ظاهر ان سخط است و باطن ان لین است و مظهر این ایه و افی هدایه باب
باطنه فیه الرحمة و ظاهره من قبله العذاب است و چمن مصداق اعظم این

آیه سراپا هدایه جناب امیر المومنین فداه ارواح العالمین است لهذا این شکل منسوب

بانحضرت است ع و این ایه و این کوکب است و باطن ان مرکب از حرارت و رطوبت

است که طبع رحمت و حیوة است و ظاهر ان مرکب از برودت و یبوست که طبع عذاب

و موت است و لهذا دال است بر اینکه از برای تحصیل مطلوب صدمه و زحمت و اذیت

بسیار خواهد بود لیکن اخرش خوب است و با وصل محبوب مطلوب را عنقا خواهد کرد

چنانچه همراهی کردن با ظاهر جناب امیر ع و صبر با فقر و زهد و اعراض از دنیا کردن

الجناب در کمال صعوبت و اشکال بود لکن در باطن همه اش رحمت و علم و سعادت

و خیر دنیا و فراغ از ان و راحت در دار ابدی بود بلکه چنین بر بده انصاف بکری در ان

خیر الدنیا و الاخره بود و اتصال بالجناب اسباب سعادت بود و انفصال ان اسباب

خذلان و لهذا اکر این شکل متصل باشد دال بر سعادت و خیر است و

اکر منفصل باشد دال بر خسران و شر است و میتوان حکم کرد باینکه خواه متصل باشد

یا منفصل در آن است ضرر و خسران عاجل و نفع و خیر آجل و میتوان کفت که اکر سوال

از دنیا است در ان ضرر و اذیت و زحمت است و اکر سوال از امر دین است در ان علم

و عمل و سعادت و شرافت است و شکل جمد ایه فلک مشتری است و سعد است

و دلیل است بر علم و عمل و سعادت و خیرات پس اکر متصل باشد بخیطهای دیکر دال بر حصول

امور مذکوره و امثال انها است بسهل و اسانی و اکر منفصل باشد دال است بر انفصال

انها و عدم توفیق سایل بر انها و اکر سوال از علم نباشد قرعه زننده خود از فراست و

حدث صایب باید استنباط احوال او کند و از برای ان حکم صحیح بکوید بمناسبه و مناسبت

انچه کفته شد و شکل ندامة ایه فلک مریخ است و نحس اصغر است و دال بر ضرر و

وخسارت و گرفتاری و نحوست بسیار است پس اگر منفصل باشد زود از سایل
جدا شود دیگر و اگر متصل باشد جدای ازو نهایت طولی و اشکالی دارد و بمرور دهور
شاید رفع گرفتاری شود و شاید لازم شود و رفع نشود الا بسعی بسیار و از جمله شمار
شکل بساط ایه فلک رابع است که مقر شمس است و سعد اکبر است و دلیل بر
امنیت و راحت است و دلیل بر بد اراءی و ضیاء و روشنایی در امور است اگرچه
در اول امر حصول مطلوب خالی از تعب نیست لکن در اخر امر از کمال رفاهیت
و راحت است و شکل طریق ایه فلک زهره است و سعد است و دلیل بر خروج
و مسافرت بخیر است نه بشر زیرا که مبدء و منتهای او بخیر است بمثل مزاج زهره
و طبع ان و شکل بیث ایه فلک عطارد است و ذو جهتین است پس اگر بهمراه
ان گرهی و بستگی و پیچیدگی بجایی نباشد علامت امن و امان و رفاهیت و
خوشی است و الا علامت ناخوشی خواهد بود و شکل خارج خارج ایه فلک قمر است
و سعد است و دال بر تعجیل حصول مطلوب است و رسیدن با رزوها است خصوصا
هرگاه منافع خارجیه باشد و شکل دار ایه کره نار است و مزاج او گرم و خشک
است و کوکب او مریخ است و نحس است خصوصا در اول امر که در ان حدوث و رشد
و حرمان و هجران و در هم سوختن اسباب و اوضاع حصول مطلوب است و لیکن
در اخر نا امیدی نیست بلکه امید حصول مطلوب است و شکل حاصل ایه کره
هوا است و کوکب او مشتری است و سعد است و دلیل است بر حاصل شدن مطلوب
باسانی و راحت و قلت زحمت و شکل حصار ایه کره آب است و کوکب او زهره
است و سعد است و دال است بر حصول مطلوب لکن بتانی نه بتعجیل و مطلوب را بمدارا
باید بچنگ اورد نه بتعجیل و شکل عدم عدم ایه کره خاک است و کوکب او عطارد است و

اشاره ۱۲

دو جهتین است و دال است بر بقاء مطلوب بر آن احوال که بوده از خوشی و ناخوشی و حب و بغض و فقر و غنا و عزت و ذلت و امثال این امور الحاصل دال بر عدم تغیر مطلوبست از آنچه بوده و اینکه بزودی نیز تغییر نخواهد یافت **اشاره دوازدهم**

بعد از آنکه در اشاره دهم انتساب اشکال را ببروج باطنیه مطلع شدی و در اشاره یازدهم اینکه بودن آنها را از برای کواکب و افلاک مطلع شدی از اینجا حکم مفردات اشکال را یافتی و دانستی ولکن حکم اجتماع آنها را با یکدیگر و اقتران بعض از آنها با بعض چنانچه در تحت قاعدهٔ مسلمه هیئت و صور اقتران آنها زیاده معقولست و حفظ و ضبط آنها و بیان حکم از برای هر اقترانی علیحده علیحده در نهایت صعوبت و اشکالست و شاید که نتوان بحد حصر و احصاء در آورد و لهذا ما در این رساله کوچک احوال اقتران جمله از کواکب را نقل و بیان میکنیم اگر خود اهل علم و عمل و شرح صدری بتفکر و تدبر و ممارست در عمل بهمین قاعده بعد از اطلاع اینکه هر شکلی منسوب بکدام کوکب است احکام اقتران اشکال را و غالب و مغلوب آنها را در تاثیر و تاثر و موافقت و مخالفت در سعادت و نحوست و بطؤ و سرعت و شدت در حوت و نفع و مضرت و قلت و کثرت و امثال ذلک از این احکام را خواهی یافت و اگر اهل علم و عمل و ممارست و شرح صدر نیز نیستی اگر مفصل هم ذکر شود برای تو نافع نخواهد بود چه جای مجمل آن مگر آنکه را که بطریقه عوام و طوطی واری تعلیم گیری که دخل بجهة علمیت ندارد و الله الهادی ان یشاء الی صراط مستقیم پس **بدانکه** زحل نحس اکبر است و مریخ نحس اصغر است و مشتری سعد اکبر است و زهره سعد اصغر و شمس نیز سعد اکبر است و قمر نیز سعد اصغر است و عطارد ممتزج است یعنی با سعد سعد است و با نحس نحس و قران مافوق شمس با یکدیگر اعظم است از قران مادون آن با یکدیگر و قران مافوق او با مادون او متوسط است در حکم پس ای عزیز من اگر

و تبحر

بدانکه

[illegible]

[illegible]

خواهی

خواهی حکم اقران این اشکال را بنحو کمال دریابی جمیع حکم کواکب و سعد و نحس و
ممتزج انهارا دانستی شکل وآنچه لتی کوکب بعینه حکم همان کوکب را دارد
پس هر یک از این اشکال که معلق بشکل دیگر باشد حکم اقران کوکب دارد
با کواکب دیگر پس اگر سعدین باشند بسیار خوب است و اگر نحسین باشند بسیار
بد است و اگر سعد و نحس است متوسط است و اگر ممتزج با یکی از آن دو جمع شود ممتزج
تابع است و اگر فوق شمس یا تحت لتی جمع شود غلبه با فوق است و بآنچه اشاره
کردم خوب واقف نخواهی شد مگر بتفکر بسیار از مطالعه کردن اشکال این علم را
با کواکب و مهارت کردن بتکرار عمل و اگر با تحصیل تقوی و شرح صدر این علم و عمل
جمع شود علم تمام شوالهارا بنحو کمال و صحت خواهی یافت و کفت و الا فلا
وایضاً بدانکه مقارنه نیرین نیکو و صالح نیست زیرا که موجب کسوف شمس و
محاق قمر و مقارنه کواکب با عرش باعث اضمحلال حکم کواکب است زیرا که کلا
در سطوت او مقهور ند و او حاکم بر کل است و باعث الطاف حکم کل است
در همیشه و استیلای او زیرا که بقای آنها برافت اوست نه بامعارضه با او
و اما مقارنه کواکب با کرسی پس باعث قوت کواکب است و کمال است از برای
کرسی پس این در مقارنه زیاد میشود بها که کرسی ولوذ کواکب پس اگر در کرسی
سیبی و کرهی و عقدی نیست او از نقوش شریعه خواهد بود و الا از چیشه خواهد بود
اشارهٔ سیزدهم بدانکه عناصر اربعه را با جمله از کواکب مناسبت در مزاج
و طبع است و با جمله مضاده و مناقضه است و سابقا چنین داشتن اشکالها را
که ایه کواکب اند و انهارا که ابه عناصر اربعه اند پس اگر در صورت اقران مناسب
با مناسب اقران بهم رسد قوت در سعادت و نحوست بهم میرسد و اگر

در بیان مناسبت عناصر اربعه با کواکب و بعض
مناسبت در اشکال با یکدیگر
از هواهی معلوم شود

اشاره ۱۳

متخالفین جمع شوند باعث ضعف وشکستن قوت سعد ونحس میشود
وحکم باغالب از انها خواهد بود وما اشاره باحکام اقران کواکب
باعناصر میکنیم هرکس خواهد علم وعمل باشد واشکال را باکواکب وعناصر مطابقه
کند وبا یکدیگر معارته دهد حکم جمیع اشکال معتربه را خواهد فهمید والا فلا پس
بدانکه زحل وتراب وشکل حدم بارد ویابس اند وشمس وزهره وقمر وشکل
حصار وماء بارد ورطب اند وقمر وعطارد ومشتری وشکل حاصل وهوا حار ورطب اند
ومریخ وشکل دارو نار حار ویابس اند وایضا بدانکه اقران فلکیه باعنصریه
اضعف است از اقران فلکیات بعضی با بعضی دیگر وحکم اقران عناصر با عرش
وکرسی مثل حکم اقران کواکب است با ان دو چنانچه گفته شد وبدانکه مراد از اقتران
در شکل بسته بودن یکی از انهاست با دیگر ومراد از انفصال جدا بودن انهاست
از یکدیگر کالالف اشاره چهاردهم بدانکه هر یک از این اشکال را چنانچه
با کوکب وفلکی مناسبت بود با برجی از بروج نیز مناسبت است وبجهة این
مناسبت نیز احکام انها در اقترانات انها با یکدیگر مختلف میشود
ومناسب آنست که بانها نیز اشاره شود پس بدانکه سلامه شکل شمس
دارد وبرج او اسد است شاهد شکل قمر دارد وبرج او سرطانست
وسوط شکل زحل دارد وبرج او جدی است اگر متصل باشد دولت اگر منفصل
باشد وجهد شکل مشتری دارد وبرج ان قوس است وندامه شکل مریخ دارد
وبرج ان عقربست وبساط شکل شمس دارد وبرج او اسد است وطریق
شکل زهره دارد وبرج او میزان است وبیت شکل عطارد دارد وبرج او

بدانکه

وایضا بدانکه

اشاره ۱۴

در مناسبت اشکال با بروج وخواص انها

سلامه

سوط

جهد

بساط

سنبله است و **خارج** شکل قمر دارد و برج او سرطان است و **دا[خل]** شکل
برج دارد و برج او حمل است و **حاصل** شکل مشتری دارد و برج او حوت است
و **صاد** شکل زهره دارد و برج او ثور است و **ح[مره]** شکل عطارد و برج او
جوزا است **فایده** چنین شکل هر یک از این اشکال را دانستن شکل مطلوب را
در قرعه استخراج میتوان کرد والا فلا **اشاده پانزدهم** بدانکه عزت و ذلت
و سعادت و شقاوت و بیماری و صحت و فقر و دولت و مقاربت و مهاجرت و موافقت
و مخالفت و بطو[ء] و سرعت و مقهوریت و سلطنت و جهل و حکمت و توقف و مسافرت
و اتصال و انفصال و مسکنت و جلال و حرمت و حلال و امثال اینها مختلف میشوند
باختلاف اشخاص از عالم و جاهل و جوان و کاهل و ظالم و عادل و بخیل و باذل
و مرد و زن و سلطان و رعیت و فقیر و غنی و امثال اینها پس قرعه زننده باید
صاحب شرح صدر و قریحه و حدس صایب باشد تا جواب هر کس را شان او
ملاحظه کرده استخراج نماید والا خطا خواهد کرد **اشاده شانزدهم** بدانکه ارتباط
خطها بعض با بعض دلیل بر اتصال و وجود است و انفصال اینها از یکدیگر دلیل
جدایی و عدم است و شکل منفصل دلیل بر حرکت است و اهل این علم از اندکر
خوانند و شکل متصل دلیل بر اثبات است و از مونث دانند **بدانکه** فیتله
شدن خطها بیکدیگر و بسیار گره شدن اینها هم دلیل بر گرفتاری و بستگی کار
و تحیر و سرگردانی است و هر گاه نباشد دلیل بر رفاهیت و آسانی کار است و یک
بهجد یکی و یک گره نشان استحکام کار است در همه اشکال اگر اتصال با علویات باشد
زیرا که استمداد سفلیات از جهت تعلق و بستگی اینها است بعلویات و اما اگر
اتصال بسفلیات باشد دلیل بر تعطیل و بستگی امر است زیرا که اتصال بسفلی
دلیل بر پستی است و اتصال شکلی با شکل ثابته دلیل بر ثبات امر است و با غیر اینها

دلیل بر عدم ثبات است و اتصال بکلیات اقوی از اتصال بجزئی است و وجه تمام
آنچه گفته شد واضح است **اشاره هفدهم** بدانکه دلیل بر صحت این علم شریف
قوله تعالی است که میفرماید سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم حتی یتبین
لهم انه الحق و قول حضرت امام رضا علیه السلام که میفرماید که قد علم اولوا الالباب
ان الاستدلال علی ما هنا لک لا یمکن الا بما ههنا و امثال اینها از آیات و اخبار
کثیره که خلاصه دلالت اینها اینست که خلاق عالم عالم موالید را دلیل بر تاثیرات
عناصر اربعه قرار داده و اینها را دلیل بر افلاک و اینها را بر مجردات و اینها را
بر مشیة الله قرار داده پس اگر عالم بقواعد دلالت شود البته احکام صحیحه در جمیع
امور خواهد کرد و الا فلا و اگر مطلب خوب بر خوری باب ینفتح منه الف باب است
در الافلاد همین است یکی از براهین بر صحت علم جفر و رمل و نجوم و طب و امثال اینها
بلکه اگر کسی مصداق حدیث شریف رب ارنی الاشیاء کما هی شود از جمیع اقترانات تمام
موالید از اشخاص و اموال و وحوش و طیور و غیر اینها احکام کلیات عالم کبیر را خواهد
فهمید و بر صدق کلام کل شیء فیه معنی کل شیء اطلاع بهم خواهد رسانید والله الهادی
خاتمه ورع زننده در هر حکمی که میکند باید انشاء الله بگوید و احتمال عدم تاثیر انقلاب
قال بگوید زیرا که از برای هر شیء احتمال بداست زیرا که در حدیث میفرماید که ما من شیء
الا ولله فیه البداء یعنی هیچ شیئی نیست مگر آنکه از برای خلاق عالم در آن بداست و در
حدیث دیگر میفرماید ما عبد الله بشیء مثل الاقرار بالبداء یعنی عبادت کرده نشده است
خداوند عالم بچیزی مثل اقرار ببداء و شبهه نیست که تفویض امر خلاق عالم و اقرار کردن
ببداء آن از جمله امور معلومه متیقنه در شریعت مقدسه است حتی آنکه در اخبار انبیاء

در بیان دلیل بر صحت این علوم از آیات و اخبار

در بیان لزوم اقرار به بداء و جواز ظهور خلاف در حکم

علیهم السلام

علیهم السلام که مستند بجز وحی خداوند چیزی دیگر نبود بدآ بود با وجود آنکه اینها اهل عصمت
بودند و وحی از امور قطعیه بدیهیه بود پس چه خواهد بود حال حکم کسانی که خود معصوم نیست
و مستند او نیز وحی نیست و از حقایق اشیاء و ارتباط اینها بیکدیگر کما هی مطلع نیست
و صاحب شرح صدر و حدس صایب نیست و بر قلیلی از ماثرات و موثرات اطلاع
ناقصی بهم رسانیده و واقف بر موانع اینها و مناقضات و معارضات اینها نیست
بلی اگر مجاهد فی الله شود بحق جهاده بقدر قابلیت خود واقف و مطلع خواهد شد و
الا فلا قال الله عز و جل والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و ان الله لمع المحسنین

فایده از برای تحصیل اطلاع اجمالی بر احوال سیزده شکل مفرد و تسهیل تعلیم و
تعلم اینها رسم جدولی بخیال این اقل الخلایق رسید چنین خوب در اینها تامل کنند و با
قواعد مفصله جمل رساله مطابق کنند بسهولت ملکه احوال مفردات این اشکال
بعون الملک المتعال میسر خواهد گردید و بعد معرفت مرکبات اینها بکثرت ممارست
و عمل و تفکر و تدبر در رساله حاصل خواهد گردید والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

فلا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

تمت الرساله من البدایه الی النهایة بعون الله سبحانه بید مولفها فی ارض الغری ببرکت مولای و
مولی العالمین الملقب بامیر المومنین فداه ارواح الاولین والاخرین و آخر دعوای ان الحمد لله رب
العالمین و قد ختمتها قبل یوم الاربعین فی شهر صفر المظفر فی سنه سبع و ستین و مایتین بعد الالف
من الهجرة المقدسه ۱۲۶۷

و از خداوند سوال آن دارم که موفق شوم بر تحریر ملحقی چند بر این رساله تا واضح کردانم در اینها قواعدی
چند را که توان با اینها استخراج عدد مطلوب از جمع و سقط و ضرب و محل بر شکل اینها شود و بیان اقسام
الوان و روایح و طعمها و دقایق و ساعات و ایام و لیالی و هفته و ماه و سال و قرن و اولاد و زوجات
و زراعات و تجارات و آفات ارضیه و سماویه و گرانی و ارزانی و گرما و سرما و باران و برف

سلام

شکل عقل کل است
وابه مشتری است
سعد است
شکل شمس دارد
برج او اسد است
دال است بر سلامتی
مطلوب و باقی
بودن آن حالت
سابقه

شاهد

شکل روح برزخ
بین عقل و نفس است
وابه کرسی است
سعد است
شکل قمر دارد
برج او سرطان است
اگر یکجا باشد و جدا
باشد دلیل است
بر بشارت و
رسیدن شاهد
و خبر نیکو و حصول
مقصود و اگر
متعدد و جدا
باشد دلیل است
بر اراجیف و
جمعیت مردمان
متفرقه و سستی
کار و اگر متعدد
و بر هم بسته باشد
دلیل بر گرفتاری
و سستی مقصود
و اگر بر بالای خطها
بسته باشد دلیل است
بر حصول ناصر و
و مطلوب و اگر

[illegible]

بدل اشکال قبول البصر

سوط

شکل نفس کل است
ابه فلک زحل است
نحس اکبر است
شکل زحل دارد
برج او جدی است
اگر متصل باشد
و الا دلو است
اگر از سایر
خطها جدا باشد
دلیل است بر
انفصال مقصود
و اگر متصل
باشد با آنها
دلیل است بر
اتصال مقصود

جهد

شکل برزخ مابین
نفس و طبع است
ابه فلک شمس است
سعد اکبر است
شکل مشتری دارد
برج او قوس است
اگر جدا باشد از
خطها دال
است بر عدم
حصول واسطه
از برای حصول
مقصود و اگر
متصل باشد
دال است بر
حصول واسطه
و حصول مطلوب

بدل

ندامة

شکل طبع جامع
مقام عقل و نفس است
ابه فلک مریخ است
نحس اصغر است
شکل مریخ دارد
برج او عقرب
است
خواه متصل به
خطهای دیگر
باشد یا منفصل
دال است بر عدم
حصول مطلوب
بلکه دال است
بر حصول پشیمانی
و اگر با آن دلیلی
باشد مقصود
حاصل خواهد شد
بزحمت بفاصله
دو ساعت یا دو
روز یا دو هفته
یا دو ماه یا دو
سال

لبساط

برزخ میان
طبع و ماده است
ابه فلک شمس است
سعد اکبر است
شکل شمس دارد
برج او اسد است
اگر متصل باشد
بخطهای دیگر
مطلوب برسد
بزودی اگر
چه در اول امر
انقلابی در مطلوب
خواهد بود و اگر
منفصل باشد
از خطهای
دیگر طول خواهد
کشید لکن امر
مطلوب حاصل
خواهد شد

تا اینجا احوال اشکال مفرده در کتب از رساله معلوم خواهد شد ان شاء الله

عدم	حصار	حاصل	داخل	خارج	بیت	طریق
بدل		بدل		بدل		بدل
مقام تمام عالم است این کره خاک است ذو جهتین است شکل عطارد دارد برج او جوزا است دال است بر عدم تغییر در مطلوب از حالت سابقه از خیر و شر و حصول و عدم حصول خلاصه عدم تغییر است از حالت سابقه	مقام هیولا و عناصر اربعه است این کره آب است سعد است شکل زهره دارد برج او ثور است دال است بر استحکام امر و حصول مطلوب بیشتر و خوب است از اول تا آخر و بر امل حاجت بنحو مطلوب	مقام افلاک سبعه است این کره هوا است سعد است شکل مشتری دارد برج او حوت است دال بر حصول مطلوب بیشتر و خوب است از اول تا آخر	مقام عرش و کرسی و فلک البروج و فلک المنازل است این کره نار است نحس است شکل مریخ دارد برج او حمل است دال است بر انقلاب و پریشانی در اول امر و لیکن عاقبت خیر است	مقام جسم کلی است این فلک قمر است سعد اصغر است شکل قمر دارد برج او سرطان است دلیل است بر حصول مطلوب و رسیدن آن بخوبی	برزخ میانه ماده و جسم است که عالم مثال است این فلک عطارد است ممتزج است بالسعد سعد و بالنحس نحس شکل عطارد دارد برج او سنبله است اگر در آن انعقاد و بستگی نباشد مطلوب برای تحصیل شود و الا حاصل نشود بلکه در آن خطر عظیم بلکه خوف هلاکت است	مقام ماده است این فلک زهره است سعد اصغر است شکل زهره دارد برج او میزان است دلیل بر مسافرت و دوری مطلوب است لیکن بخوشی و نشاط ختم شود

بر احوال اشکال معدوده در که اوراق معلوم خواهد شد ان شاء الله تعالی

۸ دعی

روزلی کاست که دل و الم بر او دانست
بیمنا بر دو عالمی ولی جز اینست

دالنم لنته بر بنشان در غم دور از او
کی بت دلبرم او در نفسم حاجت

بازی حالت اسا بیش نه تاب و زوف

هذا الرسالة موسوم بسم الله الرحمن الرحیم برموز الاسرار

الحمد لله حق حمده والصلوة والسلام علی خیر رسله محمد واله اجمعین

اما بعد چون قواعد وقوانین این علم شریف در کتب ورسالات که تصنیف اکابر است ثبت شده ومطول ومفصل مرقوم است بر مرموزاتها که زبان تراست باختصار واقتصار معلوم ومفهوم میشود لهذا ذخیره بجهة کنجورا کنج خانهٔ علم اسرار باظهار امد که مجملی از قوانین کلیه این علم وقواعد جزئیه او که در عمل کلیه است مرموز دا شود تا نفوس نورانی راکه ارباب مشاهده اند از شهود وی لذتی جدید روی نماید

شعر ما خازنان مخزن اسرار رحمتیم ٭ نبود عجب که سر حق از ما کند ظهور ٭ ما همچه صبح پردهٔ ظلمت دریده ایم ٭ سر زد علم رسیده ما شعلهای نور ٭ مطموع انکه بمضمون این مرقوم که به رموز الاسرار موسوم است چون اهل نظر مرعی دارند بتذکره حیزی که سبب زحمت را قم کردد بفاتحه یاد که باعث فتح وازدیاد قوة ذهنی وفکری عامل کردد بالله التوفیق

مقدمه در معرفت اصول این علم بدانکه اصل کل علوم حروف بیست وهشتکانه و هجی است که علم اسماء که حق تعالی فرموده وعلم ادم الاسماء کلها اشاره باین است وان لبه قسم منقسم است قسمی را ملفوظی کویند که از ترکیب سه حرف غیر مکرر در لفظ تمام شود چون الف وجیم وانچه ازاین قبیل باشد واین نیز برد وقسم است یکی زاید التکون حرف

الف وان کره زاید الحرکه قسم دیگر و غیره و قاف و عین و جیم
است پس این حروف ملفوظی ١٣ حرف اند ا ج د ذ س ش ص ض ع غ
ف ک ل وقسم ٢ از سه قسم حروف مسروری است که از ترکیب سه
حرف در تلفظ آید و حرف آخرش از جنس اول باشد وان ٣ حرف است م
ن و واو وقسم ٣ حروف مکتوبی است که تلفظ ان بدو حرف باشد
وان ١٢ حرف است باصطلاح عرب با تا ثا حا خا را زا طا ظا فا ها یا
و باصطلاح عجم بی تی ثی تا اخر و نوعی دیگر حروف ٢٨ گانه را بدو قسم منقسم
ساخته اند که نورانی و ظلمانی وان مشهور است در رسایل لقواعد عزاصی
دقیقه ا چنین ظهور هیچ یکی از مظاهر کونیه بی نفوس روحانی ممکن نیست
واین خود بحصول پیوسته که روحانیه قوای مجرده اند پس قوای مجرده حروف
حرفی باشد که در بطن هر حرفی مذکور است چنین لام و ف در الف و ی
و ن در سین و الف و ف در کاف یا قوای مجرده دیگر انستکه انچه
قانون لطا حرفی یا عددی یا عربی یا از تکسیر وی استخراج کرده شود تنبیه
بدانکه چنین صاحب علم بکنه کلیه تقسیم حروف و خواص روحانیه هر یک واقف
شود از جمع و تطبیق و مناسبت انها با یکدیگر اعمال غریبه و نتایج عجیبه
بظهور آورد تنبیه بدانکه ترتیب حروف ٢٨ گانه شش نوع است ا
که دایره سته عبارت از انها باشد و در هر دایره چهارده حرف اول

را اساس نام نهاده اند و چهارده حرف اخیر نظیر چهارده حرف اول دانند و در جمیع اسما و مداخلات جفریه مدار بر دوایر سته است پس حروف بحسب موازین اربع و اساس و غرایب طلب حروف یکدیگر بند چنانچه ازین دایره مفهوم میشود بحسب مقامی

دایره ابتث

اساس ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص

نظیره ض ط ظ ع غ ف ق ك ل م ن و ه ي

دایره ابجد

اساس ا ب ج د ه و ز ح ط ی ك ل م ن

نظیره س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ

دایره اهطم

اساس ا ه ط م ف ش ذ ب و ی ن ص ت ض

نظیره ج ز ك س ق ث ظ د ح ل ع ر خ غ

دایره ایقغ

اساس ا ی ق غ ب ك ر ج ل ش د م ت ه

نظیره ن ث و س خ ز ع ذ ح ف ض ط ظ

دایره اجذش

اساس ا ج ذ ش ظ ق ن ب ح ر ص ع ك

نظیره ت خ ز ض غ ل ه ث د س ط ف م ی

دایره ابتث وابجد واهطم وایقغ واجذش وارحی را ه دایره نوشت

دایره ادعی

دایره ادغی

اساس ا د غ ی ب ز ف ث س ق ث ش ك ج

نظیره ص ل ح ض م خ ط ن د ت و ذ ع

بدانکه بعضی نظایر ۹ هفت دایره قرار داده اند که دایره نظیره هفتم احسن باشد چنانکه بعد ~~ذکر دایره~~ ذکر قاعده احسن خواهد آمد انشاء الله تعالی

اما موازین اربعه که مذکور شد انچه معروف است یکی عدد ابجد است بحساب جمل کبیر دوم صغیر ابجد با سقاط ۱۲۱۲ و غیر مشهور یکی میزان لفظ است باعتبار حروف ملفوظ چنانکه الف این را میزان حروف لفظ گویند یعنی سه حرف است و عددش ۱۱۱ باشد این ۹ مخرج عدد لفظ گویند و یکی دیگر لفظ بحسب تکسیر حروف چنانکه الف ۹ تکسیر خواهیم کنیم فالف ا مخرج عدد حروف تکسیر ۳۳۳ است میزان حروف تکسیر است که قاعده اش ظاهر کردیم این بود میزان رابع اما میزان سطر التکسیر ۹ گویند که از زمام بیرون آید اما مداخل دو قسم است یکی بسطی و یکی عددی و هریک ازین دو قسم منشعبه بشعبه اول کبیر دوم وسیط سیم صغیر اما کبیر در عددی عدد تمام اسم یا مطلب سوال باشد و در بسطی عدد تمام حروف مبسوط است یا غیره باشد که مخرج نامند چنانکه گفته شد و وسیط عددی و بسطی اما وسیط عددی انست که مراتب اعداد کبیر ۹ ما دون آن عدد رد کنند چنانکه الوف ۹ بمات و مات ۹ بعشرات و عشرات ۹ باحاد حساب کنند این را وسیط کبیر گویند اما در بسطی جمع حروف مبسوطه باحاد گیرند

تکسیر الف	عدد تکسیر الف
ال ف	
ف ا ل	
ل ف ا	۳۳۳

پس این را درین قسم بسط و سیط مجموعی خوانند اما صغیر را آنکه حاصل
عمل وسیط را باجاد گرفتن باشد پس بدانکه احاد را یک مدخل بود
و عشرات سه دو و مات سه سه والوف سه چهار و عشرات الوف سه
پنج و برین قیاس الی ما لا نهایه دیگر بدانکه سطر تکسیر سه اسم خوانند
و حروف سه درجه و باب سه نهم و زمام استخراج اسماء جفریه را که در
(عبارت از سطر اول است)
مقابل کشف واقع است زلف خوانند تذکره در طبایع حروف
و اعراب منسوبات ایشان از کواکب سبعه و بروج دوازده گانه
مخفی نماند که قسمت حروف بر عناصر بدو وجه مقرر شده و در هر دو
حرکت تابع طبیعت است بضابطه که درین جدول است

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ا	ج	ه	ب	زحل	ا	ب	ج	د
و	ز	ی	د	مشتری	ه	و	ز	ح
ی	ک	ش	خ	مریخ	ط	ی	ک	ل
ل	س	ث	ظ	شمس	م	ن	س	ع
م	ف	ذ	غ	زهره	ف	ص	ق	ر
ن	ت	ص	ض	عطارد	ش	ت	ث	خ
ع	ح	ط	ق	قمر	ذ	ض	ظ	غ

دیگر بدانکه طریق شیخ ابوالعباس بونی و طریق سید حسین اخلاطی بهر دو جه ازین دو وجه خلافی جدول در طبایع حروف ناری را دا[illegible]

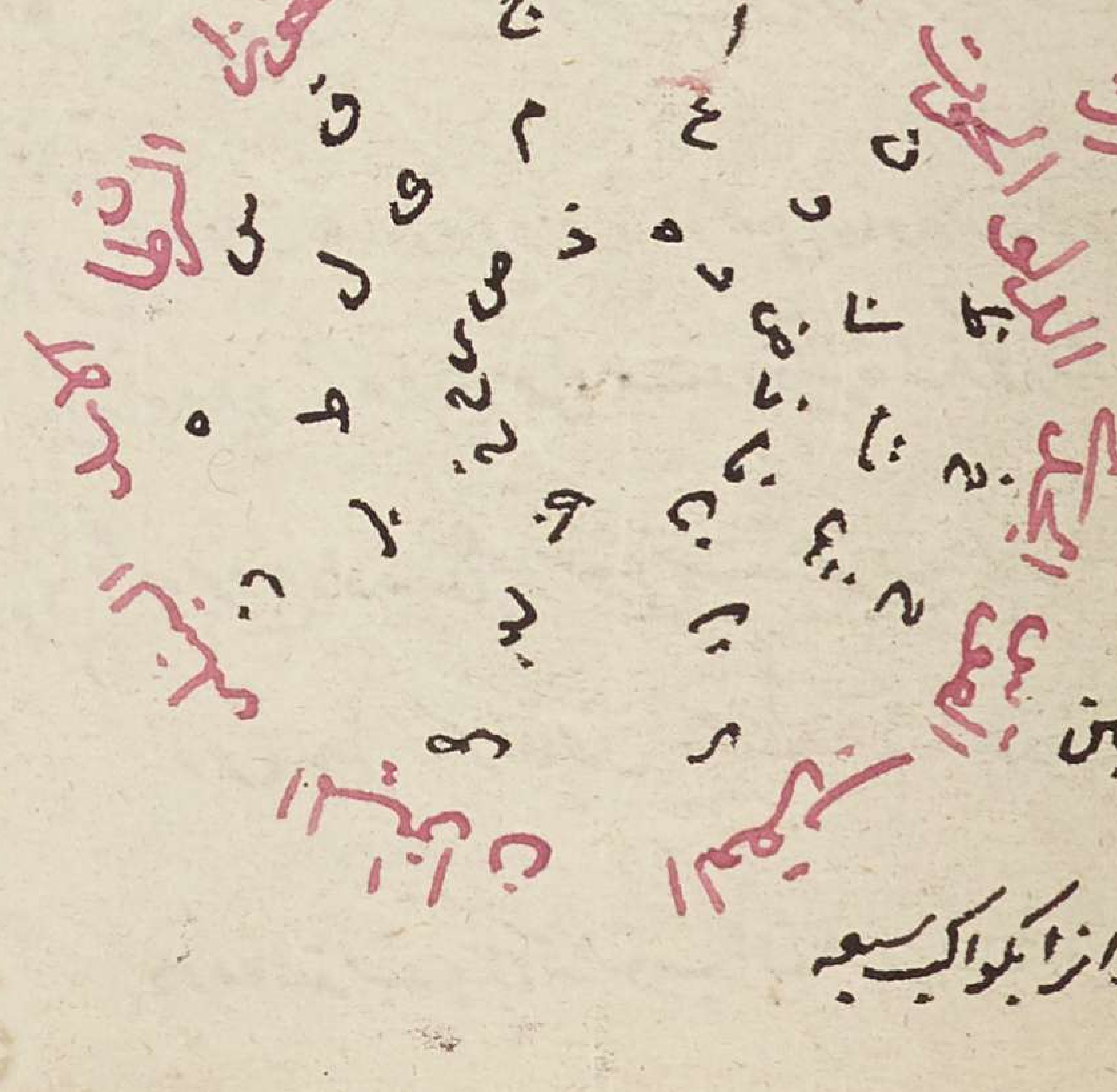
محبت و شرافت و استرشاق مطلوب مؤثر شناخته اند و حروف هوائی را

[illegible]

دالتسیط

در تسلیط عشق و جلب و قوّه نطقی و فتوحات و اصلاح آفات و
زراعات و باقی منسوبات وی نتایج یافته اند و حروف نطقی و طرد
و غیران متصرّف داشته اند و حروف مائی را در عداوت و فتوحات
و اصلاح آفات زراعات و باقی منسوبات وی نتایج یافته و حروف
ترابی را در عقود و تمریض اعدا و تخریب و آنچه بان ماند صاحب اثر
دیده اند دیگر چنین هر طبعی را از درجات اربع ناگزیر است
پس حروف هر عنصری را چهار قسمت کرده و هر حرف را بدرجه داده
اند تا شش حرف به درجه رسیده و حرف آخر را بدرجه رابع داده
و بعضی درجات را بنفس عناصر فقط مقرر داشته اند قطع نظر از
تالیف حروف چنانکه درین دایره مرقوم میشود هذه الدایره

اما نوعی که
دایره احست



و بعضی از نظایر
شمرده اند که نظایر
را هفت شمرده اند
و هفتمین
دایره است
دوایر داشته اند و از کواکب سبعه

نیز نسبت داده اند که نتیجه ان از دایره ابجدی مستخرج میشود و مدار

حساب درجات اعمال این دور باین صفت است

شمس قمر مریخ عطارد مشتری زهره زحل

اح ست بطغث جیفخ دلضذ عقص ومرظ زنشغ

دایره احست

اسامه ا ح س ت ب ط غ ث ج ی ف خ د ل

نظیره ض ذ ع ل ق ص و م ر ظ ز ن ش غ

۱۲۳۴۵۶۷۸۹۱۰۱۱۱۲۱۳۱۴

ابجد و زیر اصغر ابتث و نظم را فهم کن این را دایره شمس نامند

بطرز اکبر آن بسیر منازل است منوط وین بدرجات برج شد مربوط

ارتباطش کسی چو دریابد گنجهای پر از گهر یابد اما تقسیم حروف بر منازل

قمر بترتیب ابتث واقع است و هر حرفی را بترتیب منزلی مقرر داشته

و بهمین قاعده بر دوایر تا او ضعی نهاده اند فهم کن و نسبت حروف

به بروج اثنا عشر انچه معمول است در دایره که مذکور شد که نسبت حروف

به بروج داده شده موضوع است اهل این علم را و نوعی دیگر هست

ازین بهتر که تعلق اهطمفشذ حروف را بعناصر قسمت

نموده اند به برجی که منسوب بان عنصر است مثل اهطمفشذ که حروف

قاعده جفر در تکسیر حساب ابجد این دایره و اوفق کلیه است به نیکی و اما فایده استخراج بدانکه ۱۲ ۱۲ از ضمن جمله عمل تکسیر ان کند الا در اوراق دیگر واضح باشد کسان آنچه ... قواعد و انواع ... وقع درجات عناصر برج ... از عمل عمل ... مذکور شد

بازلیت منسوب **بحمل و اسد و قوس** که بروج نارینه و باقی برین قیاس

تنبیه بدانکه هرگاه قسمت حروف بعناصر اربعه از نایقه دوایر که گذشته معلوم شد واقع کنند باید قسمت بر بروج بهمین قاعده و ضابطه باید باشد

در بیان تحقیق خواص حروف مفرده اگرچه خواص حروف مفرده در مرکبات ظاهر تواند شد ولیکن تا در مفردات خاصیتی نباشد در مرکبات از کجا ظاهر شود چنانکه ترکیبات اطبّا که خواص عجیب هست و نفع در خواص اجزا واقع است **لابد خواص اسما** از حروف تواند بود و اکابر این علم خواص حروف روحانیّه مفرده که تجربه داشته‌اند که افعال غریبه از آن بظهور رسانیده اند متکسّر در لباس فرقیّه تواند بود چنانچه قبل ازین بیان شد که هر حرفی را چند روحانیه تواند بود الحق اگر بامعان نظر کرده شود از هر حرف مفردی کلام مرکبی یافته شود و در ترکیب افراد حروف اکابر تحقیق که سخنها بسیار است و وصول طالب بان مقام بی استعداد تمام ممکن نیست **پس بدانکه** هر خاصیتی که بحسب نظر کواکب و طلوع درجات بروج و بخورات مناسب و قرائت حروف مفرده خواسته شود بغیر متوقف باشد **هذا شئ باظهار امد قوت ادراک این معنی در دماغ است** چنین خواهد بزرگی

غرض ازین بیان درین مقام [illegible]

دفهم وفطانت وحافظه و قوت بخشد بنویسد صد و یازده الف 111
برجای ابگینه بزعفران و بشوید باب باران و اندک عسل و سعتر بان
ضم کرده مثل معجون سازد و اول هر ماهی قدری تناول کند و گفته اند
که شب جمعه صد و یازده الف 111 بنویسد و با خود نگاه دارد عزت نزد سلاطین

الف درجه اول از حمل

وروشنی دل و قضای حاجات و رفع ضیق معاش و نیکوست و در
وقت نوشتن باید سُبحان الله یا الله میخوانده باشد و بعضی

یا سبحان و یا الله

بجهة محبت و دل کری باید 111 الف و بقولی ۷ عدد در طلوع اول
درجه حمل و قمر ناظر بسعد باشد و بر صفحه سرب نقش کنند و بعود بخور کرده
باتش لطیف گرم کنند و بعضی حکما ۷ الف و ۷ جیم و ۷ دال در شکل طولانی
نویسند چنانکه بین السطور موافق باشد بخون کبوتر سفید بر پاره جامه
خود و آنرا سوزانیده (خاکستر او را) با سرمه اصفهانی و گلاب بر صفحه مس سوده در
چشم کشند روحانیه مشاهده کنند و طور نوشتن اینست

ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ج	ج	ج	ج	ج	ج	ج
د	د	د	د	د	د	د

حرف ب قوة وی در حیوانات مؤذی
ب بر لوح حدید د ۱۸ بود بنویسد
در عقب لوح دایره بکشد و صورت هر حیوان
موذی که خواهد نقش کند و لوح را در اتون رصاص نهاده دهنش ببندد

برصاص

برصاص مهر کنند در طلوع برج ثابت و در مقام مرتفع در جایی که این موذیه

خواهد دفع کند آنجا دفن کنند و بجهة نقض و دلبر در طلوع شانزده

درجه و ۵ دقیقه برج دلو ۲ ب و بقولی ۱۲ ب بنویسید بر پوست خر و

بخور کنند بکندر و از باد بیاد ویرد و گفته اند که چون روز یکشنبه در وقتی که ماه

در تراید نور باشد بنویسید ۱۲ ب بجهة دفع قهر در مقام قهار دفن کنند و بجهة

بجهة شفای مریض بر جبینی نوشته بخور اند و در وقت نوشتن بسم الله الرحمن الرحیم

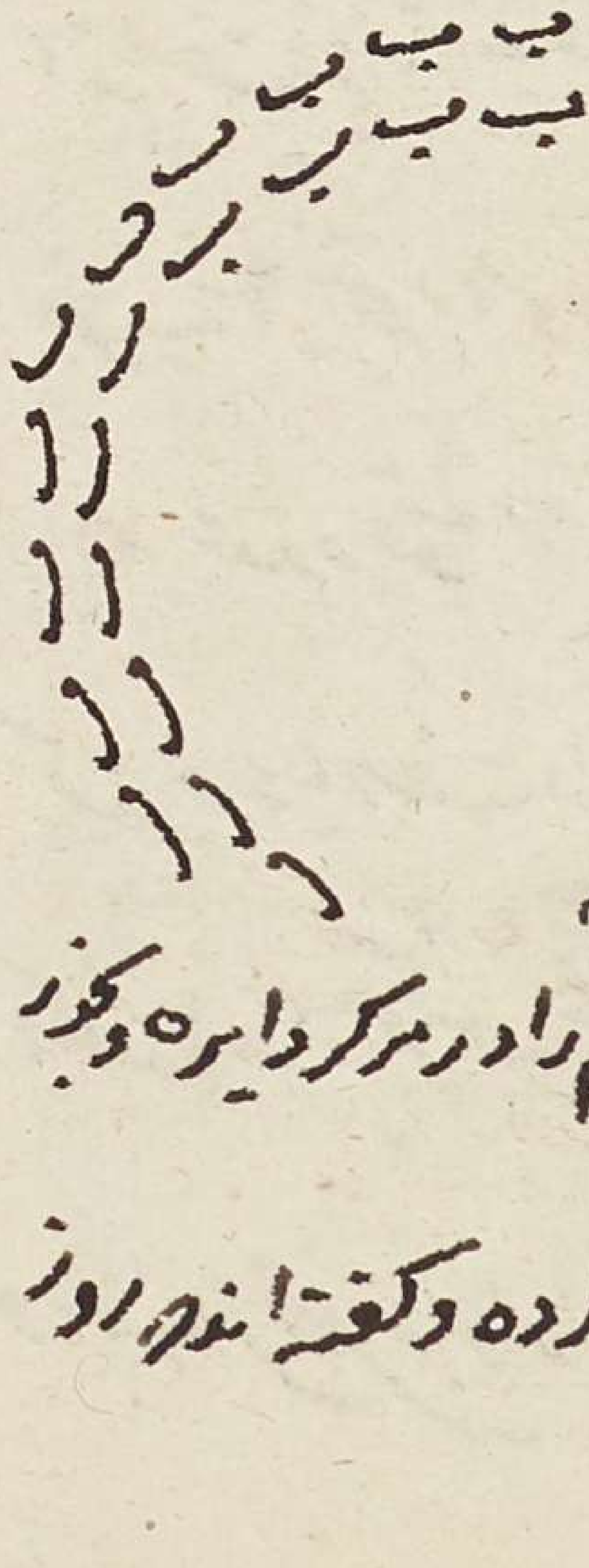
بخوانند و بعضی در یکشنبه ۱۵ ماه که باشد دایره بکشند و در اندرون و بیرون

دایره ۶ حرف ب بنویسید سی عدد ۹ در اندرون و سی دیگر ۹ در بیرون

دایره و در وسط دایره اسم هر کس خواهد بنویسید و بخور از انجیر کنند که به سیاه

و دفن کن در خانه وی از آن خانه بیرون نتواند رفت اما باید که هیچ کس

واقف نباشد اینست دایره حرف ب



حرف ج بجهة عقد اللسان

در طلوع دقیقه سیم از اول درجه

اول برج سنبله ۷ جیم بقولی ۳ بر کاغذ

دایره بکشند و حرف جیم ۹ بر دایره نویسند و اسم را در مرکز دایره و بخور

کند بزیره و نوشته ۹ بموم گرفته در بهستانه دفن کرده و گفته اند روز

ب ۱۲ درجه و ۵ دقیقه دلو

و بجهة روی دشمنان ناخوش دارد

جیم ۳ دقیقه و درجه اول سنبله

یا بار ۴ حرف د

سه شنبه وقت طلوع ۳۶ جیم بنویسند و با خود دارند همان خواص دهد و
حاجات بر آید و ارواح مشاهده کند و معزول بعمل رسد و در وقت نوشتن
یا بادی و یا کبیر بخوانند و جهة دلسر در و فرقت ۹ و بقولی ۳۰ حرف
جیم دال بر آبگینه بنویسند در طلوع دقیقه چهارم از درجه اول جوزا و
بخور کنند به آهسته و از آب دریا ویرزد و گفته اند که چنین در شب چهار شنبه وقتی
که مردم در خواب باشند در محیطی خالی ۳ دال ۳۰ جیم بمشک و زعفران بنویسند و
با خود دارند دل و دست گشاده گردد و اعتبار و رواداء دین نتیجه
بخشد و در وقت نوشتن یا حنان و یا منان بخوانند و گفته اند
قوه حرف دال قوه دل دارد چنین ۱۶ دال بر لوح نقره نقش کند وقتی
که قمر زاید النور باشد و متصل بمشتری باشد و آن هر دو لوح را در گلاب
انداخته بیاشامد و لوح ۲ بر گردن آویزد فتنت و اشتراق و اطاعت
قلوب نتیجه دهد حرف ه بجهة جلب و محبت بنویسد بر لوح آهن
۵ عدد و بقولی ۶ عدد در طلوع دقیقه پنجم از اول درجه حمل و بخور
کند بعود با هفت دانه فلفل و شکر در موم گیرد و در آستانه دفن کند
و گفته اند که هر کس پنج ۱۵ ه (۱۰ ه) چنین بنویسد و با خود دارد بسر غیب
و علمهای مخفی و بمرادات رسیدن نتیجه نیکو بود و در وقت نوشتن

یاعلام الغیوب

تکتہ

یا علام الغیوب بخواند وحرف **واو** را بجهة محبت نقش کند بر صفحهٔ مس ۱۲ عدد و بقولی ۱۳ در طلوع دقیقهٔ ششم از درجهٔ برج اول اسد پس بخور کند بمیعه و در آتش لطیف انداز و گفته اند که چون روز شنبه ۱۳ واو بنویسد و در میان مصحف جامع نهد حصول مرادات را موثر است و در وقت نوشتن

یا شکور

یا حلیم و یا عفو بخواند حرف **ذ** بجهة اختلاف و عقد اللسان بنویسد بر کاغذ بس نو ۱۴ عدد و بقولی ۸ عدد در طلوع هفده دقیقه از درجهٔ اول برج قوس و بخور کند بپوست نارنج و بگا فور در گل ارفته طلیحیاه و دفن کند و گفته اند که چون روز شنبه وقت غروب آفتاب ۷ حرف ذ بنویسد و در گورستان کهنه دفن کند علم معارف محقیه بر وی منکشف گردد و دولت

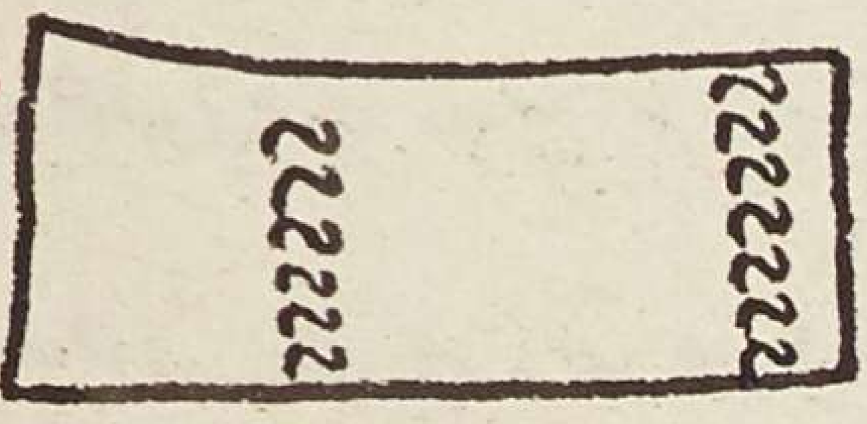
ح

ادرنمایه و در وقت نوشتن یا مبدع و یا علام بخواند حرف **ح** بجهة وصل و عقد نوم نقش کند بر خشت خام ۱۶ عدد و بقولی ۹ عدد در دقیقه اول از درجهٔ هشتم برج جوزا و بخور کند بپوست بادام و بر بالای آتش بنهد و گفته اند که چون شب پنجشنبه که ماه در تزاید باشد ۱۸ حرف ح نوشته با خود دارد بطلان سحر و دفع عین و شفای مریض و کثرت رزق را موثر است و چون بمشک و زعفران نوشته در حریر پیچد و در موم سفید گرفته بزیر دندان نهد البته ارواح را به بیند باید که نترسد و اگر نه بیم هلاک است و در وقت نوشتن یا ماجد یا زاکی بخواند و بعضی حکما

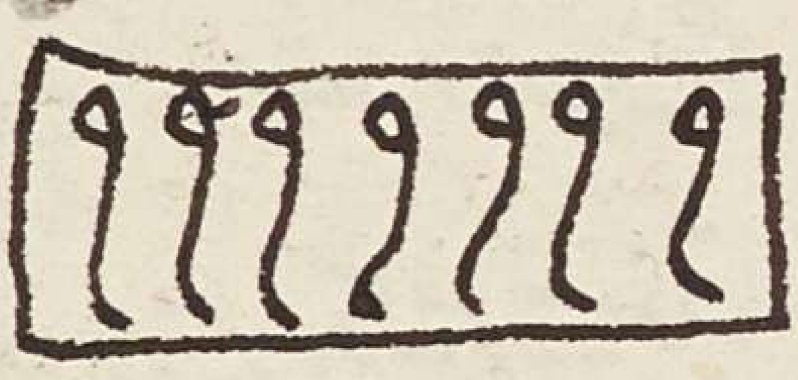
خ

زکی

گفته اند که چنین ١٣ حرف ح بر پاره کرباسی که از خاکدان برداشته باشند
بنویسند بنام هر که بخواهند در شکل طولانی چنانکه نموده میشود و نام الشخص
و مادرش در وسط شکل بنویسد ربخوری و تب و صرف ضاهر شود ضابطه
نوشتن اینست



حرف ط بجهة فصل درد دل
بنویسد بر برگ سفیدار ١٩ حرف ط بجهة ~~فصل~~
~~و دلسردی~~ و بقولی ١٠ در طلوع دقیقه نهم از درجه اول برج عقرب و بخور کند
بحس لبان و در آب طرح کند و چنین در شب جمعه ١٩ حرف ط بمشک و زعفران
بنویسد و در زیر سر نهد حضرت پیغمبر صلعم در خواب بیند و چنین بخورد نور دل افزاید
و بستگی دل را گشاید و اگر در میان مصحف نهد دشمن بمیرد و اگر با خود دارد
عزت نزد سلاطین یابد و هم در نزد خلایق و کثرت و جاه و حصول
مرادات بسیار موثر است و در وقت نوشتن یا عالی و یا قدوس بخواند و
حکمای هند در رقم هندوی اثر دفع تب دیده اند هفت نه ٩ باین شکل
و هفت دفعه چنین نوشته اند و در وقت



تب دود کند تا مریض بوی کند و حرف ی
بجهة محبت بنویسد ٢١ و بقولی ١١ بر پاره حریر در طلوع دقیقه اول از
درجه دهم برج قوس و بخور کند کندر وس و فتیله کرده بروغن زیت
بسوزانند و گفته اند چون ٣ حرف ی نوشته با خود دارند در هر وقت

١٥١

که باشد بهمه مراد خود برسد و حاجات برآید و خواص جمیع حروف در
این حرف توان یافت و در وقت نوشتن یا سلام و یا دائم بخوانند

حرف ک بجهت قبول خلایق و عقد اللسان بنویسد ۲۰ و بقولی ۲۱

بر کاغذ در دقیقه اول از درجه بیستم جوزا و بخور کند لقط و در زمین دفن
کند و گفته اند چنین ۱۰۱ حرف کاف نوشته با خود دارد ایمنی از زجها و حصول
دولت و وصول مرادات میسر گردد و در وقت نوشتن یا کریم و یا رحیم

بخوانند حرف ل جهت گرمی و محبت بنویسد ۸۰ و بقولی ۷۱ بر سفال آب
ندیده در طلوع دقیقه اول از درجه سیم قوس و بخور کند صندل و نزدیک
آتش دفن کند و گفته اند که چنین در رشته چهار رشته ۷۱ حرف لام نوشته با خود
دارد ایمنی از مکر خلایق و عقد اللسان به ثمر رسد و در وقت نوشتن
یا شکور یا مشکور بخوانند حرف م بجهت نفع محبت بخوانند ۱۲ نوبت
و بقولی ۹۰ نوبت بر شکر در طلوع اول دقیقه از درجه چهاردهم جوزا و
بخور کند لسعد و بخورد مطلوب دهد و گفته اند که چنین میل از طلوع صبح
۹۰ میم نوشته با خود دارد بر کاغذ بی عیبی با خود دارد قضای حاجات
را مفید باشد و از زراعت و گفتن دفع آفات زراعت و برکت
و حفظ و عزت و نتیجه بخشد و در وقت نوشتن یا خالق و یا
محیط بخوانند و بعضی گفته اند که بجهت حفظ جنین و دفع حمل که سقط

ف
لیسم

ف
شیدید

بشود بر روی مال دایره کشند که ۱۰۰ حرف میم در اندرون و بیرون دایره کنجد
در بیرون دایره پنجاه میم و در اندرون دایره قریب بخط پنجاه میم و در
وسط دایره فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و اله نویسند نویسد اثر ظهور رشد
شکل دایره اینست



چون ن بجهة
تفریح و محبت بنویسد بر کاغذ ۹
وبقولی ۱۰۶ در طلوع دقیقه پنجاهم
از درجه اول اسد و بخور کند لشکر پس او نم
زیت و عسل و فلفل در شیشه کرده نزدیک آتش دفن کند و گفته اند که در شب
سه شنبه صد و شش نون بنویسند و با خود دارند ایمنی از بلیات و سانی علم او خفی
و وسعت دست و دل و عزت نزد اکابر و فتح و نعمت و نتیجه دهد و در وقت
نوشتن یا اعلی یا محیی بخواند حرف س بجهة خفت رفعت و عقد اللسان
بنویسد ۹ وبقولی ۱۲۰ سین بر تخم مرغ در دقیقه اول درجه اول برج جوزا
و بخور کند بلبان و در خاک کند و گفته اند چنین در روز جمعه ۱۲۰ حرف سین
نوشته با خود دارد در محادله غالب آید و در دلها شیرین شود و او در
سفر و صول به وطن بزودی میسر گردد و فتوحات و هیبت نزد سلاطین
خلایق و عقد السنه موثر است و در وقت نوشتن یا حلیم
و یا معید بخواند و بعضی از حکما شکلی وضع کرده اند چنین که بنام

نسخه ٢٠١

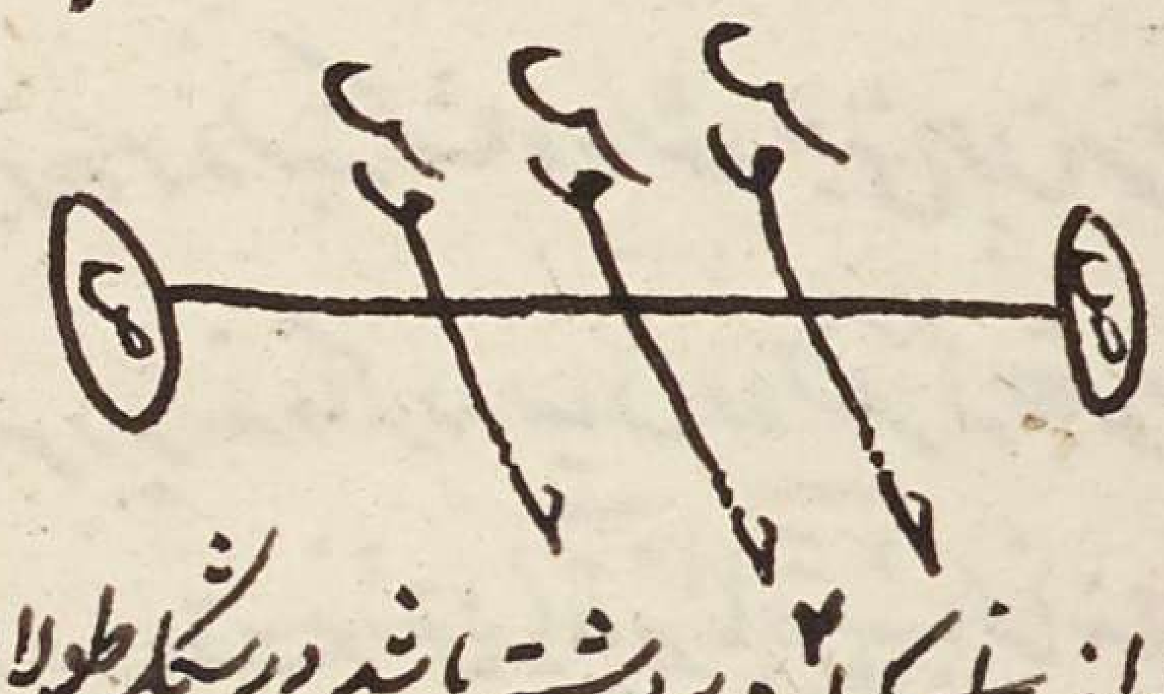
حکیم

و در وسط هر شکل از طرفین یک حرف صاد نوشته اند و در بین طرفین سه لفظ

حسوس نوشته و این شکل را بر پوست آهو بخون هدهد نویسند و بخور کنند به

سندروس و بر سینه زن نهند که خفته باشد از افعال فی العمر خود خبر

میدهد شکل اینست



و بعضی رقم هندسه دیگر اکه

۶ است پنج عدد در حرقه که از ۲ هر کدامی برداشته باشند در شکل طولانی

نویسند باین صورت [ع ع ع ع ع] و در زیر سر نایم نهند بیدار نشود

مزارستان کبران

۴ ع ع

حرف ع بجهة سعادت و محبت ۷ ع ۴ و بقولی ۱۳ عین بنویسند

یعنی نقش کنند بر تخته مس در دقیقه دهم از درجه اول برج اسد و بخور کنند

بصندل و در آتش کنند و گفته اند صد و سی علی چین روز در پنجشنبه نوشته با خود دارد

شهرت را و کمال ایمان را و دفع غضب و خشم و قهر خلایق را موثر است و در

وقت نوشتن یا محمود و یا کریم هم بخوانند حرف ف جهة مذلت

اعداء عقد ارجال بنویسند ۹ و بقولی ۸۱ حرف ف بر شانه گوسفند

در طلوع دقیقه بیستم از درجه اول برج جدی و بخور کنند بفلفل و در گور کهنه

دفن کنند و گفته اند که چین روز در چهارشنبه ۹۰ ۹ حرف ف بنویسد و با خود دارد

حصول مرادات دنیوی و دینوی را اثر کرده است و در وقت نوشتن یا غنی آنجا و

مغنی را بخوانند حرف ص بجهة دفع جبر و عداوت بنویسد ۹ و بقولی ۱۹۰

حرف ص

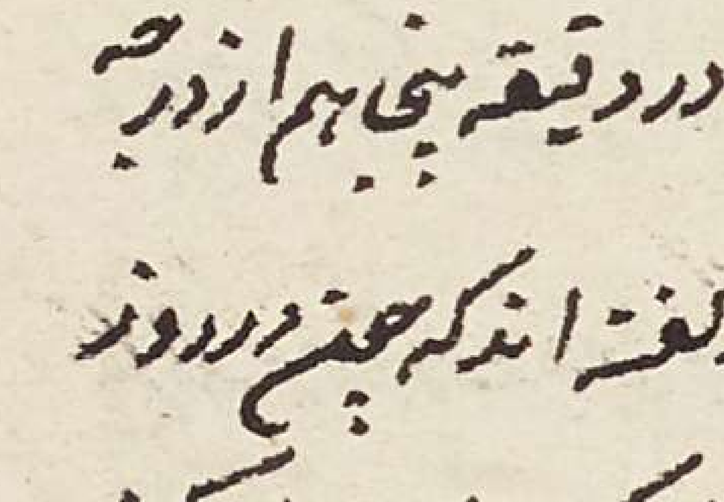
٩٥ حرف ص بر پوست خر در دقیقه سیم از درجه اول برج عقرب و بخور
کند به پوست جوز و در آب اندازد و گفته اند که چنین در شب جمعه ٩٥ حرف ص
در کاسه چینی بمشک و زعفران نوشته اگر بخورند و در حمام غساله وی بر سر
ریزند هر دربسته گشاده شود یعنی چون بنویسند در کاسه مذکور با آب محو کرده
بر سر ریزند و اگر در میان دو لشکر که خصومت بود چنین دارند جنگ بر طرف
شود و در وقت نوشتن یا قاهر یا قریب بخوانند حرف ق بجهت راحت و دل سردی
بنویسند ٢٠ و بقولی ١٨١ بر کاغذ کبود در طلوع دقیقه چهلم از درجه اول برج جوزا

حرف ق

و بخور کنند بعبیر و از باد دیا و برد و گفته اند که چون ١٨١ قاف نوشته با خود
دارند خلاصی از بند و زندان و کثرت رزق ٩ نتیجه دهد و در وقت نوشتن
یا کریم و یا رحیم بخوانند و بعضی از حکما گفته اند که هرگاه بر بادبان کشتی
نوشته ١٥٥ حرف ق را و بشویند و بدریا ریزند و اندکی بطرف باد افشانند
طوفان تخفیف یابد و بعضی رقم این حرف ٩ بهندسه ١٠٠ چنین نوشته اند
و خاصیت درج اند حرف ر بجهت صلاح عداوت بنویسند ٩ و بقولی
٢٠١ بر شانه گوسفند در طلوع دقیقه بیستم از درجه سیم عقرب و بخور کند
بعود و در آب اندازد و گفته اند چنین روز دوشنبه که ماه در ترائید باشد
٢١ حرف ر نوشته در بلغار گیرد و با خود دارد در وصول بمعشوق و
حصول مراد عجایب بیند و عزت نزد اکابر و حواله امور عدل و ایمنی

از بلیات را نتیجه دهد و در وقت نوشتن یا رحیم و یا حلیم بخواند
حرف ش جهت محو عداوت بنویسد ۹ و بقولی ۳۰۰ حرف ش بر کاغذ
در طلوع دقیقه دهم از درجه پنجم اسد و بخور کند و افیون در آب اندازد
و گفته اند چون روز چهارشنبه ۱۰۶ ش نوشته در حمام بعد از طهارت آب
از او بر سر ریزد وسعت رزق و نیکوئیت باید در وقت نوشتن یا
حمید و یا عزیز بخواند حرف ت جهت خلاف و عقد اللسان بنویسد
۳۰ و بقولی ۱۰۴ حرف ت بر سفال آب نرسیده در دقیقه پنجم از درجه
ششم برج جوزا و بخور کند بزعفران و بر زیر خاک کند و گفته اند که چون در روز
چهارشنبه ۱۰۴ حرف ت نوشته در وقت غروب و بخورد کوردلی را زایل کند
و قوت حافظه و ضبط علوم بسهولت و کشف غیوب حاصل گردد و
جهت کم شدن بازما فتن را نوشته در میان مصحف جامع نهد و دفع
برث فی دایمی از شر اعدا را نتیجه بخشد و در وقت نوشتن باید یا
قیوم و یا واحد بخواند و بعضی از حکما ۷ حرف ت و ۳ حرف دال

واحد



بر خارج شکل طولانی باین نوع وضع کرده اند
جهت درد سر از او بتجربه شفا دیده است
حرف ث جهت جنگ و دل سردی بنویسد ۹ و بقولی ۵۰۱ حرف ث
بر کاغذ در طلوع دقیقه اول از درجه هشتم عقرب و بخور کند بکافور و در

چاه اندازد و گفته اند که چنین روز در سه شنبه وقت زوال ۱۰۵ حرف ث

بنویسد و بر دیوار خانه بیاویزد از جانب قبله در امور ثابت قدم شد

و از محرمات محفوظ ماند و چنین در کوزه آب افکند زن و شوهر که از آب

آشامند صلح و موافقت نتیجه دهد و باید در وقت نوشتن یا دائم و یا صمد گویند

حرف خ برای هبوط عداوت بنویسد ۶۰۰ و بقول ۱۰۶ حرف خ در دقیقه

چهلم از درجه نهم برج جدی بر پارهٔ حریر دبخور کند لعود و از باد بیاویزد و گفته اند

که چنین روز یکشنبه اخر ماه در جای خالی ۱۰۶ حرف خ بنویسد و در خانه خود در محلی که

بنهد مراد او در وجود آید و از دست ظالم خلاصی یابد و باید که در وقت نوشتن

یا کافی و یا تقی بخوانند حرف ذ جهة فاقه و خواری عدد بنویسد ۳۰ و بقول

۷۳۱ حرف ذ بر پوست آهو در طلوع دقیقه اول از درجه چهارم برج جدی دبخور

کند بقند و در کوه کهنه نهد و گفته اند که ۷۳۱ حرف ذ نوشته در مسجد جامع

به نیت امانت دفن کند مال وی در هر جا که باشد به سلامت بوی رسد و بنام

غایب چنین دفن کند بزودی برسد و به نیت عزت چنین کند عزیز گردد

و در وقت نوشتن یا دیان و یا خالق بخوانند حرف ض بجهة شر و دل

سردی بنویسد ۹ و بقول ۸۰۵ حرف ض بر بقال در طلوع درجه یازدهم

برج عقرب دبخور کند بقا قوه و در آب اندازد و گفته اند چنین در شب شنبه

۸۰۵ حرف ض نوشته بر چوب انار ببندد مثل علی و در اندرون خانه

به بازار زرد که صمغ است که زنان برج چرخ مالند

خ
یازدهم

خالی بر جانب قبله در دیوار فرو برد هر چه زنده مردم داشته باشد باز (دیوار)
بور رسد و اگر در میان مصحف نهند عزیز گردد و در وقت نوشتن باید یا
مذلّ و یا نور بخواند **حرف ظ** بجهة عداوت بنویسد ۲۱ و بقولی ۹۰۱
حرف ظ بر کاغذ در دقیقه چهلم از درجهٔ دوازدهم برج جدی و بخور کند بپوست سر
و باد پا ویزد و گفته اند چهل ~~نود و ده~~ **دال** و ظ (۹۱۰) در شب پنجشنبه بکاسه چینی
نوشته بشویند و بخورد مریض دهند شفا یابد و اگر بر کاغذ نویسند و با خود دارند
در هیچ کار فرو نمانند و در وقت نوشتن یا شافی و یا کافی بخواند **حرف غ**
بجهة شفای امراض بنویسند ۵۲ و بقولی ۱۰۶ حرف غ بمشک و زعفران بر
کاسه چینی و بخور کند باشته و شسته بمریض دهد با بخور د شفا یابد و گفته اند
که در روز جمعه هزار و هشت حرف غین نوشته با خود دارند از احتیاج دور
گردد و وصول مرادات و عقد السان اعدا و نتیجه دهد و باید در وقت نوشتن
یا عظیم و یا مجیب بخواند **و بعض اکابر دین** خواص روحانیه حروف
سوره ۹ بقانون ظهور و بطون و بسط ظهور و بطون از هر حرفی اسماء اعوان
و ملائکه و جن و روح اقدس استخراج نموده اند و اعمال قریبه بظهور رسانیده اند
و اظهار این قاعده خواهد شد **فصل** در ذکر بعضی از قوانین جفر
که با خفای کمیت در اعمال امتزاج و افتراق و جلب و طرد و تسخیر و غیره اگر چه
جز جامع و خابیه از یکسر آن جمیع مطالب و مقاصد و حصول جمیع مرغوبات

(حاشیه:) ۹۰۱ غ

(حاشیه:) ۲۰

(حاشیه:) یعنی عدد حروف اظهور و بطون شش
که عدد ظهور و عدد بطون ۱۰۱

عامل عالم حاذق در سیر است اما خافیه با جفر موسوم است و جامع با بعض که
از علی بن ابیطالب علیه السلام است و احمر از جعفر صادق علیه السلام است لیکن
درین مجموعه ذکر اقسام این علم بجهة جامعیت لازم شد بر سبیل اجمال بیان کنیم
لمن فهم رموز اسرارنا تحقیق بدانکه چنین خواص حروف مفرده بدینگونه بیان
معلوم شد لیکن اثر خواص فعله حروف در ترکیبات ظاهر تواند بود اما تا در
مفردات خاصیتی نباشد در مرکبات کجا ظاهر شود چنانکه معاجین و تراکیب
اطبا را خواص از اجزا است پس لا ابدا خواص اسماء از حروف مفرده میباشد
واکابر این علم خواص حروف مفرده را بحدی قوی دانسته اند که اعمال چند
روحانیه غریبه از آن بظهور رسانیده اند متکثر در لباس فردیه تواند بود
چنین قبل ازین بیان شد که هر حرفی را چند روحانیه تواند بود الحق اگر با معان
نظر افتد هر حرف مفردی کلام مرکبی یافته شود متکثر در لباس فرد است ظاهر او اما
واما در ترکیب و افراد حروف اکابر تحقیق این علم را بسیار نهایت که این
مقام مقتضی ذکر انهایت و وصول طالبان بآن مقام بی استعداد تام و مجاهده
تمام و خدمت عاملان عارف ذوی الکرام ممکن نیست تنبیه اکنون
چنین معلوم شد که خواص حروف مفرده حق است لابد است بیان ترکیب ایشان
بخواص مکرره مرکبه که مطالب بحصول پیوندد و تکرار ایشان بجهة حصول مدعا
جز بتوفیق تکسیر نبود و از جمله قواعد تکسیر اولا تکسیر کبیر است

که مردف

که معروف بجفر ابیض و جامع است و این تکسیر از جفر امیر المؤمنین علیه السلام است
اگرچه قوانین دیگر از حکما و انبیای قدیم مانده ولی تقدیم ذکر این قاعده
اولی و انسب است و کلیه این جفر ۷۸۴ صفحه است که ۲۸ در ۲۸ باشد که
هر خانه از آن منزل ۴ حرف باشد باین وضع که هر ۲۸ صفحه بازای
۲۹ حرف جزوی نامند و در ۲۸ جزو این تکسیر تمام شود قاعده
رقم آن چنان است که در خانه اول از صفحه اول از جزو اول چهار الف
رقم شود که الف اول رقم جزو باشد و ثانی رقم صفحه و ثالث رقم سطر و رابع
رقم خانه چنین: اااا و خانه دوم که در جنب خانه اول است ااا ب
رقم او باشد پس تغییر در حرف خانه و نقاط واقع است باین نهج در هر خانه
حرفی رقم شود بترتیب تا سطر تمام شود پس سطر دوم از خانه که در تحت خانه
خانه اول است ابتدا شود پس چنین تغییر در سطر واقع شود حرف ثالث که تعلق
بسطر دارد تغییر یابد چنین ا ا ب ا و برین قیاس سطر بسطر بترتیب ابجد
حروف تغییر یابد تا صفحه تمام شود پس چنین صفحه دوم را ابتدا کند باید رقم
دوم که تعلق بصفحه دارد تغییر یابد چنین ا ب ا ا و باقی تغییرات در سطر و
خانه بنوعی که ذکر شد واقع آید تا صفحه تمام شود بهمین وضع صفحه بصفحه
رقم کند تا جزو تمام شود پس جزو ثانی را باید بتغییر حرف اول باشد که
منسوب باوست باین طور کتابت کنند تا ۲۸ جزو تمام شود و در خواص

کتابت این **جفر** اکابر این فن را مبالغه و شرح بسیار است از رفعت و عزت

و اشتهار و عدم احتیاج و کفایت امور و عقد لسان حساد و متمردین

و کشف غیوب و حصول مطالب و غیر اینها که درین مختصر نگنجد چه حصول

جمیع مطالب و مدعیات ازین کتاب بشرایط مقرر میسر گردد **لیکن**

اکابر را اعتقادات درین علمهاست فافهم **بدانکه بعضی** از بینات

مربع میان هر صفحه استخراج اسمای نمایند و عدد بینات مذکوره جمع کرده در

مربعی میسر نمود اسمای مستخرجه را بر جدول آن نوشته و اسماء را از بینات

مذکور بعد از نون تکسیر استخراج کرده اند **و بعضی** از چهار خانه دل اطراف

و اخر و چهار خانه وسط ضلع ایمن و چهار خانه ضلع ایسر بینات گرفته

بتکسیر و غیر آن استخراج اسماء علوی و سفلی نموده اند **و بعضی** از بینات

تمام صفحه بحروف مخارج دعا بنهج خاصه جابیه استخراج کرده اند به

چهار جهت مضروب و مغلوب و تمازج و تنازل و چون اکابر را درین

احصا اجتهادات واقع است عمل هر صفحه را بقرار جمهور عدد حروف

ابجاد گرفتنی است که خلاصه هر صفحه همان تواند بود یعنی مکررات

حذف شود و آن عدد را در مربعی نهاده اند و مرکب و مفرد ابجاد را

بر جدول مربع نوشته اند و اسماء الهیه و اسماء ملائکه و اعوان و غیره از

اسماء روحانی و صفاتی و افعالی که ببوت آن صفحه مظهر آنها گشته بر

عارج

الطوار

اطوار واطراف ان صفحه بنویسند وبعضی درهر صفحهٔ که اسم خود را بنند
خانهٔ اسم را اول بیوت شمرند ومربعی بان موضوع دارند وحروف
مستحصله که حرف آخر هر خانه است جمله را نظیره گیرند و
تکسیر کنند بر مغیبات اطلاع یابند وفواید روی نماید ولیکن شرایطست
که چون کتابت کتاب جفر خواهند کتابت کنند باید طهارت کامل حاصل کنند
وان طهارت ظاهر وباطن وقلب ولسان است که صفات الله وصفات
ائمهٔ نتیجه این طهارت است ودر وقت عمل بخورات لطیفه باید سوخت
وبا خلق کمتر صحبت باید داشت واز اشتغال دنیا واسباب تفرقه
خواطر اجتناب باید نمود چه در خلوت وعزلت وعامل را از حال
انزوا مبالغه بسیار لازم که فواید بی شمار بعمل آید نسبت بحال او واکل
حلال وطیب ومقام مرتفع پاکیزه ولب اب وسبزه باشد تا حروف
اربعه که اهل پیوستند بهم متصل نشوند وچشمها از حروف گشاده باید باشد
پس هر آینه هیچ مطلبی ومقصودی در خواطر نگذرد که جمیعا درین کتاب
بقواعد مقرره نظر کند استخراج کند بران واقف وعارف گردد
وهرکس نسبت بوی خیری وشری اندیشد بوسیله معرفت قواعد این کتاب البته او را اطلاع
حاصل شود وحاسدان ومعاندان عامل را از ارواح مغیبه ابتلای شداید
ومهالک حاصل شود وعامل را در قلوب ابصار مهابت عظیم باشد

بیان توجیه و تفصیل ذکر خواهیم که بجفر احمر موسوم است کنیم و این مشتمل

است بر سه باب باب کبیر و باب صغیر و باب متصل و باب کبیر ابتث

باشد که ۲۹ حرف است و باب صغیر ۲۲ حرف است بترتیب ابجد و حروف سته

که در اخر ابجد است درین باب نباشد اینست ثخذ ضظغ و باب متصل

نیز همین است بر ۲۲ بترتیب ابتث و حروف سبعهٔ متصله که گفته ایم معروف است

که درین باب نیست اینست او ذ ر ز د لا اکنون باید دانست که ازین

ابواب ثلثه ۷ کلام حاصل آید غافطوس و طاهبثا و رشف

و غثلب و عثب و اودد و سبحع و اصل همه کلام غافطوس

بود و ان عبارت است از باب کبیر و متصل و صغیر مستویًا و مقلوبًا که

علیحده هر یکی ۹ تکسیر کنند و بعضی ممتزج کرده تکسیر کنند اما در تکسیر ابواب

زمام باب کبیر ۹ در هم ۲۹ یافته اند و هم را در شبانه روزی که ۲۴

ساعت است لساعات قسمت کرده و هر یک ۹ بمنزلی از منازل قرار داده اند

پس از صدور ابواب زمام بر داشته تکسیر کرده اند و همچنین عمل کرده اند

تا سطور تکسیر بعدد سی عتهار سال حاصل آید پس از ان دوازده قسم کرده اند

و هر قسمی ۹ به برجی دهند و ازین تکسیرات اسماء الله بمخارج ستهٔ الهیه که

کالمسمی لثم لبم لثم لیثم است استخراج نمایند و اسماء اعوان و ملکه بمخارج معهود استخراج

نموده بر جدول تکسیر نویسند و مقاصد صوری و معنوی ازین مرقوم بشرط استخراج دریابند چنانکه در عمل

باب کبیر

و باب صغیر

و باب متصل

اما

طالب و مطلوب خواسته و خواهند در سهام ایشان نظر کرده تکسیر بعد از امتزاج سطرین

باید کرد بشرط تقدیم سهم طالب و اگر مطلوب مقدم باشد معلوم باید کرد پس تکسیر کردن

و استخراج اسماء نمودن درین عمل بعضی دو باب استخراج کرده اند یکی از زمام طالب

دیگر از مطلوب و هر یک جدا تکسیر کرده بعد امتزاج داده اند و قانون عمل چنان است

که مذکور شد پس بدانکه کلام طاهیشا بر سه وجه است **وجه اول** ترکیب باب کبیر

یا صغیر است چنانکه نظایر باب کبیر ۹ مع اسوس صدور و مؤخر بر دوش تکسیر در هم

نویسند و باب صغیر ۹ نیز همچنین نموده ممتزج سازند و زمام ساخته تکسیر کنند

چنین که حرفی از آخر و حرفی از اول ابتث در هم نویسند و بعد از آن ابجد ۹ تا حرف ت

ی الا ب ه ت و ش ن ج م ح ل خ ك ذ ق د ف ه غ ز ع س ظ ش ط

ص ض ت ا ث ب ر ا ج ق د ص ه ف و ع ز س ح ن ظ م ی ل ه ك

پس تکسیر کرده در پانزده سطر زمام حاصل آید پس این باب سهم زمام دهد و استخراج

اسماء عمل نوعی است که ذکر شد و این ۹ تاج مسطر و ق الملک خوانند **وجه**

دوم ترکیب ۲۹ حرف باب کبیر است یا ۲۲ حرف باب مستقل و در دوش

امتزاج همان نوعی که در مسطر دق ذکر شده است زمام این باب اینست

ی الا ب ه ت و ث ن ج م ح ل خ ك د ق ذ ف ر غ ز ع س ظ ش ط ص

ض ی ب ه ت ن ث م ج ل ح ك خ ق ر ف ش غ ص ع ض ط ظ

واین قسم از کلام طاهیتا بود و استخراجش بوضع کلام غافیطوس است که مذکور شد

واین را کتاب مناجات خوانند وجه تسمیه در ترکیب ۲۲ حرف باب صغیر بود

با ۲۲ حرف باب متصل که ۴۴ حرف باشد و دو و ده سطر تکسیر زمام ده باب المثبت

ت ا ث ب ر ج ق د ص ه ف و ع ذ س ح ن ظ م ی ل ک ا ی ب ه ت ن

ث م ج ل ح ك خ ق س ف ش غ ص ع ض ظ ط این را لوح ادم و حرب سطظ

الملک خوانند و تکسیر و استخراج در جمیع ابواب جابیه بهمان وضع کلام زشف باشد و

چنان بود که حرف باب متصل اول رقم شود پس حروف باب صغیر را افزوده طی بعمل

از باب متصل و صغیر باشد و زمام این باب هم ۴۴ حرف باشد چنین ی ب ه ن

ن س م ج ل ح ك خ ق س ف ش غ ص ع ض ظ ط ت ا ث ب ر ج

د ص ه ف و ع ذ س ح ن ط م ی ل ک واین را حرب سطظ و الملک خوا

وچنین این عمل در همه باب کرده شود تا آخر باب متصل بکلام سیرت باز گردد که تاج ا

ولغراصف بن برخیات و کلام غشب بر دو قسم است از باب صغیر مستخ

قسم از حروف خارجه باب صغیر بیرون آید چنانکه از ده باب تکسیر وی از هر باب

حرف خارجه تکسیر ۴ حرف شود واین تاج میثاقهم خوانند و تکسیر وی بقاعد

مذکور است در ... بهمان نحو و قسمی دیگر از حروف داخله ابواب عشره ۴ م

رایدانزا موافق میزان رآید یوم عمل با زده حرف ۶ بحسب تزویج و افراد
ترکیب کند و اسما پانزده مراتب اسما را تمیز چنین کند که حروف بسط اسم اگر زوج
بود چهار مرتبه بسط کند و اگر فرد بود پنج مرتبه پس از بسط اول اسماء ملکیه ترکیب کنند
و از بسط ثانی اسماء اعوان و از ثالث اسماء قسم و از رابع اسماء ائمه و اگر بسط خامس
بود اسماء عظام و در این عمل بعضی از عدد طبیعی حروف مبسوط اسماء ساخته اند
و کیفیت آن در وجه ثالث ذکر خواهد شد و بعضی اسم را با هر یک از عنصر با جداگانه
بسط کرده استخراج کرده اند چنانچه اول اسم را با حروف عمل بسط کرده و عدد گرفته
هم از بسط اسما ترکیب کرده و هم از عدد ملکیه نامیده اند و باز اسم را با عنصر
غالب بسط کرده بهمان طریق ترکیب نموده اند و اسماء قسم قرار داده اند و باز
اسم را با حروف یوم عمل بسط کرده و اسماء مستخرجه او را اعوان دانسته اند
و باز اسم ۶ را با ساعات یوم عمل بسط کرده اسم جن مستخرج دیده اند و باز
از اسم ۶ با کوکب یوم عمل بسط کرده اسماء عظام مستخرج ساخته اند و بعد
استخراج اسماء مذکوره عزیمت ساخته و بمیزان اسم مطلوب عمل نموده
اند و کاملان در کل مدقق صاحب احصا در وقت عمل بقراین غیبی ادراک
کنند که احتیاج بچندین شقوق و شعب است یا نه و این یافت از ترکیب حروف
مبسوطه مکسره کالوحی و الالهام بازگردد طوبی لمن له نظر فی نظایر تا

وجه ثالث

وجه ثالث بدانکه اکابر ائمه و اولیا بدین قانون از خیر و شر

و قبض و لبط و عزل و نصب و حیوات و ممات و آنچه در موجودات ظهور بوده
مطلع میشده بوده‌اند چنانکه حضرت امام محمد باقر علیه السلام بدین قانون نام
لبط حروف اسم خود با خلیفه عباسی فرار امام متحجج دیده و مدتی باین
واسطه در کوه لبنان متواری بود و شیخ نجم الدین کبرا در وقت خروج چنگیز
از سطر مذکور بجرب عالم متحجج دیده و اسم خود را با وی لبط کرد و شهادت
شیخ حاصل شد غرض که بدین قانون اطلاع بر غیبیات ممکن است شرط
و کیفیت این چنان است که لبط کنند حروف مدعا را با اسمی که خواهد به لبط
اسمی که عبارت است از تلفظ حروف و حروف ملفوظی و مسروری و مکتوبی
را جداگانه ثبت کنند پس از هر یک ۴ ۴ شمرده در رابع راکیر د و جدا ثبت
کنند در تحت هر قسمی و اگر یک قسم کم باشد دور نماید پس آنچه از اقسام
حاصل شود امتزاج دهد بدین ترتیب که حرفی از ملفوظی و حرفی از مسروری
و حرفی از مکتوبی بیامیزد و اگر لبیار بود خلاصه سازد و اگر کمتر از هفت
حرف آید تداخل کبرد و داخل کرده از آن کلام مدعا دریابد و اگر کلام دلالت
بر مدعا نکنند تکسیر نماید و از سطور تکسیر مدعا دریابد و اگر حروف دو قسم در
امتزاج تمام شود ثالث را اعتبار نبود و اگر بدین قانون خواهد که عملی کند از
اعمال شریه خیری عبارت مطلوب را همین قانون افتراق و امتزاج داده
از آن حروف حاصله اسماء الله آنچه از آن بیرون آورد پس از حروف را

جمیع

مجبوبی

یعنی مکررات بیندازد

خلاصه سازد و عدد گیرد و استخراج اسماء علوی و سفلی نماید چنانکه اول
از عدد خلاصه مذکور اسم روح اقدس طلب دارد و کیفیت این ضابطه چنان
بود که عدد خلاصه عدد نور که ۲۵۶ است نقصان نماید آنچه باقی ماند
از او حرف گرفته نور ملحق سازد و آن اسم روح اقدس است پس از عدد باقی
مانده ۵۱ که عدد ایل است نقصان کند و باقی به حرف گرفته ایل ملحق
سازد و این اسم ملک است پس از تتمه عدد مذکور ۶۶ که عدد یون است
نقصان کرده باقی عدد به حروف سازد و یون ضم کند تا اسم اعوان
ظاهر شود پس از عدد باقی ۳۱۶ که عدد یوش است نقصان کند و باقی
را حرف ساخته یوش ملحق سازد تا اسم جنی صورت بندد پس عزیمت سازد
چنین که اللهم انی اسئلک ان تسخر لی تسخیرات فلان من الافلاک و
الارواح العلویه و السفلیه و الانس و الجن بحق هذه الاسماء العظام و
اسماء الله مرکبه را ذکر کند و بگوید واقسمت علیکم یا ملک الموکل بفلان یا
فلان ییل بحق الروح الاقدس فلان نوران اسرعوا الی هذا الجنی الفلانی
الموکل بهذا الشخص یا هذا الیوم یا هذا البلد وغیره فلان یوش وامروه
بقضاء حاجتی وانت یا فلان یوش اسرعوا سریعا بقضاء حوایجی بحق
سیدکم وامیرکم فلان یون العجل العجل الساعه الساعه وبدین وضع استخراج
روحانیت ایام هفته و شهور و افلاک و کواکب وغیره ممکن است و بدین

۲۵۶

۵۱

۶۶

۳۱۶

من الافلاک

بسم الله الرحمن الرحیم

روش از صفحات جفر کبیر در هر صفحه که اسم شخص یافته شود از سطور ماضیه
موضع اسم و از سطر اسم و سطور ما بعد آن کیفیت ماضی و حال و استقبال
ظاهر گردد و عرف من عرف **وجه چهارم** قانون ارسطوطالیس و این
چنان بود که چون خواهی تصرف کنی در موجودات از خیر و شر و تسلیط و جلب
و غیر آن بسط کن حروف مطلب را بعبارت فصیح و بسط ملفوظ درین
وضع شرط است پس نظر کن تا عمل بچه طبیعت مطبوع است حروف عنصر مقرب
الیه را بسط کن پس عمل اگر در روز باشد نهار و اگر در شب باشد لیل را بسط
کن پس ساعتی که در آن عمل میکنی بسط کن و به بین تا آن روز یا آن شب
بکدام کوکب منسوب است حروف آن کوکب بسط کن بقانون ابجد پس
مبسوطات را جمع کرده ملاحظه کن و زمامی ساخته تکسیر کن و استخراج اسما
بمخارج ستة الهیه و عشره ملکیه و اعوانیه بفعل آورد و اگر خروج اسما در
ابواب تکسیره مفقود باشد از ضد و از سطور تکسیر اسما در ترکیب کن و آنی
عمل بنوعی است که در شش مداخل ذکر شد **مثال** خواستیم که جلب مال
کنیم بسط کردیم حروف از چنین **جیم لام با یم الف لام**
و چون عمل در جمادی است بسط کردیم حروف تراب را چنین **دال حا الف لام**
عین نون را خا الف نون و چون عمل روز یکشنبه کنیم بسط کرده شد **نون واو**
ها الف ... را و چون عمل ساعت اول بود آ رقم کردیم و چون کوکب

وجه ٤

مثال

بود هر کو

یوم مذکور آفتاب بود بسط کردیم لام س ع ن ث ا ظ ا واین جمله

مبسوطات مرقومه به ترتیب مذکور جمع کردیم وخلاصه کردیم این شد

ح ی م ل ا ر ف و ح ع ن ب خ غ و ه س شظ چون تکسیر واستخراج وباقی عمل

بنهج عملها اخوات بود ودر آن گذشته تکرار لازم نبود استغنا کرده است

وجه خامس از حضرت شیخ الشیوخ شیخ ابو العباس بونی منقولست

که بسط کنند اسم طالب ومطلوب وخلاصه ساخته در زمام کشیده تکسیر کنند

تا مخرج باب پس حروف صدر ومؤخر سطور تکسیر عدد گرفته در مربعی مثلث

کنند وترکیب این حروف در ظهر مربع نویسند واعداد جمیع از مه تکسیر

در مربعی دیگر مثلث کنند در مربع صدر ومؤخر میزان از زمام باید گرفت

ودر مربع مجموع میزان را از جمیع سطور باید گرفته وبمیزان باب عمل نمایند

وجه سادس منقول از شیخ ابو سعید خدری که بسط کن اسم طالب

ومطلوب بسط حرفی وطبیعت غالب وخالص کرده اسماء الهی

از حروف وی تألیف کن وپس حروف خلاصه مذکوره تکسیر کن تا

مخرج باب پس اعداد جمیع حروف اسم طالب ومطلوب در مربعی درج کن

پس اعداد جمله بسط در مربعی درج کن واعداد اسماء الهی مستخرجه در مربع

دیگر مثلث کن وعدد مجموع در مربعی دیگر درج کن وحروف تکسیر ترکیب کرده

در ظهر مربعات معرب بنویس وبمیزان عمل نمای درشح تسخیرات واعمال

وجه ۵

وجه ۶

کلی بدین قانون ساخته و فرموده که انگشتری باید ساخت نگین او
چهار طبقه و در هر طبقه مربعی ثبت کرد و حروفات بر حول و ظهر مربعات
نقش کرد و آنچه تسخیر وی مطلوب باشد مسخر گردد **وجه سابع**
بقانون امتزاج نیرنج و این عمل از حکمای یونان نقل است و این چنان
بود که ثبت کنند حروف اسم طالب پس حروف اسم مطلوب پس
حروف کواکب مناسب عمل پس بقسمت ابجد صحیح ثبت کرده شد
حروف این هر سه جداگانه اکنون ترکیب باید کرد چنانکه حرف اول اسم
طالب و حرف اول اسم مطلوب و حرف اول کوکب با هم پیوسته کلمه سازد
معرب و همچنین حرف دوم از هر یک و سیم تا آخر اگر حرفی زاید اسم مطلوب
و کوکب زاید آید با حرف اول اسم طالب آمیخته کلمه سازد و اعراب کنند
بوضع او و تمتع پس عدد گیرد مجموع پس در مربعی ثبت کنند و گاه بود که
حروف کوکب در میان حرفین طالب و مطلوب جای باید داد تا عمل
باشد و این جزئیات بحدس عامل متعلق است و این رقم را خطوط کواکب
مضبوط داشته‌اند چنانکه در مقام خود ذکر شود و اسما مرکب پس
بدور مربع نوشته بمیزان کل عمل باید کرد و در اثر قوی بود و درین عمل
اگر عدد مطلوب بود حروف اسم آن شخص پس با حروف آیه مناسب با حروف
حامه را بتوالی رقم کرده تکسیر کنند و حروف صدر و مؤخر که متولد الطرفین

وجه ۷

طبقات

عبارت از وقت ترکیب کرده معرب سازد و عدد ان در مربع با
شکل مناسب نهد بحب میزان عناصر اثر عزیب مشاهده نماید

وجه ثامن از سلیمان بن داود علی نبینا وعلیه السلام منقول است
که رقم کن حروف اسم طالب و اسم مطلوب پس حساب کن اسم
طالب با مادرش و ۱۲ ۱۲ طرح کن و به بین تا از بروج اثنا عشر
بکدام تعلق دارد و حروف ان برج ثبت کن و همچنین حروف برج
مطلوب نیز ثبت کن پس اول حرفی از اسم طالب و حرفی از اسم
مطلوب برداشته بهم ترکیب کن تا اسمین بالتمام ممزوج شود اگر حرف
طالب زیاد آید پیش از حرف آخر مطلوب درج کن و اگر حرف مطلوب زاید
آید بعد از حروف آخر طالب رقم کند پس شروع در امزاج برجین کن و
بهمین روش ترکیب کن پس حرفی از اسمین و حرفی از برجین ممزوج
بیکدیگر آمیز تا تمام یکسطر گردد و حروف بروج از دایره موضوعه
متقدمه استنباط باید کرد پس از سطر مرکب کلمه اسما و اسه آنچه ممکن بود
تالیف باید نمود و از تکسیر سطر اسمای ملکیه استخراج کرد و حروف
را اعراب باید کرد و بوضع اعراب بعد حروف قرائت کنند و
عزیمت چنین سازد که یا فلان ییل الملک الاعظم بحق الفلان و
اسما واله ذکر کند ان تمزجوا محبة فلان بن فلانة فی قلب فلان

وجه ۸

بن فلانه بکما خرجت حروف اسمیه خاقلیوه قلمیه وقواه بحجبة العجل ۳
الس ۳ عه بحق القلان و اسماء الله تکرار کن و این عمل بطالع وقت باید کرد
و مداد مناسب و بخور همیشه مناسب بعقیده باید بود و حروف مصدر در مزج
ابواب سه ترکیب باید کرد و این حروف را متولد الطرفین خوانند اگر
عمل نورانی بود بر حریر سفید باید نوشت و اگر ظلمانی بود بر کرباس کهنه
یا خرقه که از مزار بیماران باید و فتیله کرده در چراغ نهند و رو بسوی منزل
مطلوب کرده برافروزند اکنون بدانکه بجهة اعمال خیر چراغ نو و روغن
گاو دوشم و عسل قسر مزج داده برافروزند و در اعمال شر سطر را
مقلوب سازند و چراغ کهنه بر روغن بذر تلخ و سلیط در رشت افروزند
و در وقت سوختن چراغ حروف متولد الطرفین معرب با عدد سطور
تکسیر خوانند و باید که هر سطری از سطور تکسیر را تمام ساخته تکسیر کنند تا زمام
دهد و این یک فتیله بود تا عدد فتایل بعدد سطور باین نوع حاصل
آید و حروف متولد الطرفین هر فتیله را در وقت سوختن آن فتیله
بعدد سطور قرائت کنند و دعا اظهار کنند و بتوجه حصول مطلوب
تا چهار ساعت بعد از عمل باید خاموش نشسته و از سطاطالیس فتایل
بعدد سطور تکسیر ساخته و بر هر فتیله متولد الطرفین معرب با عدد
حروف اصل عمل خواندی و گفته که این عمل از ادریس نبی علیه السلام است

منتقل شد

123

۹ ب

منتقل شد و بذی القرنین منسوب کردانید **وجه تاسع**

حروف بجفر شمسیه و این چنان بود که باید گرفت عدد اسم طالب ۹

و عدد اسم مطلوب ۹ و جمع کرده ۱۲ ۱۲ طرح کرد آنچه باقی ماند در

بروج ابتدا از حمل کرده باید شمرد تا معلوم شود که عدد بکدام برج

منتهی میشود و مربی آن برج کدام کوکب است و از حروف شمارد تا کدام

حرف است پس بگیرد نصف عدد جمع اسمایی ۹ و همچنان ۱۲ ۱۲

طرح کند آنچه بماند آن را ضبط نماید پس از حرف اول که حرف برج است

ابتدا درگیرد و بعدد بقیه ثانی حرف شمارد تا بعدد ثانی حروف جمع

طرح کند و ببیند تا حرف چه عنصر منتجح است پس بیرون آورد حرفی

که مناسب روز یا شب عمل بود و این چنان بود که از حروف عنصر خاص

بردارد به ترتیب از روز عمل که حروف خاص متعلق وی است

حروف شمارد و شمار حروف بدور بود **مثال** طالب حسن عددش

۱۱۸ مطلوب علی عددش **۱۱۰** جمع هر دو **۲۲۸** طرح کردیم **۱۲ ۱۲**

باقی ماند **۱۲** حاصل شد برج حوت و کوکب او مشتری و برین دایره

حرف او یافتیم **ل** دیگر گرفتیم نصف عدد

جمع ۹ **۱۱۴** بود **۱۲ ۱۲** طرح کردیم باقی

ماند **۶** پس شماره درگرفتیم از حرف **ل**

ابجد هوز حطی
کلمن سعفص
قرشت ثخذ
ضظغ

دایره ابجد

که دلیل است و ی حرف شمردیم حرف هفتم ق بود ثبت کردیم و باز شمردیم

بهمین وضع شش حرف حاصل شد چنین لق ص ه ل ق

چنین این حروف عناصر رقم شد پس از حرف اتصال که ق است و باقی است

حرف پنجم گرفتیم مع حرف الاتصال ث بود بیوم الجمعه دادیم مثلا که ادر

عمل بود و باز پنجم حرف ث گرفتیم ظ بود لشنبه دادیم و باز پنجم

گرفتیم ح بود بروز شنبه دادیم و ذ لشب یکشنبه و ط بروز یکشنبه و س

شب دوشنبه و ق بروز دوشنبه و ث شب سه شنبه و ظ بروز سه شنبه

دادیم و حروف عشره یومیه مستخرج شد بدین وضع ق ث ظ ح ذ ط س ق ث ظ

پس از حروف متصل که ظ است احصی در گرفتیم و ششم حرف ثبت کردم د

بود بدین نهج شمردیم چون این حروف بجهة بروج مستخرج بود تا دوازده

مرتبه شمردیم و دوازده حرف شمردیم بیرون آوردیم چنین ظ و ط ن خ

او ط ع ش ظ پس حروف برج هفتم که میزان است مقدم نوشتیم و باقی

حرف حروف به ترتیب از دنبال وی چنانکه برج چهارم در دهم واقع

شد بدین وضع او ط ع ش ظ ظ د ط ن ن خ

و این ترتیب در اعمال خیر است ولی در اعمال شر ترتیب چنان که حرف

طالع در دوازدهم ثبت شود و حرف آخر در طالع و حرف هفتم در

چهارم و چهارم در هفتم و ششم در هشتم و هشتم در ششم و دهم در

یازدهم

احصا و حساب
شمار است

یازدهم و یازدهم دردهم بدین وضع ظ د ط ا ق و ن خ ك ش غ ط

واکنون بدانکه استخراج روحانیة موکل بروج چنان است که حرف هر

برج را رقم کرده هفتم حرف گیریم و ثبت کنیم تا چهار حرف شود اسمی سازیم

چنانکه از عمل مذکور ط که حرف حمل بود مبدا ساختیم و هفتم او ه بود

رقم کردیم و هفتم ه ك و هفتم ك ف اسم طهکف حاصل شد و برین

قیاس از حروف بروج دیگر استخراج کردیم این اسما حاصل آمد ثور

ربعت جوزا حط سرطان ترطو اسد قذدک سنبله جنطع

میزان ازتش عقرب ولقص قوس کفحج جدی عتاج دلو

شتوم حوت طهکف پس از حروف دوازده کانه مذکوره هر اسمی از

اسماء الله ترکیب توان کرد ترکیب باید کرد و حرف اول برج که حرف

اخر یوم است یعنی برحمل داده شود و دوم بمشتری و سیم بمریخ بهر ترتیب

تا حرف هشتم برحمل رسد حروف ساعات نیز ظاهر شود پس عزیمت

باید ساخت بدین نهج که اسمهای اعوان بروج را با تثیل ضم کرده

بحرف ندا ذکر کند چنین که اقسمت علیکم البنیة العلیا ان تتوکلوا

علی اعوان هذا العمل وانتم یا اعوان العمل یا فلان فلان تا اخر پس

بگوید ایتها الارواح الطاهرة الواصلة المقدسة الموکلة بهذه الحروف

المطبع بسر له المودع اجیبوا وافعلوا کذا بحق هذه الاسماء و

اسماء الله را ردیف کنند و عمل را بخور بسوزانند و بمیزان جمع اسمین
در موم گیرد و عمل کنند و صاحب این عمل در قسمت حروف ابجاد بر
کواکب سبعه وضعی نیکو نهاده چنانکه ابتدا از شمس کرده که دل عالم کبیر
است و الحق ابتدا از و اولی است و بدایره ابجدی قسمت کرده چنانکه
درین جدول رقم کرده شد و این نیز بنهج دور هفته مرتب و در وضع دراست

	الشمس	الزهره	المریخ	العطارد	المشتری	القمر	الزحل
النار	ا	ب	ج	د	ه	و	ز
الهوا	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن
الماء	س	ع	ف	ص	ق	ر	ش
التراب	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ

از قطب اولیا سید حسین اخلاطی در تسخیر و این چنان بود که اگر تسخیر شهر یا
شهری یا کوکبی یا غیر آن مطلوب باشد حروف اسم آنرا رقم کرده از هر حرفی
الفقد ربطی که ممکن باشد استخراج نماید بوضع نصف و ثلث و ربع و نصف
العشر الی النهایه پس حروف حاصله با طبیعه بر توالیه ثبت کند و مشاهده
نماید تا حروف کدام طبع غالب است از التعدیل کند بعنصر مقوی او
بتوافق در ساعات حروفی پس در نام کیفیه ملاحظه نماید و تکسیر کند و استخراج

اسماء الله و اسماء اعوان و تتمه عمل بقانون علم اصطلاحات خافیه تمام
رساند و میزان درین عمل از نام باب بود **مثال** خواستیم تسخیر کنیم نفس را
ن ف س رقم کردیم و اول از نون استخراج در گرفتیم بدین وضع که نصف
او ۲۵ بود کـه ثبت کردیم و ثلث و ربع ندارد و لیکن خمس او
۱۰ است ی رقم کردیم و دیگر عشر دارد که ۵ است ه نوشتیم و باز خمس
عشر دارد که ۱ است الف رقم کردیم مجموع حروف مبسوطه این شد
کـه ی ه ۱ باز ف را نصف م و ربع کـ و خمس نصف ی
و ثمن ی و عشر ح و نصف عشر د و ربع عشر ب و ثمن عشر الف
بود یکجا ثبت کردیم این شد ف م کـ ی ی ح د ب ۱
و باز س را همان وضع بطون گرفتیم از نصف ل و ثلث کـ
و ربع ی ه و خمس ی ب و سدس ی و عشر د و نصف عشر
ح و ثلث عشر ب و سدس عشر ۱ بظهور پیوست یکجا ثبت کردیم
چنین شد س ل ک ی ه ی ب ی ح ب ۱ اکنون نفس را با جمیع بطون
یکجا نوشتیم چنین شد ن کـ ه ی ه ۱ ف م کـ ی ی ح د ب ۱ س ل کـ ی ه ی ب ی ح ب ۱
جمله ۲۸ حرف شد حروف ناری هشت است ه م ه ۱ ف م ۱ ه ۱ و هوائی
دوازده است ن ی ی د و ب و ی ب ی د ب ۱ ۱ حروف مائی پنج است
کـ ن س کـ ج و حروف ترابی سه ح ل پس عنصر هوا و نار

غالب افتاد و اعتدال در طبیعت وی مفقود بود لازم شد تعدیل چنانکه

در مقابل هر درجه از درجات عناصر درجه معنوی رقم کردم چنین تعدیل نار

ه و ه و ا ب ف ص م ن ا ب ه و ا ب اما تعدیل هوا این

ن م ی ط ی ط و ه ی ط ب ا ی ط ی ط ب ا ی ط و ه ب ا تعدیل مائی این است ك ل ك ل س ع ك

ل ج د و تعدیل ترابی د ج ح ذ ل ك اکنون حروف هر عنصر را

خلاصه کردیم چنین شد نار ه و ا ب ف ص م ن هوا ن م ی ط و ه ب

ما ك ل س ع ج د تراب د ج ح ذ ل ك مجموع ربوالی

ثبت کرده خلاصه کردیم ۱۸ حرف شد چنین ه و ا ب ف ص م ن ی ط

ك ل س ع ج د ح ذ و این زمام اصل است پس این را تکسیر باید کرد

و استخراج اسما نمود و عزیمت ساخت و بمیزان باب عمل نمود و عزیمت را

بعدد حروف مذکور در وقت مذکور در عمل باید خواند و عدد جمل حروف مذکورا

در بسیط مجموع اسم خود ضرب نموده حاصل آنرا بر ایام بعدد حیفر اسم

خود قسمت نموده مداومت باید نمود تا تسخیر نقش صورت بندد

این عمل شریف از ذخایر اولیاست و بعد از سید حسینی اخلاطی نیز از

شیخ جمیع کلام دیگر برین سر وقوف نیافته فعلیکم بالاجتهاد و لیکن شرطها

است که عدد زمام ۹ در لوح مدور نقش کنند و شکل مدور خاصه

این عمل است وجه حادی عشر منسوب لسید القوم سید علی همدانی در تسخیر

دلی جهان

واین چنان بود که ثبت کنند اسم شخصی را ولقب او را وکنیت او را وهر یک را
عدد گرفته علیحده رقم کنند واین را اصول ثلثه خوانند پس عدد اصل اول که اسم است
را با اصل ثانی که لقب است جمع کنند واین را فاتحه اولی خوانند باز رقم
اصل اول را با اصل ثالث که کنیت است ضم کنند واین را فاتحه ثانیه خوانند
و لیس اصل ثانی واصل ثالث را جمع کرده فاتحه ثالثه خوانند چون فواتح ثلثه
مرقوم گردد پس فاتحه اول را با فاتحه ثانی جمع کرده حاصل عدد به نتیجه اول
دانند وباز فاتحه اول را با فاتحه ثالث جمع کرده نتیجه ثانی خوانند وجمع
فاتحه ثانی وثالث را نتیجه ثالث خوانند وعدد اصول ثلثه را جمع کرده مجمع
الاصول گویند وجمع این بطون عشره حاصل شود اکنون هر یک را مداخل
کبیر ووسیط مجموعی ووسیط کبیر وصغیر کبیر بندد واسماء الهیه متوازنه عدد او جویند
پس هر اسماء که مطابق اسم ومداخل آن بود مربی ذات شخص بود وآنکه
مطابق لقب بود بمداخل مذکوره مربی افعال آن شخص بود وآن اسماء
که موافق کنیت ومداخلش بود مربی نتایج افعال ومراتب درجات
بود وهمچنین اسماء متوازنه فواتح ونتایج ومجمع الاصول هر یک مربی
مرتبتی از مراتب قوا وحواس ونفوس وعقول آن شخص بود وبعضی مجمع
الفواتح ومجمع النتایج را اعتبار کرده بطون اثناعشر قرار داده اند وچون
هر یک از حروف اسم را علامت حروف سه رقم وصفحه وسطر وخانه به ترتیب

بکسیر یم و از بینات بیتی از نبوت مذکوره کلامی یا اسمی بیرون آید که
بمداخل ثلثه یا یکی از آنها موافق اسم بود مضمون آن کلام یا اسم نتیجه
بصاحب عمل رساند بشرط قرائت و همچنین در لقب و کنیت عمل
کنیم و اگر حروف بطون عشره یا اثنی عشر را خلاصه کرده در زمام کنند
و تکسیر کنند و استخراج اسما بمخارج معروفه حاصله نمایند معمول منتج گردد

وجه ثانی عشر در تکسیر مجیبه تفأل نقل است که حضرت امام رضا
علیه التحیة والثنا گاهی چنین میفرموده اند که حرف بیت بوفق ترکیب ظاهر
شعر در قم مینموده اند و تکسیر میکرده مدعی در مییافته اند چنانکه
کیف امر الرضا مع المامون را بهمین وضع فرد فرد نوشته اند ای
فاح دال رضا مع المامون و این را تکسیر کرده مقصود دریافته اند
و گاهی بروش انفصال حروف ملفوظی در سر دری و مکتوبی چنانکه مذکور شد

وجه ثالث عشر از حضرت شیخ محیی الدین اعرابی و این عمل چنان است
که هر یک از حروف اسم را در مابعد او ضرب کنند و آنچه حاصل شود در
مابعد ضرب نمایند تا تمام شود و در هر ضربی حاصل عدد ۹ حروف
گرفته دارند و این زمام را تکسیر کرده عمل نمایند و حضرت میر سید علی
همدانی همین وضع ۹ چنین معتبر داشته است که بعد از استخراج حروف
مراتب مضروبه حروف ناری و هوائی و مائی و ترابی را جدا جدا نبشته

وجه ثانی عشر

نموده

موده بسط و عدد کنند هر چه عدد او از علویات باشد در آخر وی ایل
داخل سازند و هر چه چنان نبود بحال خویش بگذارند پس مجموع عدد ۹
در مربعی بنهند و عزیمت بر اسماء ساخته بر جدول شکل نویسند و بعدد
حروف بخوانند مطلوب حاصل گردد و بخور مناسب و طالع وقت شرط
است و درین قسم نوعی است منقول هم از شیخ محی الدین اعرابی و
همان بود که ضرب کنند حروف اسم را در نفس خود و حاصل آن بحرف
رقم کنند با تمام حروف اسم را بچنین وضع موضوع دارد و اینها ۹
در ارقام کنند و تکسیر و استخراج بوضع عناصر بر قانون ما قبل رفته است
قدس الله سره **وجه رابع عشر** از سید سادات سید عیسی اخلاطی
چنانکه میفرماید که هر اسمی از اسماء مع بینات بدو قسم مقسوم است یکی
متصله یعنی اعداد وی باعتبار حروف مکتوبه و دیگری منفصله و آن
اعداد وی است باعتبار حروف مکتوبه بشرط ظهور حروف مدغمه و مبسوط
بدون شرط اما اعداد زبر حروف متصله متعلق است با تمام امور
ظاهره کلیه قریبه و بیناتش مربی امور معنویه کلیه قریبه و اعداد
زبر حروف منفصله مربی امور ظاهره کلیه بعیده است و بیناتش مربی
امور معنویه کلیه بعیده و هر یک ازین حروف متصله و منفصله مع
مبسوط مع بیناتش باعتبار ترکیب ۷ مرتبه از اعداد دارند ۱ عدد

۴

زیرا اصطلاحا حروف اول
اسما را تحویل آن گویند
حروف منفصله است و در منفصله
حرف اول

حروف ۲ عدد نقطه ۳ عدد کبیر ۴ عدد وسیط ۵ عدد صغیر ۶
عدد مجموع ۷ عدد عربی و هر یک از این اعداد سبعه تعلق با موری
چند دارد که منسوب بکوکبی از کواکب سبعه بود و این قاعده از بروجیات
شرف و قواعد اهل این فن است **وجه خامس عشر** در طالب
و مطلوب و غیر آن و این چنین بود که بسط کنند اسم طالب را بسط حرفی
و باز اسم مطلوب را بسط حرفی کنند و مکررات حذف کنند و زمام مکسر
کنند امتزاج باب و اسامی ملکه از این مکسر بیرون آرد پس حروف صدر
را اکتفا مکسر دیگر کنند و اسماء اعوان بیرون آرند پس زمام اول را
عدد کبیر دو بمیزان وی عمل کنند و دیگر موازین در مقام خود بیان خواهد شد
وجه سادس عشر بعضی از کمل در ذات و صفات حروف اعمال
کرده اند و چنان قرار داده اند که عدد هر حرفی بر قم معهود وی عدد
ذات اوست و تفصیل آن عدد صفات او چنانچه ذات الف
یک است و صفت ۵ و علی هذا القیاس فی البواقی و بدین وضع از
اعمال ذات و صفات را اعتبار کرده اسمی لوحی بعدد ذات هر
اسم وضع کرده اند و لوحی بعدد صفات و عدد حروف اگرچه بدایه
ابجدی معروف است ولی بعضی حکماء قدیم بدایه ابتثی موضوع داشته
اند و بعضی بدایه ایقغی و بعضی بدایه اهطمذ ولی بطون اسمار اکمل

این علم

۱۶ وجه

این علم شانزده مرتبه رسانیده اند که حال وسعت و قدرت در آن
دیده اند سته عشر اهمیت ۱ اسمایی که از عدد هر یک از اصول ثلثه که اسم
و کنیت و لقب است بیرون آید ۲ اسمائی که از عدد تکسیر حروف جمع اصول
مذکور مستخرج گردد ۳ اسمائی که از عدد تکسیر حروف جمع اصول مذکور
ظاهر گردد ۴ اسمائی که از تکسیر بینات حروف اصول مذکور ظاهر گردد
۵ اسماء مستخرجه از بسط حروف عددی اسمای اصول ۶ اسمای مستخرجه
از تکسیر حروف بسط حروف عددی اصول ثلثه ۷ اسمای مستخرج از بسط
حروف عددی و بینات اصول ۸ اسمای حاصله از بسط تکسیر حروف
و تکسیر بیناتش ظاهر شود ۹ بطن اول بود با عدد حروف اصول و
نقاطش ۱۰ بطن دوم بود با عدد حروف و نقاطش ۱۱ بطن سیم
بود با عدد حروف و نقاطش ۱۲ بطن چهارم بود با عدد حروف و نقاط
۱۳ بطن پنجم بود با عدد حروف و نقاط ۱۴ بطن ششم بود با عدد
حروف و نقاط ۱۵ بطن هفتم بود با عدد حروف و نقاط ۱۶
بطن هشتم بود با عدد حروف و نقاط و چون استخراج اسماء کرده هر
دو حرف به علامت جزو و صفحه گردانند و حروف سطر و خانه را از
حروف مستحصله خوانند نظره گرفته یکبار تکسیر منصوب گشته عبارات
مناسب موافق اسم حاصل آید و بعضی اکابر درین عمل مبالغه بسیار نموده اند

بجهة اختفاء والوصیة توقیف محفوظ نمایند که اکابر فن در امتزاج اسماء اقوال مختلف دارند چنانکه بعضی دو حرف از هر اسمی بردارند بشرطی که حرف اول متحرک و ثانی ساکن بود و امتزاج چنین دهند مثال امتزاج الوارث والباقی ال ال وا با رث قی و بعضی بشرط تشدید سه حرف از هر اسمی بردارند مثال امتزاج اللطیف والرزاق الل ال رط ی زا ف ق و درین نوع مرتبه اول سه حرف ممتزج گردد و بعد از آن دو حرف بعد از آن یک حرف و بعضی در تکسیر حروف موخر را بر صدر مقدم بدارند و این روش از شیخ ابو العباس البونی است فی اللواحق اگرچه در اکثر نسخ و رسالات اهل فن ذکر شده ولی تکرار بسبب اتمام عمل لازم شد تا رساله از جامعیت باز نماند لاحقه اول خطوط کواکب بجهة امتزاج نیرنجی لازم الطهورات زحل مشتری مریخ شمس زهره عطارد قمر بحسب نسبت عمل در خط کواکب مناسب امتزاج حروف را در خیر و شر موثر شناسند و از جمله ملتوبات کواکب هیزم و بخور و مداد و اهل نسبت هر کوکب داخلی از شرایط عمل است چنانکه درین جدول رقم شد و نام عمل هیزم مناسب

الکواکب	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
منسوبات	ارباب زمین ودهاقین	قضاة وعلما	امرا وعساکر	سلاطین وعمده	خواتین واهل طرب	عمال ومنجمان	عوام الناس
مداد	نیل وسرمه	شنجرف وسرخ	شنجرف وسرخ	مشک زعفران	گلاب ومشک	گلاب وزعفران	گلاب وزعفران
بخور	عود ولادن	عود و[illegible]	عود وکلاب	عود وصندل	عود وعنبر وصندل	عود وکافور	عود و[illegible]
تعزیم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

صح

صح

وبخور مناسب و مداد مناسب مع نسبت کواکب تر دد لوقوع اثر نباید

داشت و توجه تام و حرکات مناسب عمل عمده است والدرک لمن واقف برموزنا

لاحقه دوم در تعلیق اعمال بمیزان مضبوط آمد باید دانست که موازین

اعمال جفری به نسبت عناصر چهار است و آن بعد از طرح ۶ درجه از عدد مطلوب

حاصل گردد و چون یک و دو میزان تعویذ یمین ولیار واقع است

سه میزان آتش و چهار میزان باد و پنج میزان آب و شش میزان خاک

آید تا چون عامل عددی بحسب میزان خواهد در شکلی درج کند لابد در یکی از

اشکال اربعه تواند درج گرد که ۳ در ۳ و ۴ در ۴ و ۵ در ۵ و ۶ در ۶

است و در هر شکلی از آن خانه ابتدای رقم باید کرد که مناسب میزان بود

در مربع از خانه چهارم و در مخمس از خانه پنجم و در مسدس از ششم اما

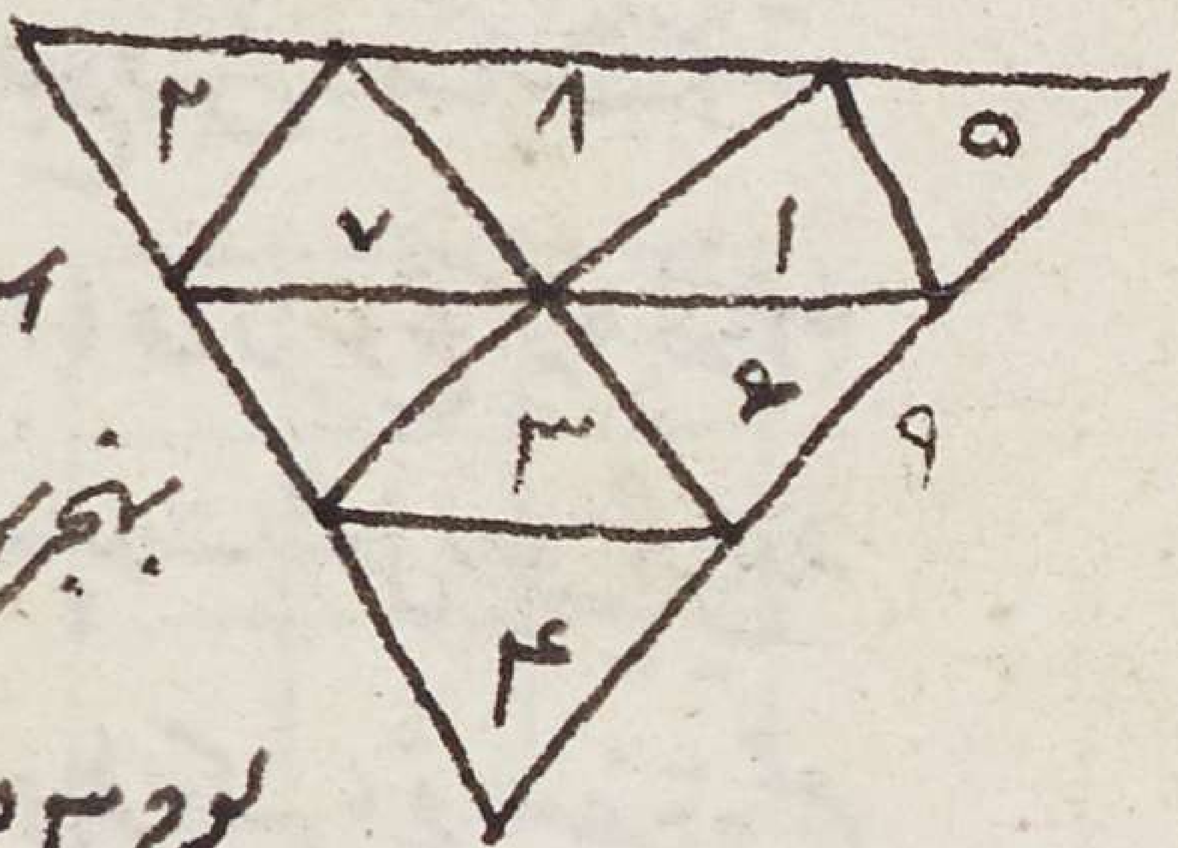
در ۳ در ۳ از چهار خانه ابتدا توان کرد و هر یک کار را شاید خانه

لاحقه دو

دوم حکمت فتوحات و چهارم محبت و ششم تفریق خانه نهم خروج و چون
از هر خانه که ابتدا شود بید و ضلع سیم ممکن باشد هشت وضع صورت
بندد و ما اشکالی که در موازین بکار آید بیان کنیم و نظم طبیعی هر یک بنگاریم
تا درین اعمال جامعه احتیاج رجوع بنسخه دیگر نباشد **اول** ۳ در ۳
بدانکه در تهییج یکی از اشکال عددی اینقدر شرایط موضوع ینکه درین
شکل از آن جمله چهار اسم موکل ۴ خانه مفتاح این شکل است که از هر خانه
که ابتدا شود موکل آنخانه در حسب آن رقم باید کرد چنانکه درین مثال
نموده شد و دیگر از هر خانه کلمه استخراج کرده
اند که در وقت رقم آن خانه آن کلمه را بعد
آنخانه باید خواند چون لوح تمام شود چهار
اسم علوی و سفلی را از آن استخراج باید کرد و عزیمت ساخته بعد
ثبوت شکل باید خواند و در آنحال بخور سوزانید و با کس متکلم نشد تا
مدعا بفعل آید اما چهار اسم که در حسب مفتاح نویسند هر یک ازین
اسما بعنصری منسوبند اول **یالیوساه** آتشی دوم بادی **یامنفیهاه**
سیم آبی **یاکنفتوثاه** چهارم خاکی **یامطیلیخاه** اما نه اسمی که در وقت
رقم ثبوت خوانده شود خانه اول **اه اه** یکبار دوم **بقطریال** دو بار خانه
سیم **جلیش** سه بار خانه چهارم **دمیال** چهار بار خانه پنجم **هططهیش**

	ا	
ا		ا
	ا	

پنج بار خانهٔ ششم **وکوهیم** شش بار خانهٔ هفتم **زنفطا** هفت بار
خانهٔ هشتم **حدایه** هشت بار خانهٔ نهم **طمیال** نه بار باید خواند
پس سطور تکسیر و اسامی مطالب بر حاشیهٔ شکل نوشت و در دعائیه
چهارده کانه از هفت عدد استخراج باید کرد اول **مفتاح** که خانهٔ
اول شکل است دوم **مغلاق** که خانهٔ آخر رقم است سیم **میزان** که جمع
مفتاح و مغلاق است چهارم عدد **وفق** پنجم **مساحت** که ضرب وفق
است در بیوت ضلع ششم **ضابطه** که جمع وفق و مساحت است
هفتم **غایة** که تضعیف ضابطه است اما عدد **بلوغ** که مأخذ اسما
است ضرب کردن عدد غایت است در بیوت شکل و چنین این عدد
حاصل شود **۵۱** که عدد اثیل است از وی طرح کنیم باقی با مفتاح جمع
کنیم و حرف گرفته ایل داخل کنیم و باز آن عدد را با مغلاق جمع کنیم
و حروف گرفته ایل داخل کنیم و باز با میزان جمع کنیم و باز با وفق
پس با مساحت پس با ضابطه پس با غایة چون بدین وضع هفت اسم
ملکه حاصل آید باز عدد بلوغ مأخذ ساخته **۳۱۹** از وی طرح کنیم
که عدد طیش است پس باقی عدد را با مفتاح جمع کنیم و حرف سازیم
و طیش مطروح را ملحق سازیم پس با مغلاق جمع کرده همان عمل کنیم
پس با میزان همچنین تا غایة هفت اسم اعوان استخراج کنیم و بر

حول شکل مثلث کنیم و عزیمت چنین نوشته شود که اقسمت علیکم یا ارواح
العلویة والسفلیة یا فلان ابن فلان و یا فلان طیش بحق هذا اللوح الاعظم
ان تفعلوا کذا وکذا بارک الله فیکم وعلیکم و چنین عمل بر میزان مقرر شد
شکل مذکور بعمل التشی منسوب آمد ولیک عدد صحیح درین شکل توان درج
کرد و عددی که درو کسر بود در مثلث وضع توان کرد زیرا که مثلث کنجایش
کسر دارد و لهذا لازم شد بیان نظم طبیعی ان اظهار نمودن اگرچه بانواع
رقم توان کرد چنین از یک وضع هم حاصل


است به زواید چه احتیاج و باقی شرایط به
بهنجی است که ذکر شد اما چنین عددی را خواهند که در
لوح ۳ در ۳ نهند دوازده از وی طرح کنند و باقی
به قسم کنند اگر بی کسر بود قسم را در خانه از بیوت ۳ در ۳ بحسب رقم
کرده بوضع طبیعی تمام کنند و اگر کسر دارد در مثلث درج کنند اگر کسر دو بود
در خانه چهارم که اول دور دوم است داخل کنند و اگر یک کسر بود در خانه
هفتم داخل کنند که اول دور سیم است لاحقه ششم در مربع و این منسوب
الیه بادست و نظم طبیعی او اگرچه بانواع لا ینحصر کمل علم عدد قرار داده
اند ولیکن آنچه ما درین مختصر کار است موافق میزان عمل است و درین
شیوه ابتدا از خانه چهارم باید کرد بدین طریق و چنین عددی درین

لاحقه ۳

۱			۸
	۷	۲	
۶			۳
	۴	۵	

مربع نهند سر از آن طرح باید نمود و باقی ۹ بچهار قسم کرده قسمی ۹ در خانه اول
رقم باید زد و بنظم طبیعی مذکور تمام کردد و اما اگر کسر در عدد واقع آید سه کسر را
در اول دور ثانی در خانه پنجم است یکعدد افزوده تمام کنند و اگر دو کسر بود در
اول دور ثالث در خانه نهم است عددی بیفزایند و تمام کنند و اگر یک کسر بود
در اول دور رابع که خانه سیزدهم است یکعدد افزوده با تمام رسانند و باقی
شرایط و قواعد استخراج اسماء اربعه علوی و سفلی بهمان نوع است که در ۳ در ۳
ذکر شد **لاحقه ۴** در ذکر مخمس که بحسب میزان در اعمال جفری باب مثلوث است
و شرط ترقیم لیکن ابتدا کردن است از خانه پنجم و بدین نظم طبیعی اوست تمام
کردن و چون عددی درین لوح خواهند که درج کنند اول شصت ازو طرح
کنند و باقی ۹ پنج قسم کرده قسمی را در خانه اول شکل رقم کنند و بنظم طبیعی مذکور
پر کنند و اگر کسر واقع آید از یک تا چهار بنوعی که در مربع ذکر رفت در اول
هر دوری ضرورت بود یک عدد افزوده تمام کنند و کیفیت استخراج اسماء اربعه
عشر علوی و سفلی و عزیمت ساختن و بخور و قرائت بر وضعی است که ذکر شد

۲۵

۱	۷	۱۳	۱۹	
۲۰	۲۱	۲	۸	۱۴
۹	۱۵	۱۶	۲۲	۳
۲۳	۴	۱۰	۱۱	۱۷
۱۲	۱۸	۲۴	۵	۶

لاحقه پنجم در ذکر مسدس که بحسب میزان
اعمال جفری به خاک مثلوث است و ابتدای این شکل
از خانه ششم اولی است بموافقت میزان بدین نظم
و چون عددی درین لوح باید درج کرد اول ۱۰۵

۱	۳۵	۳۴	۵	۳۰	۶
۳۳	۱۱	۲۴	۲۱	۱۸	۴
۸	۲۲	۱۷	۱۲	۲۳	۲۹
۲۸	۱۶	۱۹	۲۶	۱۳	۹
۱۰		۱۴	۱۵	۲۰	۲۷
۳۱	۲	۳	۳۲	۷	۳۶

۲۵

عدد ازوی طرح کنند و باقی ۹ بشش قسم کرده قسمی را در خانه اول درج کنند

و بنظم طبیعی مذکور تمام کنند و کسور ۹ بهمان نوع که در اشکال ما قبل ذکر شد

قرار دهند و استخراج اسمای علوی و سفلی بهمان نهج است که مذکور شد

ختم در استخراج اسما از صفحات کبیر و کیفیت سؤال سایل و استخراج

جواب اگرچه در مقام خود بعضی ازین اعمال ذکر شده اما شمه دیگر بر مزاد

گفتیم بدانکه استخراج اسما بقطع زبر بیوت و اثبات بینات بود بر سبیل مانی

تکرار بعربی و بحروف دعا که مخارج اسما دالّه اند نیز مستخرج گردد و لیکن بعبارت

و اسما اعوان نیز بمخارج و لیکن این استخراج بخلاف حاشیه از چهار حد ممکن

باشد منصوب مغلوب عارج نازل و بعضی در حاشیه نیز چنین عمل کنند و لیکن

جواب سوال سایل از حروف برج طالع وقت و حروف اسم سایل و حروف

بینت جمع ۴ عم گرفته در هر صفحه که باشد حکم کنند و اکر صفحات را بر ایام

سال حصه کنند و این مطلوب ۹ از صفحات حصه آن روز که سایل سؤال کند

بشرایط مذکور بجویند بهتر باشد و این اطلاع مغیبات ۹ باصطلاح اهل

این فن رشف خوانند که در مقابل کشف واقع است و بعضی حروفات

سوال دو دو حرف رقم جز و صفحه گردانیده مدعا از آن صفحه نمایند جفر

نماند که جفر کبیر حضرت امیر بدایره ابتث کتابت فرموده و امام جعفر

صادق علیه السلام بدایره ابجد کتابت کرده و ارشاد فرموده و الی یوما

هذا این دایره متعارفست چنین درین دور که قرب الف واقع است

از هجرت بنوی ظهور مفردات قوی است پس لازم شد که حروف مکسوره

طبایع اربعه مفرده بترتیب طبیعت مفردات مرکب و مکسر گردد تا در

اثر اقوی باشد چه هیچ عمل از طبایع اربعه خالی نیست بنا علی هذا از

ذخایر بحر طبع حلی که هر کتابیست جفر کبیر بدایره اعظم بعد ارشاد غیبی بر ساحل

ظهور افتاد و بدین وضع در هفت جزو بمفصلی از فصول و بعضی از

عناصر منسوب آمد که دران اجزا اعمال مطبوعه بعض و فصل مذکور از قوه

غریب باشد و چون شکل تربیع و درین ظهور قوت تمام واقع است کتابت

این جفر نیز از هر خانه بوضع مربع مقرر شد چنانکه در هر زاویه از

زوایای اربعه حرفی مثبت شود تا در اطراف زوایا شکل تربیع صورت

بندد و در بیوت هیجان برین وضع

و درین قسم استخراج اسماء الله و ملائکه

از نفس بیوت و اصطلاح دا از زوایای

متوازیه ممکن بود بمدارات اربعه

و هذا من ذخایر نفیس عرف من عرف

ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ا	ا	ا	ه	ا	ط	ا	م
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ه	ا	ه	ه	ه	ط	ه	م
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ط	ا	ط	ه	ط	ط	ط	م
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
م	ا	م	ه	م	ط	م	م

نظم فزون از این نتوان کرد سر حق اظهار ٭ که هر که را بود اینجا رهی

نکو داند ٭ لسان نکته سرا از ادای شکر و سپاس حضرت اله بعجز و قصور

معرفتست خصوصا در مقابل بتوفیق اتمام این لطیفهٔ غیبی که معدن

رموز اسرار انبیا و مخزن کنوز اخبار اولیاست پس کمال ثنا در

خور شکرست نه در عبارت فروشی **قطعه** شکر خدا که خامه بتوفیق تیز بود

وین نسخهٔ لطایف غیبی تمام شد ⁂ بر حاکمان علم حقیقی حلال گشت ⁂ بر جاهلان

بحکم حقیقت حرام شد ⁂ قد فرغت من تسویده یوم الاحد ۲۹ شهر صفر المظفر

سنه ۱۲۹۵

143

از اول این کتاب تا بعد
این فصل افتاده بود

نقل ۵

فصل پنجم در اشارت بآنکه عدد معتبر حرف است در فصل
اول کتاب گذشت که عدد لازم هر یقینی است و یقینیات غیر متناهی است
پس عدد نیز غیر متناهی باشد **امّا** حروف لفظی چنین منحصر است در عدد
۲۸ وکلیّات اعداد ۹ بر **۴** مرتبه مقرر داشته اند چنانچه گذشت **۲۸**
لفظ است **۹ حرف اول** را احادیّه و **۹ حرف دوم** عشراتیه **۹ حرف سیوم**
را مآت و **باقی** حرف **غین** را هزار پس این اعداد مخصوصه معانی این حروف
لفظیه باشند **فصل ششم** در اشارات بصورت ذهنی
حروف در فصل سابق معلوم شد که عبارت که حروف لفظی است جهة دلالت
است بر مقاصد و اثابت است از معانی که بر لوح نفس انسانی صورت
مینپذیرد **بنابرین** در هر دیاری از ربع مسکون حکیمی و دانائی از ترکیب
حرفی چند مخصوص کلمه و لفظی و از مقابل معنی ئی مقرر داشته که آن
لفظ از آن معنی تعبیر نموده شود خواه که آن معنی از قبل چیزی باشد که انرا
وجود خارجی بوده **مثل** آتش و آب یا چیزی بود که انرا این وجود
نباشد **مثل** عدم نابود باین طریقه زبانهای مختلف پیدا شده
و ظاهر است که نسبت بوضع هر زبانی تصور هر معنی مقدم است
بر تصور حروف لفظی که جهة هر معنی مقرر شده اما نسبت متابعان
گاه باشد که تصور هر دو یکدیگر باشند که تصور یکی مقدم واقع شود

بر تصور یکی و حروف هر لفظی چنین تصور شود انرا حروف ذهنی و
حروف بیانی گویند **فصل هفتم** در بشارت بحروف
کتابی که انرا حروف رقمی نیز گویند چنین هر حرف لفظی را در صورت
تعیینی است و این تعیین او که ملاحظهٔ عقلی عملی است بواسطه
حس سمع بادراک در می آید و چنین کمال شهود و ظهور است کبادراک
بحس بصر در امده بحیطه علم در آید بنا برین زیرکان هر دیاری در مقابله
هر حرفی که بحس سمع بادراک در می آید صورت رقمی برای آن وضع
کرده اند که چنین ان صورت نوشته شود ان صورت بخواطر در آید نسبت
بکسی که انرا داند و این سبب ان گردد که غایبان از معانی مقصوده اعلام
توان نمود چنانکه حاضران نیز بصور کتابت بر مقاصد اطلاع
یابند و چنانچه زبانهای مختلف میباشند **فصل هشتم**
در بشارات طبقات و مجالی ثمثهٔ حروف **بعد از علم مواضعات**
و مقدرات که حصول سابقه تقریر یافته بود ظاهر است که هر معنی
که در خاطر شخصی از اهل قلم در آید البته حرفی چند مرکب که جهه تعبیر
از ان معنی مقرر شده در ذهن ان شخص صورت می پذیرد و این
صورت را **حروف بیانی و ذهنی گفته اند** و چون همان حروف که
در خواطر نقش پذیرفته گفته شود و نوشته گردد وانرا **حروف کتابی**

و عمل

در رقمی

۱۴۵

در شهادت فصل ۹ توان گفت در قمر و قلم

باسماء حروف و زبر و مسمی و بینات حروف پس هر حرفی که جداگانه ملفوظ شود چند حرفی ملفوظ گردد و این حروف که بجهة اظهار ان حرف مراد گفته شود ایشانرا اسم و بینات ان حرف مراد گفته اند و اسم هر حرفی در زبان عرب و فرس که افصح زبانهاست یا ۳ حرفی میباشند و ان ۱۶ حرف است مثل الف یا ۲ حرفی میباشند مثل با و ان دوازده حرف است و حرف اول که اسم هر حرفی را گفته شود انرا مسمی و زبر گویند و جمع معتبر حکماست که انچه داخل است در حقیقت هر چیزی انرا ذاتی چیز گویند پس بینات ذاتی حروف مقطعات باشند فصل دهم در شهادت بچیزی چند که وجود ایشان بدیهیست و بیان اسرار این علم بر انست باید که مسایل ان علم موقوف باشد بر ان احکام که از مبادی ان علم گویند و از ان احکام انچه بدیهی باشد از علوم متعارفه گفته اند و انچه از مبادی مسایل ان علم موقوف باشد بر ان احکام از مبادی ان علمی گویند و هرگاه احکام انچه بدیهی باشد از احکام مبادی گویند و انچه از مبادی مسایل ذاتی این رساله میتواند داشت پنج چیز است طول انکه هر موجودی که هست یا جوهر است یا عرض

یعنی همان حرف چند حرفی ملفوظ شود

دهم
اول انکه هر جوهری و عرضی را خاصیتی و اثری هست که بان اثار
مخصوصه از یکدیگر امتیاز می یابند مثل حرارت از اتش و رطوبت از
آب و ظلمت از ارض و نور از افتاب و ۳ انکه از اختلاف
اوضاعی که میان اجسام واقع شود بمقتضای حرکات فلکی اختلاف
اثار لازم می آید چنانچه در قرب و بعد از اتش مشاهده میشود
۴ انکه از جهت قلت و کثرت جسمی که او خاصیتی دارد کمی و زیادتی در
ان اثر لازم می آید چنانچه در اکل و شرب اجسام حاره یا بارده مدرک
میشود ۵ انکه ترکیب اجسام مختلفة الاثار اثری میشود که غیر اثر مفرد
باشد چنانچه در معاجین ظاهر است

فصل یازدهم

فصل ۱۱

در اشارت بانکه هر دو چیز را اگر اعتبار شود بیکدیگر نسبتی از نسب
خواهد بود یا انکه یکی مثل ان دیگری باشد یا نصف ان یا ثلث ان
یا ربع ان یا خمس ان الی عشر به همین نسق میان دو جسم مرکب
که فرض شود ببابط اینها را با یکدیگر نسبتی خواهد بود مثل
نسبت عدد چون مقرر شد که عدد هر حرف است پس هر حرفی را با حرف
دیگر البته نسبتی باشد باعتبار عدد او

فصل ۱۲

در اشارات بثبوت امور مذکور نسبت با حروف مفرده کلام هر
بزرگ هوشمند هویدا خواهد بود که حروف کلام موجود خارج است

دار قبل

وار قبیل اعراض است پس هر حرفی را خاصیتی صوری و معنوی
لازم باشد که بان از دیگر اخوات ممتاز گردد و اختلاف اوضاع
ولفظ وکتابت از ملاحظه تقدیم و تاخیر و قدر و قرب و بعد بعضی
از بعضی اختلاف اثار ایشان لازم آید و همچنین از کثرت کفتن یا
نوشتن حرفی موجب اثری گردد که از اندک ان بظهور نیاید و از ازدواج
وانضمام بعضی از حروف و بعضی مفید اثری شود که غیر انرا نباشد
بنابرین در تکسیرات کلمات ان مقدار که ممکن باشد که بر حروف
ان مرتب گردد البته بظهور آید زیرا که کمتر تغییرات اوضاع حروف
مراد بقدر امکان **فصل ۱۳** در شرایط والفاظ
که درین علم گفته میشود تکسیر آنست که حروف انچه مراد باشد نوشته
شود بترتیب و تغییر اوضاع از حروف انقدر که ممکن باشد نوشته
شود بوجهی از وجوه بر وجهی که تکرر از وضع لازم   بر بسط
بر دو وجه است بسط **عددی** و بسط **لفظی** اما بسط عددی انست
که حروف کلمه که مراد باشد اسم عددی هر حرف را بهر زبانی که خواهد
ثبت کند **مثل** حروف **نجم** که اسمای نهت اعداد حروف ان
بعربی برین وجه ثبت کنند خ م س ی ن ش ل
۳۰ ۵۰ ۵ ۱۰ ۶۰ ۴۰ ۶۰
اث ا د ب ع ی ن وبرین قیاس اسم عدد
۱ ۵۰ ۱ ۲۰ ۴۰ ۷۰ ۱۰ ۵

هر حرفی که مراد باشد ثبت باید نمود و **ثبت کردن حروف بسط الفظ آنست**

که حروف هر کلمه اسم آن حرف نوشته شود منفرد چنانکه در اسم

علی مینویسیم **ع ی ن ل ا م ی ا** بنا برین معلوم شد که ثبت

در ترکیب نمیباشد جمع ترکیب آنست که عدد حروف مفرده که در

بسط یا غیر آن ثبت شده باشد باهم جمع سازند **مثل** آنکه عدد

۱۰۰۰ ۱۰۰ ۲۰ ۴

حروف بسط حروف اسم **نجم** که هزار و یکصد و بیست و چهار

گیرد و حروف استنطاق این عدد چنین است **بغقکد**

در عمل مفرد بنویسید و **مدخل آنست** که اعداد حروف مفرده که در

عمل ثبت شده باشد بحساب جمل **کبیر** و **صغیر** بگیرد و حروف

آن عدد را در آن ثبت کنند **اما** جمل کبیر آنست که حروف

آحاد را آحاد گیرند و حروف **عشرات** را همان عشرات گیرند و

حروف **مات** را همان مات و حروف **الوف** را همان الوف

باید گرفت و **جمل صغیر** آنست که آحاد را آحاد باشد و هر یک

از عشرات و **مات** و **الوف** را در آن مرتبه که باشد آحاد

حساب کنند پس معلوم شد که مدخل در بسط و در جمع هر دو میباشد

چون این مقرر شد باید که در خاطر باشد که مدخل را بر سه وجه

داشته اند **کبیر** و **وسیط** و **صغیر** و **مدخل کبیر** آنست

115 r

که عدد حرفی را در جمع از هر مرتبه که باشد محسوب گردد چنین که
در اسم حسن حرف ح هشت حساب شود و حرف س شصت
و حرف ن پنجاه و مجموع را صد و هیجده باید گرفت و مدخل وسیط
آنست که عدد هر مرتبه را بمرتبهٔ ماقبل آورده شود یعنی مرتبهٔ احاد
بحال خود باشد اما عشرات را آنچه باشد بمرتبهٔ احاد که مرتبهٔ
ماقبل اوست باید برد و مآت را نیز بعشرات و الوف را نیز بمآت
رد کرده شود که مرتبهٔ ماقبل خود اند مثل آنکه در اسم مغیث
حرف میم را ع باید گرفت و غ که هزار است ۱۰۰ و ی
که ده است یک و ث که پانصد است ۵ و مجموع را صد و پنجاه
و پنج حساب باید و علی هذا ۱۵ مدخل صغیر آنست که مجموع اعداد
حروف هر مرتبه را که باشد باحاد رد نماید و عدد جمع همه را باحاد
رد کنند مثل آنکه مدخل کبیر اسم حسن ۱۱۸ صد و هیجده شد
۱۹ ۱۹
بود پس مدخل وسیط آن نوزده باشد و مدخل صغیر آن یکی
باشد و در خاطر باشد که این مدخل سه گانه در هر کتاب باشد
یعنی در اسماء و کلمات اما مداخل حروف مفردات ع باشند
چنین مراتب اعداد چهار است و از بیان مداخل روشن شد
که در بسط و ترکیب هر حرفی که در مرتبهٔ احاد باشد او را مدخل

کبیر باشد و پس و مدخل وسیط و صغیر نتواند بود و هر **حرفی که در**
مرتبهٔ عشرات باشد انرا مدخل کبیر و صغیر باشد و مدخل وسیط
نتواند بود و هر حرفی **که در بسط و ترکیب در مرتبهٔ مات و الوف**
واقع شود اورا مدخل کبیر و وسیط و صغیر بود **بدانکه** در حروف
مفرده هر حرفی که در مرتبهٔ عشرات یا مات یا الوف باشد اورا
مدخل کبیر و صغیر نتواند بود پس مدخل **وسیط** در مفردات نمیباشد
دیگر بدانکه مخرج لفظی را گویند که بان تعبیر از حرفی نموده شود
پس **مخرج** در حروف مفردهٔ اسم هر حرفی را گویند و **در اسماء**
و کلمات هر حرفی به نفس خود قایم مقام مخرج خود میباشد
و در هنگام عمل هر حرفی و اسمی را دو مخرج باشد یکی در بسط
و یکی در جمع **مثل** انکه در اسم نجم حرف ادل را در بسط
مخرج ان **خمسین** باشد و **زمام** حرفی چند را گویند که مراد باشد
در عمل خواه بسط نموده شود یا نه و ان حروف به ترتیب در
سطری نوشته شود زمام گویند **باب** زمام سطرهای
را گویند که از تکسیر زمام حاصل شود و این را باب کبیر گویند و
صدر حرفهای اول سطرهای تکسیر را گویند گاهی که مجموع در
یکسطر ثبت شود کنند و **مؤخر** تمام حرفهای اخر تکسیر را

در السبعائه در ایتیق

گویند

گویند گاهی که مجموع در یک سطر ثبت شود دیگر بدانکه چند سطر
صدر و سطر موخر را تکسیر نمایند مجموع این سطرها را باب صغیر
گویند و تکسیر منصوب آنرا گویند که حرف زمام را به ترتیبی که
گفته شود در لفظ مراد نوشته شود و آن حروف را بیکی از این
دو وجه تکسیر نمایند اول آنکه از حرف اول زمام آغاز نمایند
دیگر حرف را بگیرند و در پهلوی حرف اول بنویسند و بهمین دستور
به ترتیب عمل نمایند تا زمانی که حروف زمام آخر شود و اگر
حروف زمام فرد باشد دیگر باره یک حرف را از آخر بگیرند و همچنین
در هر سطری که باین طریقه از سطر سابق حاصل شود همین عمل نمایند
تا زمانی که سطر پیدا شود که چون در وی همین عمل کنی سطر اول
زمام از وی بیرون آید آنرا نهایت مخرج آن باب گویند و
نتواند بود که سطرهای باب از حروف زمام زیاده باشد اما
تواند بود که عدد سطرهای باب از عدد حروف زمام کمتر باشد چنانچه
در مثال روشن گردد و این وجه اول را تکسیر لفظی توان گفت و
وجه دوم از تکسیر منصوب که از وی تعبیر بتکسیر
ربع میتوان نمود آنست که از حروف آخر زمام آغاز نموده
یک حرف بگیرند و در اول سطر دیگر ثبت نمایند و یک حرف

دیگر را از اول زمام بگیرند و بعد از آن حرف بنویسند و بطریق
مذکور عمل نمایند تا بطریق بنهایت بمخرج باب رسیده شود و
تکسیر مغلوب آنست که حروف کلمهٔ مراد باشد در زمام
از آخر بگیرند و ثبت نمایند مثل آنکه اسم طالب نجم
باشد و اسم مطلوب عمر چون حروف این دو اسم را خواهند که
در زمام بیاورند چنین باید نوشت ر م ع م ج ن
و بعد از آن تکسیر نمایند و اشارت برین دو معنی فرموده اند
اصحاب رمز که منصوب آنستکه از یمین بشمال آمده شود و
مغلوب بر عکس این باشد اما حروف داخل عبارتست
از حروف مکرره که در ربط اسم طالب و اسم مطلوب واقع است
و اسم هر سطری که گویند که از تکسیر سطر دیگر حاصل شود چنانکه
سطر دوم تکسیر زمام باشد از اسم اول گویند و سطر سوم که تکسیر
سطر دوم باشد از اسم دوم گویند و مجموع سطرها را اسماء
گویند پس معلوم شد که سطر زمام را اسم گویند فصل
چهاردهم در اشارت بانواع تکسیر باید دانست که کاملان
این فن گفته اند که تکسیر بر سه نوع است نوع اول صغیر و دوم کبیر و
سیم متوسط باشد آنکه تکسیر صغیر در بیان تکسیر منصوب و مغلوب معلوم

لند

شد اما تکسیر منصوف آنست که انچه حروف مراد باشد منفصل
نوشته شود در خانهای سطر مربع که عدد خانهای هر سطر او مساوی
عدد حروف مراد باشد و ضابطه در تصحیح قسم دوم تکسیر آنست
که حروف سطور اول در هر ضلعی از اضلاع طولی و عرضی موجود باشد
تکرار و البته این مربع تکسیری یا زوج خواهد بود یا فرد اگر زوج باشد
ضابطه آن ۴ در ۴ است و این ضابطه چنان است که حروف
اول سطر اول را فرسی او نماید که چهارم بود از سطر سیم و حرف
سیم اول را از آن طرف راست او در خانه اول سطر دوم که فرسی
او باشد وضع کنند و حرف چهارم سطر اول را در خانه دوم
فرسی نویسند و بعد از آن سطر دوم را فرسی وار در خانهای سطر
سوم وضع کنند برین وجه که حرف اول در جانب چپ وضع شود
و حرف دوم در جانب راست و حرف سوم در جانب چپ و
چهارم در جانب راست و حروف سطر سیم را دیگر باره بطریقه
حروف سطر اول در خانهای سطر چهارم فرسی وار نمایند و اگر
دیگر بار حروف این سطر چهارم را فرسین وار بطریقه سطر دوم
در سطر پنجم وضع کنند همان سطر حاصل میشود چنانچه در مربع اسم
وجبل نموده میشود هکذا

ن	ی	س	ح
س	ح	ن	ی
ح	س	ی	ن
ی	ن	ح	س

و ضابطه ۴ در ۴ مربع تکسیر
آنستکه سطر اول را فرسی وار
بطریق معلوم در خانهای سطر ۱
وضع کنند بعد از آن در سطر ۳
از حروف آخر سطر اول آغاز نموده
بطریق عکس به ترتیب ثبت نمایند و در دو سطر دیگر بطریق فرسی
وار حروف را وضع کنند و در سطر ششم که قسیم چهارم باشد عکس سطر
چهارم را ثبت نمایند چنانچه در قسیم هر سطری عکس آن وضع شده
باشد که چنین سطر ششم را دیگر بار به ب وار ملاحظه نمایند مثل
همان سطر اول باشد چنانچه اسم شاه حسن درین مربع ثبت میشود

ن	س	ح	ه	ا	ش
ح	ه	ا	ش	ن	س
ش	ا	ه	ح	س	ن
ه	ح	س	ن	ش	ا
س	ن	ش	ا	ه	ح
ا	ش	ن	س	ح	ه

و ضابطه شش در شش
آنست که حرف اول را
بطریق فرسی وار در
خانهای سطر دوم هم فرسی
وار و سطر سوم را هم چنین
وضع کنند بعد از آن در
سطر چهارم عکس سطر اول را ثبت نمایند و در سه سطر دیگر بطریق فرسی

حروف به ثبت کنند و در سطر هشتم که چهارم پنجم بود عکس سطر پنجم را وضع
نمایند چنانکه در چهارم هر سطری این دو سطر عکس نموده وضع شناخته باشد
و از ملاحظهٔ دقیقه این ضابطه که این فقیر را از اعمال کلی این فن دریافته
قاعدهٔ کلی باشد زیرک هوشمند به ملاحظه خواهد شد در باقی مربعات
زوج چنانچه درین مربع در اسم محمد حسین ثبت میشود و اگر کسر

مربع تکسیر فرد باشد
ضابطه درین است که از سطور
اول حرف مقدم به
فرزین وار در خانه ممکن
ثبت کنند و حروف دوم
را فرزین وار در خانه

ن	ی	س	ح	د	م	ح	م
س	ح	د	م	ح	م	ن	ی
د	م	ح	م	ن	ی	س	ح
م	ح	م	د	ح	س	ی	ن
م	د	ح	س	ی	ن	م	ح
ح	س	ی	ن	م	ح	م	د
ی	ن	م	ح	م	د	ح	س
ح	م	ن	ی	س	ح	د	م

سیم سطر دوم وضع کنند و حرف سیم را فرسی وار در خانه اول سطر
دوم وضع نمایند و در سطر سیم حروف به همین وجه ثبت نمایند چونکه
حروف سطر سیم او دیگر با رهم برین وجه ملحوظ گردد همان حرف مذکور
اول بحصول پیوند چنانچه اسم مفرد درین مربع پس بدانکه
ضابطه پنج در پنج تکسیر فرد دوم است در مربعات آنکه حروف
سطور اول و سطری دیگر که شود اسب وار بطریق معلوم در خانهای

سطر ثبت نمایند که بعد از ملاحظه بر همین وجه سطر اول محصول بود
چنانچه اسم **مرتضی** درین مربع و ضابطه در جمیع مهمات فرزی که
افوق پنج باشد همین است که در مربع پنج مذکور شد **و تکسیر**
ایست که چنین زمام نوشته شود و تکسیر

م	ر	ت	ض	ی

باید هر سطری که از تکسیر باقی پیدا شود
او در تکسیر نمایند تا زمانی که دیگر باره همان
سطر زمام ظاهر گردد بعد از ان سطر صدر
و سدر موخر را زمام سازند و تکسیر نمایند تا زمانی که همان سطری که از سطر
صدر و موخر زمام ساخته حاصل شود بعد از ان اسماء دعات استخراج
نمود شود بامر الله عز و جل

فصل پانزدهم

در اشاره باصل استخراج زمام یعنی تکسیر نمودن از ابر **دو نوع** داشته اند

نوع اول ایست حرف اول هر زمامی که باشد هرگز از خانه خود
بیرون نرود **بدرجات** یعنی بطرف فرود آید و چون در سطر دوم حرف
اول زمام وضع شود و حرف اخر زمام را در پهلوی او ثبت نمایند و
همچنین تا اخر یک حرف را از جانب اول سطر گیرند و یکی از جانب
اخر زمام و در پهلوی یکدیگر وضع کنند چنانچه درین **مثال**
که زمام حرف اسم **احمد** ایست ا ح م د **زمام** ا د ح م

اسم ام دح اسم سوم و باقی برین قیاس نوع دوم
انست که یکحرف از اخر بگیرند و یکی از اول و تکسیر نمایند تا آخر شود اما باید
~~آنست که یکحرف از اخر بگیرند و یکی~~ که در خواطر باشد که نتواند بود در عدد
سطرهای که از تکسیر نام حاصل شود زیاده باشد از عدد حروف نام
و نتواند بود که کمتر باشد و واقفان کتاب نورانیه یونانیه
فرموده اند که فایده تکسیر انست که در هر سطری از سطور طولی و عرضی
اسمی حاصل میشود بغیر از اسم اول عجب معنی و عجب لغت بهر
زبانی که باشد تنبیه بدانکه باید دانست که در هر عملی که منفعت
باشد یا عمل نصرت تکسیر منصوب باید نمود و در مضرت تکسیر معکوس
باید کرد و هر اسمی از اسماء الله که عدد حروف ان طاق بود در
عمل مضرت نیکو باشد و همچنین هر اسمی که تکسیر باید اگر اکثر حروف
ان از حروف منفصله باشد مناسب عمل نصرت باشد و حروف
منفصله را اتش داشته اند د ذ ر و ا و اصحاب اسرار این علم
فرموده اند که اگر عدد حرف اسم زیاده بود از عدد حرف اسمی دیگر و
خواهند که در عمل تکسیر عدد حرف هردو مطابق گردد در اسمی که عدد
حرف او زیاده بود اگر حرف تعریف باشد که ان الف و لام است
که در اول کلمه میباشد مثل المحسن ان را اسقاط نمایند بقدر حاجت

واکر در اسم زاید حرف **علت** باشد که آن **وای** است آنرا
اسقاط نمایند هم بقدر حاجت یعنی اگر یکحرف زیاده بود یکحرف را
بیندازند واگر بیشتر از یکحرف زیاده بود بقدر آن ازین حرف اسقاط
نمایند **تنبیه** در مطلق عمل تکسیر اگر حرف سطر زمام طاق باشد دیگر
باره حرف اول زمام را باین حروف ضم باید کرد و به ترتیبی که دیگر حروف
را ثبت نموده این حرف دیگر را باید مسطور کردانند **و بعضی از ارباب**
عمل گفته اند که چون زمام طاق باشد حروف لفظ **یا** را با آن ضم
نمایند یا آنکه حروف لفظ **فرد** را تکسیر نموده باز زمام ضم نمایند

فصل ۱۶ در اشاره باعمال تکسیر باید که معلوم باشد
که ارباب عمل این علم حروف آنچه مطلوب باشد از زمام سازند
و تکسیر نمایند تا زمانی که دیگر بار زمام ظاهر گردد **این را عمل اول**
گفته اند و چنین خواهند که درین مطلوب اعمال نمایند جهة بسیاری فایده
چند جهة گفته اند باید دانست **وجه اول** آنست که زمام را بنوع
اول که مذکور شد تکسیر نمایند یعنی بنوعی که حرف اول زمام در تمام سطرها
در اول باشد تا زمانی که بعدد حروف زمام اسما بیرون آید بعد از آن
هر اسمی را یعنی هر سطری را زمام سازند و بنوع دوم تکسیر نمایند یعنی
یکحرف از آخر بگیرند و یک حرف از اول که بعدد حروف زمام اسما

بیرون آید بعد از آن هر اسمی را یعنی هر سطر را زمام سازند و بنوع دوم تکسیر
نمایند یعنی یکحرف از آخر بگیرند و یکحرف از اول که بعد حروف اعمال بیرون آید
حضرت شیخ محیی الدین اعرابی اندلسی طائی در رساله
اشاره باین معنی نموده است که ظلمات ۹ بعد حروف قبیله سازند
و از اسرار مزبورات غافل نباید بود وجه دوم آنستکه بر عکس این
عمل نموده شود یعنی زمام ۹ بنوع ثانی تکسیر نمایند تا اسما و بیرون آید
بعد از آن هر اسمی را زمامی سازند و بنوع اول تکسیر کنند تا اعمال بعدد حروف شود

فصل ۱۷ در شارات بشرایط عمل تکسیر باید دانست

که ارباب این علم نه چیز را در هر عملی واجب داشته اند عامل رعایت باید کند
اول آنکه اسم طالب ۹ چنین خواهند لبط لفظی کنند مثل آنکه حسن
را در لبط حرف حا را اگر بزبان عربی خوانند ثمانیه بنویسند و اگر
بزبان دیگر خواهند حروف آن لفظ که بهمان زبان تعبیر از آن نموده شود
بنویسند و باقی برین قیاس باشد دوم آنکه حروف ۹ نیز لبط نمایند
بر همان وجه که بر طالب لبط نموده باشند سیم آنکه حروف داخله ۹
یعنی مکرره ۹ اسقاط نمایند چهارم آنکه حروف غیر مکرره باقی را
توالی و ترتیب در زمام ثبت کنند و تکسیر نمایند پنجم آنکه هر اسمی یعنی
هر سطری که از سطر سابق تکسیر حاصل شود او را نیز تکسیر کنند تا زمانی که

زمام بیرون آید **ششم** انکه اکر عمل نفع و محبت باشد تکسیر منصوب
نمایند و اکر عمل مضرت باشد تکسیر معلوب نمایند **هفتم** انکه چون
از تکسیر اسماء و سطرها سطر زمام بیرون آید این مستخرج را یعنی بیرون
آورده شدها را بر نام اول عرض دهند اکر موافق آمد درست باشد و اکر
مخالف بیرون آید در تکسیر خطا باشد **هشتم** انکه بعد از تکسیر نام سطرها
باید نام خدا و نام فرشتکان و نامهای اعوان را بهر لغتی که معتبر باشد
از عربی و فارسی و سریانی و رومی و یونانی و هندی ازین باب بیرون
آورد بحرف دعوت **و بیان استخراج هر یک از نامهای خدا و اعوان و ملک**
یعنی فرشتکان و حروف دعا بعد ازین در فصل خواهد آمد **نهم** انکه
چون نامهای خدا و اعوان و ملکه استخراج کرده باشند سوکند فرشتکان را
بنامهای خدا تعالی تلفظ نمایند تا اعوان را بحاجت برکمارند یعنی بکویند
یا معشر الاخوان یعنی ای جماعت برادران بحق این اسماء و قسم
عزیمت اخوانرا یاد کنند **و بیان استخراج قسم و عزیمت اعوان**
در فصل **٢١** خواهد آمد و چون اعوانرا بنامها سوکند داده باشند بکویند
که اکر اجابت نمیکنید مسلط میکردانم بر شما این ملکه را و نامهای
ملائکه را بکویند و بعد از آن حاجت خود را ذکر کنند و بکویند که
حاجت مرا بر آورید و حاصل کردانید و در آخر این آیه را بخوانند

بایدبهم

بدیهم شواظ من نار ونحاس فلا تنتصران یغریعب وجوهکم وادبارکم الوحا العجل الساعه ٣ ٣ ٣ ٣

واگر معنی اینها به فارسی یا به هر زبانی که تکسیر نموده باشند بگویند که راست باشد

تنبیه باید دانست که ده چیز است که رعایت از آنها مؤثر ولیسند نوع داشته اند اول کوکب اسم مطلوب مقرر شود دوم فلا حال یا صلاح ان کوکب سیم انکه حال قمر ونظرات او ۴ طالع وقت ۵ حال صاحب طالع ۶ حال اوتاد اربعه ۷ حال روز ۸ حال صاحب عمل باعمال طلسمات ۹ صدق عقیده ۱۰ اخلاص و بیان این در نسخه مقصد اقصی وبقی آورده شده ودر آخر این رساله اشارتی باین خواهد شد ان شاء الله

فصل ۱۸ در اشارت بحروف دعا در استخراج اسماء خدائی باید که معلوم باشد که ارباب عمل بنابر اسراری که مکشوف ایشان بوده این شش کلمه را حروف دعا گفته اند وان کلمات اینست که بموده یلیغو کا اسم لبم اشم لبثم لبثم

وضابطه استخراج اسماء الهی آنست که از سطر زمام هر نامی واسمی از ۹۹ نام وغیر آن بهر زبانی که باشد انچه تواند بود از اسماء باین حروف دعا استخراج نمایند وتفصیل این سخن انستکه ارباب عمل این حروف این شش کلمه را حروف دعا گفته اند در استخراج نامهای خدا از شهرها تکسیر و قاعده اینست

در بیان بیرون آوردن اسم اعظم

که در سطری از سطرهای تکسیر هر جا که حروف یکی ازین شش کلمهٔ متقل
بیکدیگر آمده باشد منصوب یا مقلوب اگر حروف دعا منصوب
آمده باشد مثل آنکه در سطر حروف **کاف** و **الف** در پهلوی هم

یکدیگر

باشند و **کاف** مقدم باشد بر **الف** منصوب باشد و برین قیاس
در باقی حروف دعا درین صورت بعد از حروف دعا **۲** حرف را
بترتیب بگیرند که آن مییاشد از نامهای خدا بزبانی از زبانها
و آنرا اسم اعظم گویند و **اگر** حروف دعا در سطر مقلوب آمده
باشد چنانچه در سطری حرف **الف** بر **کاف** مقدم آمده باشد درین
صورت پیش از حرف دعا **۴** حرف را مقلوب بگیرند که اسم
اعظم باشد و **اگر** در اخر سطور باشد شاید که اسم **۴** حرفی باشد
پس کاملان این علم فرموده اند که اگر خواهند بدانند که
اسمی از اسمآء اعظم که بحرفی از حروف دعا بیرون آمده باشد
چه بهر لغتی که خواهند او را ضبط نمایند با اسمآئی که در صفرند
از وی بیرون آید **تنبیه** اگر در سطری از سطرهای تکسیر حرف
دعا نیامده باشد پس از سطر زمام کاهی که یک عمل باشد از زمام
وگاهی که اعمال باشد اسمی از اسماء **۹۹** نام یا غیر آن استخراج
نمایند و بالله التوفیق **فصل ۱۹** در شماره یا استخراج

اسماء اعوان

اسماء اعوان **قاعده** آنست که سطرهای اسماء یعنی از سطر غیر تمام
اسماء چهار حرفی ترتیب سه زنند مگر در آخر سطر آخر که باشد اسم
چهار حرفی بیرون بیاید واگر زیاده از یکی مانده باشد اسم سه حرفی
تا ۲ حرفی ترتیب دهند **اما** در غیر سطر آخر آنچه کمتر از چهار
حرف باشد از آن ۲ حرف سطر بعد از آن به ترتیب ضم باید نمود
و اسم چهار حرفی ترتیب باید داد که معلوم باشد **بدانکه** اصحاب
اعمال اسماء اعوان را میزانی قرار داده اند چنانکه اسماء اعوان را
مقابله کنند با اسم طالب اگر در یکی از مداخل که معلوم شد موافق
اسم طالب آمد درست باشد واگر چنانچه در تمام مداخل مخالف افتد
درست باید ساخت باندا ختن نقطه یا معرّف کردن حرفی و چنین
اسماء اعوان را از سطرهای تکسیر ترتیب داده باشند مجموع را ولایت
کنند بوقت حاجت در نظر باشد **فصل ۲۰**
در اشاره باستخراج و بیرون آوردن نامهای فرشتگان که معلوم
بوده باشد که کاملان این علم و عمل حروف این دو کلمه ۹ در استخراج
اسماء ملائکه حرف دعا گفته اند و کلمات اینست **اوعوطوتوتی ثا**
و مفتاح استخراج اسماء اعوان این ۴ حرف مرکب اند **هاهی**
هوهل در اسماء ملائکه باضافه **ایل** و اسماء اعوان

لا ترتیب

باضافه بوش وضابطه استخراج آن آنست که در سطرهای اسمای
تکسیر یافت شود به بینند هرجا که کلمه ازان ده کلمه که انهارا
حروف دعا گفته اند یافت شود مثل آنکه لفظ ان در سطری
آمده باشد منصوب یا مغلوب اسم ازان حاصل سازند بطریقه
که در ضابطه اسم اعظم گفته شد منصوب یا مغلوب که آن اسم
فرشته باشد و یا بدانست که اگر در سطرهای تکسیر حروف دعا نیابند
باشد به بینند که در سطرها کجا دو حرف از یک جنس در پهلوی یکدیگر
آمده اند اگر عمل سعادت باشد بعد ازان دو حرف ۴ حرف را
منصوب بگیرند که آن نام فرشته باشد و اگر عمل نحوست باشد
۴ حرف قبل ازان دو حرف را مغلوب بگیرند که اسم ملکی
باشد و اگر در آخر سطور باشد که ۴ حرف تمام نشود و اسم منصوب
تتمه را از حروف اول سطر بعد ازان بگیرند و اگر حروف اسم
مغلوب در اول سطری باشد و تمام نشود تتمه را از حروف آخر
سطری که قبل ازوست بگیرند تا اسم درست شود و هر اسمی که از
اسماء ملائکه استخراج شود لفظ ائل بآخر او ملحق سازند
فصل ۲۱ در اشاره باستخراج عزیمت وقسم باید
معلوم باشد که عزیمت وقسم که ملائکه اعمال را بان سوگند دهند

استخراج اجزا از ابتداء در حیات زمامهای هر دو باب بباید گرفت
یعنی اگر تکسیر زمام ۹ **بنوع اول** نموده باشند که آغاز از حرف
اول زمام شده باشد و بر قانون معلوم هر اسمی و سطری را زمامی
سازند و طریق **نوع دوم** هر اسمی که زمام شده تکسیر نمایند و
بر عکس این چنانچه مبین شد البته بعدد حروف زمام اول سطرها
بیرون آید و چنین هر سطری را زمام سازند البته در ۴ سطر از
هر زمامی پیدا شده باشد هم **در باب صغیر** چون تکسیر برین وجه
عمل شده باشد حرفهای اول هر چه در هر سطری باشد از هر زمامی
جمع کنند هم از **باب کبیر** و هم از **باب صغیر** بعد از آن

از اینجا بقدر دو فصل
افتاده است

فصل ۲۴

فصل ۲۴ در شرح به تسکین حروف **ابجد** بر کواکب سیاره و تقسیم **منازل** بر کواکب بقول حکمای هند در **بروج اثنا عشر** وان چنان است که از حروف ابجد اغاز نموده هر منزلی را حرفی دهند و ترتیب **منازل و تقسیم** ان بر **بروج** در جدول ثبت میشود

آتش			باد			خاک			آب		
الحمل			الثور			الجوزا			السرطان		
شرطین	بطین	ثریا	ثریا	دبران	هقعه	هقعه	هنعه	ذراع	نثره	طرف	جبهه
ا	ب	ج	ج	د	ه	ه	و	ز	ح	ط	ی
سعد ممزوج	سعد	سعد	ج	نحس	نحس ممزوج سعد	ممزوج	سعد	سعد	ممزوج نحس	ممزوج نحس	ممزوج نحس
الاسد			السنبله			المیزان			العقرب		
جبهه	جبهه	زبره	زبره	صرفه	عوا	سماک	غفر	زبانا	زبانا	زبانا	اکلیل
و	ک	ل	ل	م	ن	س	ع	ف	ف	ص	ق
	سعد	ممزوج سعد		ممزوج نحس	نحس	سعد	ممزوج نحس	نحس		سعد	نحس
القوس			الجدی			الدلو			الحوت		
شوله	نعایم	بلده	ذابح	بلع	سعود	سعود	اخبیه	مقدم	مقدم	موخر	رشا
ق	ر	ش	ت	ث	خ	خ	ذ	ض	ض	ظ	غ
	سعد	نحس	ممزوج سعد	ممزوج نحس	سعد		نحس	سعد		سعد	سعد

وبعض دیگر از ارباب عمل بنا برانکه حکما هر سه برج را به عنصری منصوب داشته وهر منزلی را که بثلث ان حصهٔ برج اتشی باشد ودو ثلث ان حصه برج خاکی تمام ان منزل را به برج خاکی میدهند وثلث منزل ۹ ازان برج اتشی کسر یافته از منزل دیگر میدانند که حصه برج اتشی دیگر باشد که بعد از برج اتشی متقدم بیاید وباقی برین قیاس واین ملاحظه دقیقیت

وبعض تقسیم حروف را بر منازل بوجه دیگر نموده اند وبعضی تقسیم حروف به بروج برین وجه نموده اند که از اول ابجد اغاز نموده هر برج را بترتیب حرفی بدهند ودیگر باره دور نمایند وهر برجی را حرفی دیگر بدهند وچهار حرف دیگر که میماند بچهار برج دهند که اول چهار فصل باشد ومعلوم باشد که ارباب این عمل از برای هر کوکبی ازین هفت کواکب سیاره چهار حرف مقرر داشته اند برین وجه که درین جدول است

زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
اجهب	وزدد	یکشخ	لسشظ	مقذغ	نتصض	عهطق

وبعضی دیگر از کاملان تقسیم حروف ابجد را بر کواکب برین وجه مقرر داشته اند

زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
ابجد	هوزح	طیکل	منسع	فصقر	شتثخ	ذضظغ

وبعض

و بعضی دیگر حروف ابجد ۹ بر افلاک نه گانه تقسیم کرده اند به
ترتیب اعداد یعنی هر یک ۹ حرف دهند و دور نمایند تا حروف
آخر شود آغاز از فلک نهم کرده اند چنانچه افلاک را ۴
حرف میرسد و باقی را هر یک ۳ حرف بدین وجه که نموده میشود

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ایقغ	بکر	جلش	دمت	هنث	وسخ	زعذ	حفض	طصظ

و حکمای هند منازل را بر کواکب بدین وجه تقسیم نموده اند
که هر یک را ۴ رسید جدول منازل بر کواکب اینست

زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	فصل دویم بیستم
ذراع	شرطین	ثریا	هقعه	بطین	زبره	هنعه	در شماره
سماک	صرفه	اکلیل	طرفه	دبران	نعائم	نثره	بتقسیم منازل
بلده	مقلده	جبهه	قلب	عوا	سعود	نثره	و بروج باید
ذابح	شوله	بلع	مؤخر	رخبیه	غفر	رشا	

که معلوم باشد که حکمای هند باعتبار سیر قمر در بروج دوازده گانه
فلک هشتم را که محل ثوابت است بملاحظه صور ثابته به بیست
و هشت منزل تقسیم نموده اند چنانچه هر برجی را ۲ منزل و ثلث
منزل حصه میرسد و هر منزلی را ۴ حرف از حروف ابجد رسید و هر
منزلی که مشترک باشد میان دو برج حرفان منزل نیز مشترک

باشد میان ۲ برج و چنین ثلث منزل و ثلث حرف تقسیم
پذیر نیست در اعمال هر منزلی که کسر او حصه منزلی باشد تمام
آن حرف را بآن منزل دهند پس ضابطه در تقسیم حروف بر منازل
میباشد که آن حمل و سرطان و میزان و جدی است
والله اعلم جدول تقسیم حروف منازل بر بروج اینست

حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
امد	نب	جسم	دعص	هفض	وص	زقط	ح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

فصل ۲۶ در شمار آنکه در هر منزلی از این منازل
۲۸ گانه که طالع یا ماه در آن منزل باشد چه عمل نیکو بود از اعمال
طلسمات و نیرنجات و عددیات باید که معلوم باشد که
آنچه درین فصل مذکور میگردد اکثر از حکیم بلیناس
منقول است و اسامی منازل ۲۸ اینست که نموده میشود

عدد	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴
منازل	شرطین	بطین	ثریا	دبران	هقعه	هنعه	ذراع	نثره	طرف	جبهه	زبره	صرفه	عوا	سماک
منازل	غفر	زبانا	اکلیل	قلب	شوله	نعایم	بلده	ذابح	بلع	سعود	اخبیه	مقدم	مؤخر	رشا
عدد	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸

شرطین که او را ناطح گویند در اول برج حمل است بر صورت مردی
که بیک دست او خنجر است و بدست دیگر سری و شکل او سرخ است و
کوکب او مریخ است و ملک او حمائیل و رمز نموده اند که دختر علقمه
است چون این منزل طالع باشد در ساعت اول روز سه شنبه قمر در
عقرب نیک دانسته اند عمل بسیط بر اعدا که چنین اعداد حروف جملی را
۲ در ۳ وضع نمایند و دفن کنند بشرا لمیطی رگفته خواهد شد
قلع ان عدو شود و بر کنده گردد بی شک بطین بر صورت
زنی است که در میان هر دو دست او ولایت و چون این منزل
طالع گردد در روز سه شنبه که قمر در برج یکی از دو خانه زهره باشد
و متصل باشد بیکی از سعدین نیک باشد عمل نیرنجات و قبول و
مهربانی و اطاعت و دخول بر اکابر و کتابت و عمل عطف و
مهربانی ۹ در ساعت زهره بر بیضه نویسد و با تش نماید معید
باشد ثریا کوکب اوی زهره است و در وی عمل نیرنجات
محبت و قبول نیکو داشته اند دبران بر صورت ادمی است
از برای عمل بغض و فرقت و قلع و بر کندن نیکو باشد کاهی که
قمر در همین منزل باشد در کمی نور و متصل باشد بیکی از دو نحس
یعنی زحل و مریخ بنظر قران و تربیع در یکی از دو خانه زحل

منزل **هقعه** نیک است در وی عمل خیر و نیکی **هقعه** و آن
صورت پنج کوکب است هر گاه قمر درین منزل باشد نیک است
عمل نیرنجات و قبول و عطف که نوشته شود آن بر پارچهٔ حریر
سبز بنام هر که خواهد و بر درختی بیاویزد که باد از حرکت دهد
و مناسب است عقد مردی نمودن **ذراع** هر گاه قمر درین منزل
باشد نیرنجات و قبول و عطف را خوب است **نثره**
صورت او کردست و کوکب او عطارد است بوقت طلوع این
منزل چنین قمر در یکی از دو خانهٔ عطارد باشد و متصل بیکی از دو سعد
باشد نیکو بود عمل نیرنجات و قبول و تسهیل امور بشرطی که در وقت
عمل عطارد در تحت الشعاع نباشد **طرفه** صورت دو کوکب است
در سرطان هر گاه که این منزل طالع باشد و قمر در یکی از دو خانهٔ
مریخ باشد متصل بعطارد بنظر تسدیس یا تثلیث نیکو بود عمل
نیرنجات عطف و عملی که از برای عقد شهوت باشد یا عقد
نوم یا عملی که از برای سقایان و حمالان یا ملاحان باشد نوان
نمود **جبهه** صورت چهار کوکب است در برج اسد چنین قمر در ان
منزل باشد نیک است عمل نیرنجات و قبول و طاعت و دخول
بر ملوک و اکابر و عقد مردی **زبره** دو صورت است در اسد

جبهه قمر

چون قمر درین منزل آید نیکو باشد عمل از برای اصحاب تجار و از
برای شر بنی ادم در شرف شمس و مشتری **صرفه** یکصورت است
در اسد درین منزل نیک عمل نیرنجات بشرط آنکه مشتری در سرطان
باشد **عوا** قمر درین منزل نیکست از برای نیرنجات و قبول
و عطف و عقد اللسان **سماك** در روز جمعه که ماه درین منزل
باشد نیکست عمل نیرنجات بر عطف و تصرف در ساعت
زهره و بعضی گفته اند که از برای بغض نیکست **غفر** سه صورت
است در میزان کاهی که این منزل طالع باشد و ماه در یکی از دو
خانه زهره بود و متصل بیکی از سعود در اول ساعت روز جمعه
نیک باشد عمل نیرنجات عطف و طاعت و عقد شهوت
و عقد نوم **زبانا** صورت دو کوکب است بر دو کفه میزان یکی در
کفه جنوبی و یکی در شمالی ماه درین منزل نیکو باشد عمل نیرنجات
بطلان سحر و نفرت بر اعدا و بغض و عداوت و عقد اللسان
و نوم **اکلیل** ۳ شش صورت است در برج عقرب نیک از برای
عمل بغض و عقد مردم و نوم و از برای عمل اصحاب صحرا و بستان
و مانند آن **قلب** ماه درین منزل نیکست نیرنجات و کشف اسرار
و اظهار خفیه و آشکارا کردن جنی **شوله** بر نیش عقرب است

ماه درین منزل نیکوست عمل نیرنجات جماع و عطف و نقض که بر سجنه نوشته شود بنام هر کس که خواهد نعایم هشت کوکب دروی عمل نیرنجات و قبول عطف والفت بلده موضعی است خالی نیکست عمل نیرنجات و عطف و بهلت ذابح دو صورت است بر چه شاخ جدی نیکست عمل نصرت و ظفر و عمل لشکر وارباب سلاح بلع دو صورت است ماه در این منزل نیکست عمل نیرنجات برای تهیج و محبت و خلق و استعمال النور سعود دروی نیکست عمل نیرنجات عطف و جلب و کشیدن رزق و عقد النوم و مردی و محبت و پیوندها و کشش کارها اخبیه چهار صورت است دروی نیکست عمل نیرنجات کیمیا و طلسمات و کشادن عقد رجل و عقد نوم و اطلاع بر امور پوشیده مقدم چهار صورت است در برج حوت دروی نیکست عمل نیرنجات عطف و قبول طاعت موخر دو صورت است دروی نیکست عمل نیرنجات عطف و قبول و عمل بیماری کند رشا که او را بطن الحوت گویند هشت کوکب است و ماه درین منزل نیک میباشد عمل از برای تجارت بری باشد و از برای کسی که در کشتی نشسته باشد و از خواص این منزل

در عمل حفظ نفس است از غرق شدن و افتادن والله اعلم
فصل ۲۷ در اشاره فرق میانه سحر و نیرنجات و
طلسمات و طریق متین حکما باید که معلوم باشد که مقرر حکما
اینست که سبب پیدا شدن علم غرایب درین عالم بر سبیل
اجمال ۳ چیز است اول هیئات نفسانیه بعضی اشخاص
چنانچه ظاهر است که گاهی در نفس صورت مرغوب در می آید

مرغوب پنهان کرده شده

در منام یعنی مجری بول و منی و حرارتی پیدا شود و از آن
حرارت بخاری پدید میگردد و ازین بخار باد پیدا میشود که آلت
مردی را بر میگرداند و قایم میشود و ظاهر که سبب ظهور این
حاجت تصور آن نفس است نه از کیفیات عناصر و اگر نه
دایمی بودی پس سحر ازین قبیل است چه امری غریب در
عالم بظهور آید بسبب هیئات و کیفیت که در نفس شخص
پیدا میگردد دوم چیزی سبب ظهور غرایب پیدا میگردد
در خواص اجسام عنصریات مثل ربودن مقناطیس آهن را
و نیرنجات ازین قبیل است که سیمیا شعبه از آن است
سیم از اسباب ظهور غرایب یکی از دو چیز است اول قوه
جذبات آسمانی که واقع باشد میان اجرام سماوی و اجسام

ارضی و مخصوص باشد بهیأتی و وضع مخصوص که فلک را
شود مثل ظهور اثار فصول چهارگانه دوم قوتی چند است
که واقع باشد میان اجسام و میان قوتهای نفوس ارضیه
و مخصوص باشد باحوال فعلیه و انفعالیه و طلسمات ازین
قبیل است و تحقیق این سخن در فصل ۲۶ بیان شود اگر
صاحب توفیق نیکو تامل نماید شاید که چهره کشاید پس
فرق میان نیرنجات و طلسمات و سحر آن باشد که نیرنجات
از تاثیر خواص اجسام عنصریه است و طلسمات از امیختن
قوتهای اثر کنندهٔ که پوشیده است با قوتهای نفسانی که در
زمین باشد و سحر از کیفیتی چند است که در نفس شخص
پیدا شده باشد **فصل ۲۶** در اشاره بنکتهٔ چند
که دانستن آن اصل کلی است در معرفت حقیقت تکثیر
و درین فصل بسی از اسرار مندرج است باید دانست
که مقرر عقلا اینست که واجب است که بان فایده رساند
و فایده گیرند پیوستگی روحانی و یکتایی عقلی باشد و این نیز
مقرر ایشان است که هر چیز که پیدا میشود او را اسباب
و شرایطی معین است و بعضی از اسباب پوشیده میباشد

ازانجا

از نظر حس چنانچه اسباب آسمانی و این نیز مقرر حکماست
که هیچ سببی از اسباب آسمانی نیست که از باطن آدمی باد
راهی گشاده نیست بلکه میان هر سببی و انسانی را علاقه‌ای هست
که بآن طریقه فایده رسانیده و فایده گرفتن بظهور می آید
و این نیز مقرر حکما و عقلاست که همچنانچه اسباب آسمانی
غیبی بآن علاقه ایراد میکنند در نفس آدمی و پس از آن اثر
قبول میگردد نفس انسانی نیز بهمان علاقه اثر میکند در
اسباب آسمانی و آسمانی در اسباب نیز از آن نفس آدمی اثر
میکند و معنی اثر کردن انسانی در اسباب آسمانی فرموده
اند که سبب آنست که نفس را چیزی چند حاصل شده باشد که او را
مجرد گردانیده باشد از علایق نفسانی و آماده شده که اثر
قبول کند از مبادی و اسباب بعد از آن فایض شود بر
حس نفسانی از اسباب هر چیزی را که خواهد بطریق وجوب
که هیچ تخلف نباشد پس هرگاه که طالب بشرایط طلب چنانکه
گفته خواهد شد توجه نماید بمطلوب پس ملکی که موکل حصول
باین مطلوب باشد سعی میسازد و جد آدمی را میانگیزاند
در جمع اسباب تا مطلوب حاصل شود و این علم تسخیر کفیل است

تا بکه پیدا میسازد اسبابی را که برمیانگیزد و لبسبی میرساند

طالب سوی مطلوب **فصل ۲۹**

چون گفته شد که هر مطلوبی را ملکی موکل است باید که معلوم

باشد که مقرر عقلا انستکه هر عملی که از انسان صادر میشود خواه

قولی باشد یا فعلی اثرا صورتی است که بحس ظاهر درک ان

نمیتوان کرد چنانکه افلاطون الهی فرموده که هر قولی و عملی

صالحی که از بنی ادم صادر میشود از ان ملکی پیدا میشود یعنی

صورت نیکی که مناسب ان قول یا عمل باشد و آن هیات

ملکی هر روز از برای او استغفار میکند یعنی فرح میرساند

و اگر قولی و فعل بدی صادر شود از ان شیطانی پیدا میشود

یعنی صورت بدی متمثل میگردد که هر روز او را ایزا

میکند یعنی او را مضرت میرساند و از اسرار این سخنها

بسیار از مشکلات و متشابهات قرانی بر متامل دانا

مکشوف و ظاهر میگردد **تنبیه** و باید که معلوم باشد

که عالمان و عاملان تحمل این فن فرموده اند که تکبیر لفظی

و خطی باشد که مذکور شد و تکبیر معنوی میباشد اما تکبیر

معنوی بغایت مشکل است و ان موقوف است بمراتب معنوی

ومراد بمراتب معنویه آنست که نفس مستعد وفایده گیرنده
را یا موافقت باجیلی باشد بانچه سبب حصول مطلوب باشد یا
مباشرت امری نماید که باعث سبب حاصل شدن مطلوب
باشد ومباشرت آنستکه جمیع اسباب سو پیوستگی هست بمود ولی
یعنی بمبدئی وباطن مفید یعنی فایده رسانندهٔ وآنچه مطلوب است
او را پیوستگی هست بعالم مبادی نفس مستفید وطالب خود را
متصل گردانند بباطن مطلوب یا آنکه توجه کند بآنچه باطن
مطلوب توجه کرده است بآن قوة اثر گستردی یا بکید کا منجیه
شوند چنانچه بکیجو کردند ودرین باب سخن بسیار دارند
از ادراک معلوم نمیتوان کرد باخلاق معلوم میشود اگر توفیق باشد

تمت علی ید اقل الحاج عبد المجید ابن محمد علی فلسفه ۱۲۹۵

الحاج عبد المجید ابن محمد علی

بیت — بیت

سر عشق قابل هر نااهل نیست — ره رو عشقست ره جاهل نیست

هر که را اسرار حق آموختند — مهر کردند و دهانش دوختند

سالکان را سیر از ملکی — نیست بیرون جز حقیقت ذات پیر

راه بیرون تا بحق پیوسته است — ورنه از راه بگم شد ناخدا

زاهد اسرار عشق را تو چه — سالکان را عشق باید نه چه

اینکه می‌جویی بیا در کنج عشق — سالها استاده شد در کنج حق

تا فنا نشد سالها را فی برنج — کی نصیب شد بهر تن گنج

طالبا از جان و دل ای راه رو — این نصیحت را ز من بشنو

تا نگردی غافل از یاد کردگار — تا نشدی اندر دو عالم رستگار

که شدی را خاص بود راه عشق — محمد سیاح ...

المستعلی به سیاح ...

۱۲۳۵

در بیان دانستن وضع جفر بسم الله الرحمن الرحیم وکیفیت سؤال وقاعدهٔ جواب بمهارت کامل از صفحات

بدانکه جفر در لغت پوست بزغاله است ودر اصطلاح علمای اهل حق دانستن

استخراج امور احوال عالم وادم است از جزویات بتدریج زمان وطاقت

انسان ووضع در لغت نهادن بود ودر اصطلاح علما واهل جفر عبارت

است از ثبت ابجد هوز الی ضظغ که ۲۸ حرف است که برای هر حرفی

۲۸ صفحه است وهر صفحه ۲۸ سطر است وهر سطری ۲۸ خانه وهر خانه ۴

حرف بروجهی که جمیل ابجد حاصل شود ومجموع تمام صفحات جفر ۷۸۴

باشد پس بدانکه اقلیم گویند ویک حرف از حروف ابجد را خواهند

که مجموع ۲۸ باشد وشهر گویند وصفحه خواهند از صفحات یک اقلیم و

محله گویند ویک سطر خواهند از سطور یکصفحه وخانه گویند ویک خانه خواهند

از خانهای یکسطر ودر خانهٔ اولین جفر ۴ الف باشد ودر خانهٔ اخرین

۴ غین ودر ثبت کردن حروفات احتیاط تمام باید کردن که غلط

ثبت نشود وهر حرفی که نقطه داشته باشد میباید نهاد وبخشنود دل و توجه

تمام درین امر شروع کند در خلوتی تا تفرقه خواطر نشود وقاعدهٔ جفر جامع اینست

اااا ب ااا ج ااا د اااا ه اااا و ااا ز ااا ح ااا ط اااا ی

اااا ک اااا ل ااا م ااا ن اااا س ااا ع اااا ف اااا

ص ااا ق اااا ر ااا ش ااا ت ااا ث ااا خ اااا ذ ااا ض ااا

ظ ااا غ غ غ غ واگر اسمی از اسماء الله تعالی در جفر جامع بنولیسید هرگاه اسم

سه حرفی باشد از ان اسم یکحرف اول را در اول چهار حرف ابجد خانه اول

بنولیسید بترتیب واگر آن اسم چهار حرفی باشد دو حرف اول ان اسم را

در خانه اول نوشته چنانکه گفتیم نوشته تمام کند واسم پنج حرفی وشش حرفی

باشد سه حرف از اول ان اسم در اول خانها نولیسید پس هر یک اسمی که مراد باشد

مثل اسم شخص طالب علی سه حرفست و محمد چهار حرفست و محمود

پنج حرفست و سلیمان شش حرف و ابراهیم هفت حرفست

ودرین سه مثال مینماییم اسم علی ع اا ع اب ع اج ع اد

اسم محمد مح اا مح اب مح اج مح اد واگر خواهد

که آیه از آیهای قران در جفر جامع بنولیسی بباید که آیه کریمه ۲۸

حرف باشد که هر حرفی را از اول خانه تا اخر سطر حرف بیست وهشتم

تمام شود ودر اول هر خانه از بیست وهشت خانه ابتدا کرده از حروف

آیه بترتیب نماید مثال آیه کریمه فالله خیر حافظا وهو ارحم الراحمین

۲۸ حرفست برین وجه بنولیسید ف ااا ا اب ل اج

ل اد ه اه خ او ی از ر اح ح اط ا ای

ف اک ظ ال ا ام و ان ه اس و اع ا اف

راص

ساص حااق مااد اااش لاات واات ااخ

خانه ۲۸ جفر این بود سطر اول نااغ یااط مااض عااذ

جامع شریف بعد از این خانهٔ دوم که خواهند بنویسند حرف دوم آیه کریمه

که حروف الف بیت در خانه اضافه کرده بنویسند باین طریق که تا بطول

عرض آیه کریمه نوشته شده باشد بترتیب حروف کلام آیه وقس علی هذا

هر مراد و مطلبی و هر مقصدی که خواهی مناسب مطلب هر آیه که هیبت و هشت

حرف باشد یا هر اسم مناسبی که مضمون مطلب باشد بوجه مشروع بنویسید

فاما اهتمام تمام و توجه کلی کنند تا غلط نباشد چرا که اگر یک حرف غلط

افتد یا مکرر شود یا منفصل باشد زحمت عبث کشیده باشد عصمنی

الله تعالی و ایاکم من نومة الغافلین در بیان دانستن احوال و بیرون آوردن

مقصود و کل حروف از وضع جفر جامع بر نهج و طریق مرتضوی علیه السلام

مقدمه آنچه در استخراج احوال مهم است قاعده اینست که چون از وضع

یکصفحه یا دو صفحه که احوال مجهول به معلوم کنند حروفات ملفوظی

و مکتوبی و مسروری از آن صفحات برین وجه بیرون آورند و جدا

جدا وضع کنند بدانکه حروفات ملفوظی سه حرفی خوانند و آنها

۱۳ حرفند الف و جیم و دال و ذال و سین و شین و صاد و

ضاد و عین و غین و قاف و کاف و لام و مکتوبی را نیز حرفی

خوانند و آن سه حرفست که اول و آخرش یکی میشود مثل
میم و نون و واو و حروف مسروری ۹ حرفی گویند و آن ۱۲ حرفست
با و تا و ثا و حا و خا و را و زا و طا و ظا و فا و ها و یا پس
بدانکه حرف اول را در اصطلاح علماء جفریه زُبُر گویند و باقی را بینات
و در حروفات ملفوظی دو حرف بینات است ولی آخرش مثل حرف
زُبُر است و بینات مسروری را اعتبار نیست قاعده بدانکه چند حروفات
را استخراج کردند هر قسم ۹ جدا جدا وضع کردند چنین خواهند که ترکیب کنند
از حروفات هر سه قسم چهار چهار طرح کنند و حرف چهارم ۹ بگیرند
تا هر سه قسم تمام شود و اگر یکقسم باقی بماند اعتبار نکنند که او را اعتبار نیست
اول از سه قسم ملفوظی گیرند دوم از قسم مکتوبی سوم از قسم مسروری
بگیرند و ترکیب کنند و جایی ثبت کنند و اعراب کنند و بخوانند و اعراب
چنان کنند که بعد ذکر شود و مجهول خود ۹ معلوم کنند و این قاعده را مکتوبی
خوانند و اعراب حروفات ۹ برین وجه بطریق مرتفوری کنند بدانکه
حروف تهجی ۷ حرف مفتوحست و آن اینست ا و ی ل م ن ع و
هفت حرف مکسورست ه ر ش ث ذ ض ظ و هفت حرف مضمومست
ج ذ ک س ق ث ح و هفت حرف مجزومست ب د خ ط غ ض ی
بدانکه از ابتدای صفحه تا موضع اسم احوال ماضی باشد و از موضع اسم از حال

و ما اخفی

تا آخر صفحه

از سه قبل خوانند میباید که نیکو بحروف ترکیبات نظر کند بجمعیت
و حضور باطن تا غیبیات از عالم غیب چهره کشایند و هرچه فرمایند و
آنچه پرده کشایند هرچه گویند بهوش عقل و ادراک دریابند و فیض
یابند و سابقاً اشاره باین معنی رمز شده فافهم و در خلا و ملا پاک و
صاف باشند و لبط و خیر و شر آنچه از عالم غیب روی نماید پوشیده و پنهان
ندارند و صادق باشند والله اعلم در بیان اسرار رموز جفر اما
بعد این مختصریست در علم جفر از برای تیسیر طالبان
خواطر و سالکان وادی حیرت چنین شخصی مداومت نماید در تعریم و
حدیث اسرار اسماء الله تعالی اشاره باسماء خاصه هر حرفی باشند یا
از اسماء بشر یا حیوانات یا جمادات چنین یکی ۹ عشق غالب آید
از اجناس مذکور سهم آن مطلب ۹ بکثرت تکرار و تطهیر ظاهر و تنزیه
باطن زود مسخر تواند کرد و ممارست و استحضار جفر جامع لازم چراکه
هر شخصی که مطلوب این طالب است از جفر اعظم که عبارت الزام
اوست خواص غیر از آن نخواهد بود و جفر از روی اصطلاح مشهور آنکه گویند
که آفاق عبارت از آن است از ما سوی الله و بعضی از اولیا گفته اند که
جفر عبارت از کلمات تهجی باشد چراکه در ذات او ستر اسماء و صفات
مکنون است و این کلمات که در آن مجمل بالقوه است مبین اسرار

غیب است د موجودات بان محتاج‌اند و حدیث علیکم بالسواد الاعظم
که سلطان الانبیاء علیه افضل الصلوات والتسلیمات فرموده است
اشاره بهجی حضرت چرا که سواد اعظم از وی بیرون نیست و قرینه برین
معنی آنکه فرموده‌اند سواد و سواد که سیاهی است صفت ذات ایشان است

ودیگر آنکه آب حیوة که خضر ع در سیاهی و ظلمات یافت جزویست از جفر
جامع و آب حیوة فرمود و آب مضاف بحیوة کرد و مضروف ظلمت شد
پس حیوة روح باشد و روح در سواد بکلمات حروف تهجی نطق است پس
در ابتدای هر علمی روحی است همچنانکه در سواد نطقیست که آن روح است
که حیوة دوم است و در سواد دست نطقی دیگر هست که حیوة سیم است
و همچنین تا آخر حروف تهجی پس حروف سواد اعظم است باین معنی
باشند که هرچه طلب کنی ازان بیابی از ملک و فلک و عرش تا فرش فافهم

تنبیه اگر کسی طالب اسمی باشد و میخواهد که او را مسخر خود
گرداند رجوع کند بر باب صغیر جفر اعظم وان اینست اب ت
ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق
ک ل م ن و ه ی پس بنگر این اسم در باب چندم است در کلمات
تاج است یا در کلمات حربه یا در کلمات عمود یا در کلمات کرسی و کلمات
تاج این حروف است اج ز ش ظ ق ن و کلمات حربه این است

ب ح ز ص ع ك ق وكلمات عمود این هفت حرف است ت خ
ز ض غ ل ه وكلمات كرسی این هفت حرف است ث ذ س ط
ن م ی و هرچه كلمه تاج است ملیكه آتشی اند و هرچه كلمات حربه است
ملیكه هوائی است و هرچه كلمات عمود است ملیكه آبی است و هرچه كلمات
كرسی اند ملیكه ترابی است و ملیكه تاج تملك مالك ملك فوق الاعناق اند
كه ردی و سر محجوب است اعضای رئیسه ایشان تعلق دارند و ملیكه حربه
تملك مالك ملك كتفین واصابعین و فخذین و یدین محجوبند و آنچه
ملیكه عمودند ملك مالك ملك تحت العنق اند و فوق سره محجوبند و آنچه
ملیكه كرسی اند ملك مالك ملك تحت السره الی اصابع الرجلین اند مثلا
اگر كسی خواهد كه حجة الله را تسخیر كند و ماموره امر خود گرداند در جفر نظر
كند و ببیند كه حرف ح حجة الاسلام در جیذم جفر است از چهار باب
كبر جفر اعظم كه هر بابی تعلق بعنصری خاص و ملكی داشته باشد پس نظر
كن كه این حرف از كدام است بدانكه ح حجة اسم از ملیكه حربه است كه دست
اوست و حرف ج این اسم از ملیكه تاج است كه ردای اوست و حرف
ت او از ملیكه عمود است كه صدر اوست و الف از ملیكه تاج كه دل
اوست و لام او از ملیكه عمود است و ه او هم از ملیكه عمود است و او
از جفر كبیر استخراج گشته باین طریق كه از ح حجة الله تا جیم او ح ج د

ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و هـ لا ی ا ب ت

ث ج وازجیم حجة الله تا حرف ت او ج ح خ د ذ ر ز س ش ص

ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و هـ لا ی ا ب ت ث وازت

حجة الله تا الف او ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق

ک ل م ن و هـ لا ی ا ب ت وازالف حجة الله تا ل او بنویسد ا ب

ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن د

هـ لا ی وازلام حجة الله تا هـ او لام و میم و نون را هم بنویسد واز ه

حجة الله تا ج او بنویسد هـ لا ی ا ب ت ث ج ح وبه بیند که چند زمام

است و هر زمامی چند ملکه است وصدر زمام ملیکه تا جیم است یا ملیکه

حربه وازجیم تا ج همه لشکر حربه و معاون او بیند پس متعدد کردیم

بودند بعضی موکل تا ج و بعضی موکل حربه و بعضی از عمود پس انها را هر یک

بیک اسم قسم بده که چنین ح در صدر است به اجانی که در اول اسماء الله

باشد قسم باید داد مثل حی و فتاح حلیم و حکیم و غیرهم باین عبارت

که الهی بحق ح اسم حی و فتاح و حلیم و حکیم و باقی ان اسمی که اولش

حرف ح باشد بگوید و بعد بگوید یا ملک ملک حربه که ملک اول را که

ملک حربه است بفلان حاجت من بکارد همچنین ملیکه از و میخواه تا تمام

بیست و هشت حرف یعنی بعد از حرف حا حرف خا هم گوید وان از ملیکه

عمود است که

عمودات بگوید یارب بحق حی حق یا مالک ملک عمود که تو ملک عمود
بفلان حاجت من بکار رهیمه چنین تا باخر در نام دوم صدر جیم است و از
ج تا حرف ث همه لشکر و معاون اویند بعضی حربه و بعضی مالک عمود
و بعضی مالک کرسی و بعضی مالک تاج والله اعلم شرح بعضی از خواص
اسما و حروف متعلق عادلشاه بموقف عرض طالبان تحقیق رموز
اسرار ربانی میرساند که حروفات من حیث الاجمال تعلق بسیصد و شصت
و پنج شبانه روز ایام یکسال دارند چنانچه تقریر باید که هر سیزده
شبانه روز تعلق بیک حرف داشته باشد و این تقسیم را بعضی بطریق
طبایع قرار داده اند و بعضی بغیر طبایع در ترتیب ابجدی باشد یا ابتثی
یا ایقغ و ان طریقه که بقرار طبایع قسمت ۴ درست داشته اند حروف
ناری و هوائی را بفصل ربیع و فصل صیف داده اند و حروف مائی
و ترابی را بفصل خریف و شتا داده اند و بهر تقدیر در هر سیزده
شبانروز در سلطنت یک حرف از حروف میرسد و در تسخیر روحانیات
اسماء الهی و غیر ذلک در هر سیزده شبانروز اسمی از اسماء الهی با کلمه از
کلمات مقصود که حرف اول ان مخصوص آن ایام باشد آن ذکر کنند با عبادات
مقرون است و این نکته میباشد که بهتر دانان از انجمله مخفی میدارند از
غیر اهل و بعضی گفته اند که حروف آخر اسم با آخر کلمه میباید که حرفی

باشد که بایام مقرر تعلق داشته باشد و بعضی ملاحظه حرف اول و حرف آخر
هر دو نموده اند و به ترتیب حروفات اسماء الهی را چنین قرار داده اند
که شامل هر حرف شق است هم مفتاح اول هم مغلاق آخر و آن اسما را
باین ترتیب مؤلف مرقوم میکرداند اول آن اسما تعلق بحرف الف
دارد ابدیت الله المرتجی ب بدیع الوهاب ج جبار العارج د دیان العباد
ه هو الله و ودود العقو ز زکی العزیز ح حی الفتاح ط طاهر المهدی
یقظان الحی ک کافی المهالک ل لطیف الکفیل م منان الرحیم
ن نور الرحمن س سبوح القدوس ع عظیم الرفیع ف فتاح العطوف
ص صانع الخالص ق قادر الحق ر رب الکبیر ش شدید البطش ت
تواب المقیت ث ثابت المغیث خ خالق الفتاح ذ ذاری المعاد
ض ضار الخافض ظ طاهر الحفیظ غ غنی السابق لا لا اله الا
هو العلی الاعلا و اگر احیانا از اول ماه معین که البته ۲۹ روز باشد و
بسی نرسد در همان ماه هر روز اسرار اسماء الهی بقاعده ترتیب ابجدی
مقرر داشته بجمل معین بخواند باعث فواید بسیار است و این یک قاعده
ایست از قواعد ذکر و اگر بقاعده منازل قمر اسماء مقرر دارند
بنوعیکه ماه در هر منزلی که باشد حرف آن منزل منظور داشته اسمی
که حرف اولش همان حرف باشد ذکر کنند باعث حصول مقصود

جمله

است

است و بجهة هر مقصودی جزوی و کلی مقید خواهد بود و شرح این قواعد
که ذکر رفت از حیز تحریر و تقریر بیرون است پس تا کسی بواجبی از روی شروطی
که مقرر داشته اند متوجه خواندن اسما نشود علم او بیقین نخواهد رسید بلکه
اگر علم الیقین او حاصل باشد و توجه کند و عملش البته علم بعین مطلب
نخواهد انجامید پس عامل آگاه میباید که از روی احتیاط متوجه اذکار شده بحضور
لایق بکار دارد و بصوم و ترک اکل حیوانی عادت و داب خود کرده بملاحظه
حال کواکب نیرین و سعادت ایشان و بودن قمر در منزل معین که حرف اول
اسمی یا ذکری که خواهد خواند بآن منزل متعلق باشد بخواند مشغول شود
ظاهر آینه بعضی از خواص بر او روشن گردد **پس باید که** چه اسرار در ضمن
هر یک تعبیه است و بیقین داند که در تحت هر لفظی چه شخصی از روحانیات
علوی یا سفلی تعبیه است **ابیات** ای عیانی چه خواستی بدعا نصرت
پادشاه را ز خدا بهر تاکید استجابت آن نطق تیغش و ان یکاد بخوان
بل طلسمی ببار ازین آیه که شود بهر حفظ پیرایه نقطه‌اش آیه زانکه تکبیر
با اضافات حیطه تکبیر تا کند دفع چشم زخم حسود از شهنشاه عاقبت
محمود حصنی از چهار حد بر ار بند راهش از شش جهت بر اعدا بند
رقمش بهر چاره بنگار که درین نکته است از اسرار سر تسهیم الله ودود ولی
هست در این رقم نقش و حلیه **و ان یکاد** الذین تا للعالمین بحیطه التکبیر

عدد ۴۷۹۶

در او ر و طلسم کن باین وجه و الله بهیدی من یشاء این حروفات مرکب است

تا دانی جهت حفظ ع ل ی م ع ا د ل شاه این صدف بزرگو هر شرف است

کو هر مدعا درین صدف است و حروفات ابجدی به ترتیب در حوالی این

طلسم رقم باید کشید و طلسم مشروح این است والسلام

شرح نود و نه نام از خواص اسماء الله

بر ضمیر مهر تنویر مخفی نماند که بعض استادان چنین گفته اند که هرگاه شخصی

جهت ترقیات صوری و معنوی عدد اسم خود به ابجد جمل معین کرده

نود و نه ازان بطرح برود پس اگر عدد قابل طرح زیاده از یکمرتبه نود

و نه مرتبه باشد طرح میکرده باشد تا وقتی که بعد از طرح نود و نه بماند یا کمتر

و اگر عدد در اصل قابل طرح نود و نه نباشد همان عددی که باشد منظور

اسماء نود و نه نام الهی رجوع کند و شماره اسم میکرده باشد تا باسمی

منتهی گردد آن اسم را بجمل معین اسم خود یا بعدد جمل اسم مذکور

یا بعد از نود و نه یعنی چنانکه اول نود و نه نود و نه بطرح رفته آنچه باقی

مانده از نود و نه بعد باقی اسمی بدست آورده پس بهمان عدد

همین اسم را باید بخواند که این یک ضابطه خواندن اسم است

که مدعا حاصل میشود و اگر اتفاق افتد که حرف دوم اسم

الهی همان حرف اول اسم شخص باشد زهی سعادت صاحب اسم

باشد و اگر

باشد و اگر احیانا عدد بابسمی رسد که مناسب مطلوب نباشد یعنی معنی
اسم دلالت بر مطلب ندارد باید عدد اسم مادر خود را داخل عدد اسم خود
کرده بعد از طرح ملاحظه کند تا باسمی رسد که در معنی مناسب حصول مطلب
باشد و اگر باین عدد نیز صورت نبندد عدد اسم پدر ۹ داخل اسم خود
کند تا باعداد اسم مادر برسد بابسم والا عدد اسم مادر را بیرون کرده
حساب کند تا بمطلب رسد و اگر احیانا از ینهم صورت نبندد در مجموع
عدد اسم خود و مادر و پدر را جمع کرده بعد از طرح عمل کند البته بیکی از ین اقسام
مقصود وقوع خواهد یافت والا ترک ۹ اولی و انسب دانند و بعد از ان
که اسم را یافت در هنگامی که قمر مسعود و زاید النور شده و در منزلی بوده
باشد که ان منزل به برج مطلب تعلق داشته باشد یعنی چون برج طالع خود
باشهر دانستی جمیع مطالب در برج طالع نباشد هر برجی مطلبی و مدعائی
دارد در برج مدعا را که قمر دران منزل باشد اسم را تکسیر تام کرده با خود
دارد و بخواندن اسم مشغول شود که فایده اش تام است نوعی دیگر
بجهة هر مقصودی که باشد عدد ان مقصود را باید دید که چند عدد است
و طرح از ان اگر ممکن باشد باید کرد و بعد از ان طرح بابسمی که برسد
ان اسم را باید خواند بعد د لفظ مدعا یعنی عدد حروف ان مدعا ۹
شماره کرده بان عدد بخواند و اگر احیانا درین صورت عدد بابسمی رسد

که مناسب فعل مطلوب نباشد در لفظ اندکی تغییر دهد تا موافق آید بشرط آنکه
آن لفظ را عدد گرفته وان عدد را در لوح مربعی موفق دارد بعد تکسیر
و با خود دارد که مؤثر است جهت انموذج مثالی بیاوریم فرضاً
اسم شخصی علی باشد عدد او ۱۱۰ است بعد از طرح نود و نه ۱۱ باقی میماند
واز شماره اسما ۹۹ گانه باسم متکبر میرسد واین اسمیست لایق
امور سلطنت و کامگاری فذکرش صاحب این منصب باشد فوایدش
بسیار است و معلوم است و حرف اول اسم حرف میم است و متعلق
بمنزل عوا از منازل قمر پس هنگامی که قمر درین منزل باشد بشرط سعادت
حال و تزاید نور قمر اسم متکبر را تکسیر تمام باید کرد که با خود دارند
و بخور بکار داشته بذکر اسم مشغول شوند که مدعا حاصل میشود و جهت
مطالب باین دستور اسم پیدا کرده عمل کنند و اگر مودت باشد یا غیر
آن بر هر تقدیر اگر عدد مدعا فرضا دولت و یک باشد بعد از طرح
سه باقی میماند و باسم رحیم میرسد که مناسب فعل مطلوب است
پس عدد دولت و یک را در مربع میباید نهاد و تکسیر اسم رحیم
کرده با خود دارد بشرایطی که مذکور شد و بذکر اسم مشغول شود
واگر احیاناً احتیاج باسماء اربعین یعنی از چهل اسم باشد که مشهور
و معروف است باید همه جا از عدد مدعا چهل چهل بطرح میرفته باشند

بعد از طرح

۱۸۷

وبعد از طرح بهر اسمی که برسد آن اسم را عدد گرفته در مربع موفق
داشته بساعت سعد با خود دارد و بذکر اسم مشغول شوند و تمام اسامی
گذشته که ذکر کردیم باین دستور باشد که بنمائیم در اسم متکبر و
کلمات تکسیر اسم پنج حرفی بعدد حروف و کلمات
اسم چهار حرفی که رسد کلماتش تمام است لیکن
چون عرض انموزج بود بهمین اکتفا رفته میرود
زیرا که عرض کلی از تکسیرات حصول ۲۴ کلمه
غیر مکرر است که در کون ساعات شبانه روز بی
خوانده شود در حاجات اجابت کنند و این
اشراف تکسیرات است که همه جا از سطور اول
اسم مذکور بنمایند و کلمات این تکسیر در طول
باید نوشته نه در عرض و تکسیر اسم چهار حرفی
باین طریق است ر ح ی م ر ح ی م ر ح ی م
ر ح ی م ح ی م ر ح ی م ر ح ی م ر
م ر ح ی ی م ر ح م ر ح ی
ح ی م ر م ر ح ی ی م ر ح
ی م ر ح ر ح ی م ر ح ی م

۱ ۲ ۳ ۴ ۵
م ت ک ب ر
۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰
ب ر م ت ک
ت ک ب ر م
ک ب ر م ت
ر م ت ک ب
ب ر م ت ک
ک ب ر م ت
~~۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵~~
ر م ت ک ب
۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵
م ت ک ب ر
۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰
ک ب ر م ت
ر م ت ک ب
ب ر م ت ک
ت ک ب ر م
ک ب ر م ت
ب ر م ت ک
ت ک ب ر م
۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵
م ت ک ب ر
۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰
ب ر م ت ک
ر م ت ک ب
ک ب ر م ت
ت ک ب ر م

۲۴۲۳۲۳۲۲۲۱

دح ی م م اح ی ی م مح ی م مح ی م مح

م اح ی م مح ی م اح ی ح ی م ما ح ی م ما

ح ی م ما م مح ی ح ی م ما شوذ مبیکه

در شرح رموزاتی که مطابق اسم باشد بدزوه عرض همایان میرساند که
اسم سامی ونام نامی نواب خاقانی کشورستانی علی است وعدد جملی این
اسم ۱۱۰ است وصد وده را که در سه حرف ظاهر اسم که ضرب کنند حاصل
الضرب که خاتم عدد است ۳۳۰ عدد میشود وازین عدد که نود ونه ونه
عدد دیگر بطرح رود ۳۹ باقی میماند واز اسما نود ونه باسم حلیم میرسد
پس بیک قاعده این اسم خاتم شخص است واگر احیانا بعدد جمل
اسم مشهور خواهند اسم اصل واسم خاتم ازان جویند باید از عدد
یکصد وده دو چهل که یکصد هشتاد است بطرح باید رفت ۳ عدد
باقی میماند وباسم یا مذل کل جبار بقهر عزیز سلطانه میرسد اینست که
با اسم اصل مطابق است با عدد اسم شخص بعد از طرح وذکر این اسم از
برای قلع وقمع جبار سرکش وخصمان بدکیش مفید است واز عدد
۳۳۰ چنین چند مرتبه طرح چهل بشود ۳۲۰ بطرح میرود وباقی ده میماند
وباسم یا باری فلاشئ کفوه بذاته ولا امکان بوصفه میرسد واین
اسم خاتم است از چهل اسم برای شخص وذکر این اسم را خواص از حیز

[illegible]

بتحریر و تقریر بیرون است و اگر خواهند اسماء مذکوره ۹ در خاتمی نقش
کنند از اسماء اربعین ۷۷ بطرح باید رفت تا بقیهٔ طرح باسمی رسد که مطلوب
است و ملاحظه کنند که بکدام کوکب از کواکب سبعه تعلق یافته در روز
آن کوکب یا ساعت آن کوکب در طالع مناسب مطلب یعنی که برج
خانه مدعا باشد آن اسم ۹ نقش کنند بشرط خوشحالی و سعادت
کوکب مذکور فاما ملاحظه کنند که کوکب مذکور راجع نباشد و محترق نباشد
و در حضیض و وبال نباشد و ملاحظه سعادت نیرین را نیز منظور
دارند و برین تقدیر اسم سی ام که اسم اصل است بعد از طرح ۷۷ بکوکب
زهره میرسد از الجهة که ابتدا از کوکب شمس میباید کرد در شماره طرح
چرا که نیر اعظم است و در وسط افلاک سبعه جای اوست دلیل آنکه خیر
الامور اوسطها بروه صادق میاید پس از عدد سی که سیت و هشت
بطرح میرود ۲ باقی میماند پس بنا از شمس کرده بزهره میرسد پس در
هنگام خوشحالی و سعادت کوکب مذکور و ملاحظه سعادت نیرین بطالع
سعد اسم را در خاتمی نقش باید کرد که با خود دارد و اسم خاتم را نیز بهمین
نهج بعمل باید آورد و آن چنان است که بعد از طرح سبعه ازین ده
سه عدد باقی است پس از شمس بنا کرده بعطارد میرسد پس در هنگام سعادت
کوکب مذکور و سعادت قمر اسم خاتم را در خاتمی دیگر نقش باید کرد

واگرچه بعضی از استادان بنای طرح را از زحل می نهند و بعضی از قمر
که نسبت بعالم بالا ان از افلاک اول است از افلاک سبعه و نسبت بعالم
خاک این فلک اول است از افلاک سبعه و خلاف این وقتی جایز است
که بعد از طرح رسد عدد بکوکبی برسد که سعد نباشد پس تغییر قاعده باید کرد
تا بکوکبی رسد که سعود باشد **و مخفی نماند** که درین دستور بعضی از
استادان مدار طرح بر دوازده نیز نهند و قسمت بروج را منظور میدارند
و از برج حمل ابتدا مینمایند و اسم بعد عابر برجی که میرسد کوکب صاحب
ان برج را اختیار میکنند و مثال این قاعده در همین اسم اصلی که اسم
سی ام است بعد از طرح ۲۴ شش باقی میماند و به برج سنبله میرسد و
صاحبش عطارد است و اسم خاتم که قابل طرح دوازده نیست به برج
دهم میرسد که برج جدی است و صاحبش زحل است و در تعیین اسماء
۹۹ گانه اگر باین ضابطه و اسلوب مرعی دارند خوب است و موکلان
اسماء کواکب سبعه که در اثنای عزیمت بایشان رجوع است که نوشته
میشود از علویات و سفلیات پس موکلان علوی کواکب سبعه این است
شمس **روقیائیل** زهره **عنیائیل** عطارد **میکائیل** قمر **جبرائیل**
زحل **کیفیائیل** مشتری **صرفیائیل** مریخ **سمسائیل** و موکلان سفلی
کواکب سبعه **شمس** ابوعبدالله ملک مذهب **زهره** ابولمیس ملک زوبعه

وصاحبش

عطارد ابو العجایب ملک برقان قمر ابو النور ملک ابیض
زحل ابو نوح ملک میمون مشتری ابو الولید ملک شمهورش
شمهورش مریخ ابو النجید ملک احمر اگرچه در اسامی ملائکهٔ علوی و
اعوان سفلی کواکب سبعه اختلاف اقوال هست و هر کس اختیار کرده
اما انچه درین رساله مرقوم است اصح است و اکثر استادان و عاملان
و عاقلان برین رفته اند غرض که حمل بر غلط نبوده باشد مشرح
زبر و بینات حروف اسم ملک عادل شاه درین قاعده دقتی تمام هست
این را از روی اهتمام مطالعه باید فرمود که باعث فواید کلیه است صورتاً
و معنویاً ع ل ی ع ا د ل ش ا ه
ین ام ا ین الف ال ام ین الف ا
این مجموع با بینات مبانی این اسماست الله علیم
علام عالم شافی م[illegible] معید دایم
دیان منان منعم معین امان امین ناعم
فعال حمید فاعل و این هیجده اسمند مطابق با عدد
حروف بینات اسم و مجموع حروف بینات بترتیب قاعده ابجدی
این است اااا ی ی ی ل ل ل م م
۵ ۳ ۸ ۴ ۱ ۸
ن ن ن ف ف حروف حاصل از استنطاق اعداد
۵۰ اتن ۱۶۰
مذکور هشت حرف میشود در ترکیب کلمات چهار حرفی دو کلمه میشود

الحیدر

درین قاعده عمل [illegible]

مغیث

۱۷ معید

کلمهٔ اول هل صف کلمهٔ ثانی قنفش اکنون کلمهٔ اول ترتیبی
واقع است که حرف ناریه ان مقدم است وان حرف ع است ودر
مرتبهٔ خود واقع است برین تقدیر سک اسم اعظم است این کلمه و
بقولی دیگر اسم ملیکه است واین اصح اقوال است که اسم ملک است
هل صفائل وکلمهٔ دوم چنین نه ترتیب طبایع اتشی والجبری واقع است

فی قنفیموش

ونه به ترتیب طبایع هم بقول مجموع اسم عون است قنفسبوش
وعدد حروف بینات اسم ٥١٥ است مطابق عدد اسم مستجیب است
واین اسم اعظم است بل قیل واز تالیف حروف حاصل از بینات
اسم مکرر کلمهٔ المنبغ صورت وقوع پذیرفته بل این هم اسمی
است از اسماء الهی با ضافهٔ الف ولام تعریف وعدد حروف بینات
۱۸ است مطابق عدد اسم ۲ است وعدد نقاطش یازده است موافق

اسم حی است

عدد اسم هو ۱۱ وعدد نقاط وعدد حروف باهم بیست ونه است بعدد
حروف تهجی ومجموع اینها دلالت بر قوة حال وسعادت احوال
دینی ودنیوی وصوری ومعنوی صاحب اسم دارد وعدد حروف
ظاهر اسم ده است که مودی ملک عشرهٔ کامله بر وصلاق میاید و
از یک تا ده پنجاه وپنج میشود که مطابق عدد اسم مجیب است ونقاط
حروف عشره پنج است واز یک تا پنج ۱۵ میشود مطابق اسم شریف

حضرت هود ۴ است و حضرت داود و عدد مجموع حروف زبر و بینه عشره
و نقاط پانزده است و از یک تا پانزده ۱۲۰ میشود موافق کلمه مکین
و مطابق کلمه مطاع و معانی این کلمات ظاهر است حاجت به بیان ندارد
و حروف اسم ملیکه بلا تکرار ۷ است مطابق عدد کواکب سیاره و ایام
معین هفته از یک تا هفت ۲۸ است مطابق اسم وحید و موافق عدد
حروف ابجدی و منازل قمری و در ضمن هر عدد ازین اعداد نکتها مخفی باشد
که از اجزند ذوق خال در نتوان یافت و شرح ان درین رساله بطول میکشد
العاقل یکفیه الاشاره و از هفت حرف غیر مکرر اسم کلمه عالی شمه
دارد صورت دارد و اگر نظر باستخراج اسما کرده و حروفات از اسمائی
اسما زند متضمن این اسماء الله شریف است از اسماء الله برین
لق است الله اله هادی علی [illegible] اعدل عادل شاهد — عالی
داعی دلیل این ده اسم است مطابق ده حرف اسم شریف
همایون و اسماء ۱۹ اسم قبل ازین مذکور شد ۲۸ است مطابق
عدد حروف و نقط ابجدی و اگر این اسماء ۹ در لوح ۲۸ در ۲۸ موافق تکسیر
کند و با خود دارند باعث فواید کلیه باشد **نظم** زیر هر حرف جهانی است نهان
زیر هر نقطه گوهری است گران ۰ هست در نقطه نکتهای قریب ۰ هست در حرف زیر عجبیست
خاصیتهای حرف و نقطه و اسم ۰ هست چون گنج در میان طلسم ۰ این طلسمی موافق عدد است

کی عدد ها حروف را رصد است • بل عدد روح و حرف جسم بود • جسم بی

جان طلسم بود • جسم و جان چون شریک هم گردد • عمل علم از آن علم سر گردد

گرچه هر یک جدا نگار آیند • نبود چون بهم دوچار آیند • نکته گویم از مظاهر قال

نقطه پیش بینت معنی خال • نقطه در حرف بسکه جلوه گر است • حرف را از نمونه دگر است

نقطه وحدت است کز کثرت • پرده پوشیده بر رخ وحدت • وحدتش عین کثرت آمده است

کثرتش عین وحدت آمده است • وحدت مطلق است جلوه نما • وز عدد وز حروف پرده کشای

مختصر سازم این حکایت • آورم زبهر روایت • هست از عرش تا سماء قمر

نه فلک در روش چه به چنبر • شکل اعداد بر همین عدد است • ور نقاطش تزاید صد است

۴۷۰

۹۰۰ ۱۰۰۰ ۳۰۰۰ ۲۰۰۰ ۴۰۰۰ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۸ ۱۹ ۱ ۲ ۳ ۴ ۵

همچنین آنچه در ته قمر است • باز بر حد تسعه جلوه گر است • انس و جن و عناصر و مولود

زیر چرخ قمر بود موجود • [illegible]ر محاسبت دو نه • مجمل این مراتب است دو نه

هست اشکال حرف بی تکرار • در دو نه مختصر ز روی قرار • وانچه باقی بشکل تکرار است

داند این نکته هر که هوشیار است • بنقاط ال بواقی آمده است • گفتم این حرف از بی کلام دکان

ابج د ر س ص ط ع ف ت ش ح خ د ذ ض ط غ ق ا ل م ن ده لا

نه بود سر ترتب آدم • کاف سر بستر کن فکان محرم • محرمیت سرار آدمی است

عرش تا فرش جان آدمی است • جسمش از کارگاه ناسوت است • جانش از بارگاه لاهوت است

از نه باطن و نه ظاهر • صورت و معنیش بود ظاهر • حرف نه نزد مرد گوهر سنج

لا اله الا هو ١٧ ١١٠ علی ١١٠

م ع
٧٠ ٤٠

هست بی قیل و قال نخه و پنج • از دو پنجاه و از دو پنج یقین • یکصد و ده مبرهن است و مبین •

هست این سر حرف یا با هو • عدد لا اله الا هو • جمله اسم ذات و اسم احد •

هست با این عدد ز روی رصد • اسم حق از بطون او است جلی • در ظهورش جلی است اسم علی •

صورتش سر عالم فرش است • معنی اش سر عالم عرش است •

جمعین عددین لا اله الا هو علی ١١٠

هر که زین نام هست او را بخش • بر سر چرخ میدواند رخش • لله الحمد کاسم شاه جهان •

دارد از این نشانه فیض عیان • خاصه شاهی که باو است جلی • پرتو از ظهور اسم علی •

آن رسولی که عالم و آدم • بطفیلش پدید شد ز عدم • نور او چون نمود جلوه ز غیب •

بوده او با علی بلا شک و ریب • از بیان حدیث این خبر است • وین حدیث صحیح معتبر است •

بیشتر از فرینش ذرات • شد چه در جلوه مهر پرتو ذات است • جلوه اولش چه گشت عیان •

میم احمد گشود چهره جان • عین آن جلوه میم احمد بود • سر عین از وجود میم نمود •

میم از عین و عین از میم است • این دو حرف از حروف تعظیم است • میم حرف محمد عربی است •

کز ازل تا ابد رسول و نبی است • عین حرف علی بیشک و ریب است • که علیم است بر سرائر غیب •

عین با میم عین یکدگرند • منکران زین حدیث بیخبرند •

عین سه حرفش • میم • ثنا شه حرفش

احمد ٥٣ • علی ١١٠ • علی ١١٠ • محمد ١٣٤ • علی ١١٠

بوجود نبی مدینه علم • باب آن بد علی سفینه حلم • ٩٢ از شه تاج بخش تاج ستان •

کر بانیِ نام شهها بجهان ٭ این نسب پَس فو این حسب بنگر ٭ هر جو را معنی و لب بنگر ٭
تا بیابی ره باکه همراهی ٭ وز کرداری مناقب شاهی ٭ دارم اینک نشان جال تمام ٭
کردم اظهار این مقال تمام ٭ تازه تر نطق را بکار آرم ٭ گوهر دیگری نثار آرم ٭

شرح مرموزات بیان سری نموده میشود بر صاحبدلان صافی گهر و هوشمندان صاحب نظر پوشیده نیست که غرض از بنای این کارگاه و رونق این بارگاه وجود باوجود انسان کامل مکمل است و پرتو خورشید اسماء و صفات الهی که باز از آئینهٔ آفرینش بجلوه در است عین ذاتش بظهور تجلیات آثاری و افعالی و صفاتی و ذاتی در آئینهٔ انسان جلوه گر است تا خود را در آئینه بخود نماید و در روی این آئینه از عین وجود خود پردهٔ صفات بکلیه برکشید و چون در غیر آئینهٔ انسان این عکس بجامعیت اسماء و صفات نمی نمود و آئینهٔ غیر انسان را این تاب نمی بود هر آئینه این را امانت نام نهاده و این منصب نامی بسبیل امانت بانسان داد تا مقتضای ان تؤدوا الامانات الی اهلها ادمی از روی اجتهاد ان امانت را جانبت و خیانت بجای خود میرساند زیرا که از جمیع مخلوقات علوی و سفلی فخاصه مقربان درگاه صمدیت که ملیکه عظام و کرام اند این معنی صورت نمی بست الا انسان پس این خصوصیت از ازل خاصهٔ وجود انسان بود و انسان حامل این بارگران شد

مقصود از امانت انسان است
اگاه [illegible]

وپرتو خورشید اگر بر جمیع ذرات آثار تابانست اما از خواص ناس بیشتر
نمایانست وخواص ناس بعد از وجود انبیا وائمه که اخص
خواص باشند سلاطین نامدار وخواقین ذوی الاقتدار که رایت
شرع شریف احمدی صلعم از ایشان بلند وتازه است وکوس دولت
حضرت ختمی دستگاه محمدی از ایشان پر آوازه وهمیشه قدسیان
درگاه صمدیت ومحرمان بارگاه احدیت به همت عالی نهمت
شامل حال این طایفه است واین از برکت روح منور وقالب
مطهر حضرت سید المرسلین است تا هر آینه احکام شریعت غرای او
بتازه تقویتی باشد وپرتو خورشید دین وملت او ظل ظلام کفر را
از عرصهٔ آفاق محو سازد **بقیه شرح رموزات بدانکه** بدانکه عاملان
علم شریف اعداد حروف وصاحبان این فنون لطیف مشهور
ومعروف چنین فرموده اند که شخص را هر گاه اراده جزوی
وکلی که باشد بشرط مشروعیت عمل وامکان وقوع آن اراده
یعنی اراده ممتنع نباشد بلکه مستحق بوده باشد جهة سهولت
حصول آن اراده در ساعتی سعد وطالعی مناسب حروف
آن مطلوبی که دارد جمع کرده بینات انرا از قرار آنچه در زبر
حرف موجود باشد بر اصل حروف مطلوب اضافه کند واز

مجموع آن حروفات بنوعی که ممکن و مقدور باشد باسماء الهی

بخاصیت آورد بشرطی که یک اسم یا دو اسم یا زیاده ازین که باعث

حصول مدعا باشد بحسب معانی دران استخراج باشد بعد ازان

مدتی معین بقرائت آن اسما اشتغال نماید بلوازم صیام و ترک

اکل حیوانی و تقوی و بخور لایق و عدد قرائت که بیک وقت

معین خوانده شود هر آینه آن مدعا باسهل وجه و اسرع بحصول میرسد

بمدد روحانیات اسما و این قاعده ایست که اکثر علما و مشایخ

برین رفته اند و مدعیات را حاصل کرده اند و فقیر مؤلف

بنا بر همین قاعده درین دستور العمل بنام نامی حضرت

پادشاه مسطور میسازم تا باعث فواید صوری و معنوی دینی و

دنیوی باشد پس هر کس خواهد ازروی این نموذج عمل کند میسر باشد در هر

امری از امور بمنه وجوده طالب مطلوب

ع ل ی ع ادل لتجهانگیر ف

بینات حروفات اصل از قرار آنکه در زیر موجود است

امتزاج الحروف ع ف ا ل ن و ل خ ع ا ا د م ل م ت ر س ی خ

حروفات ١٩ جمله ١٣٤٦

این اعداد را در مربعی موافق باید نهاد و بساعت سعد و اسمائی که

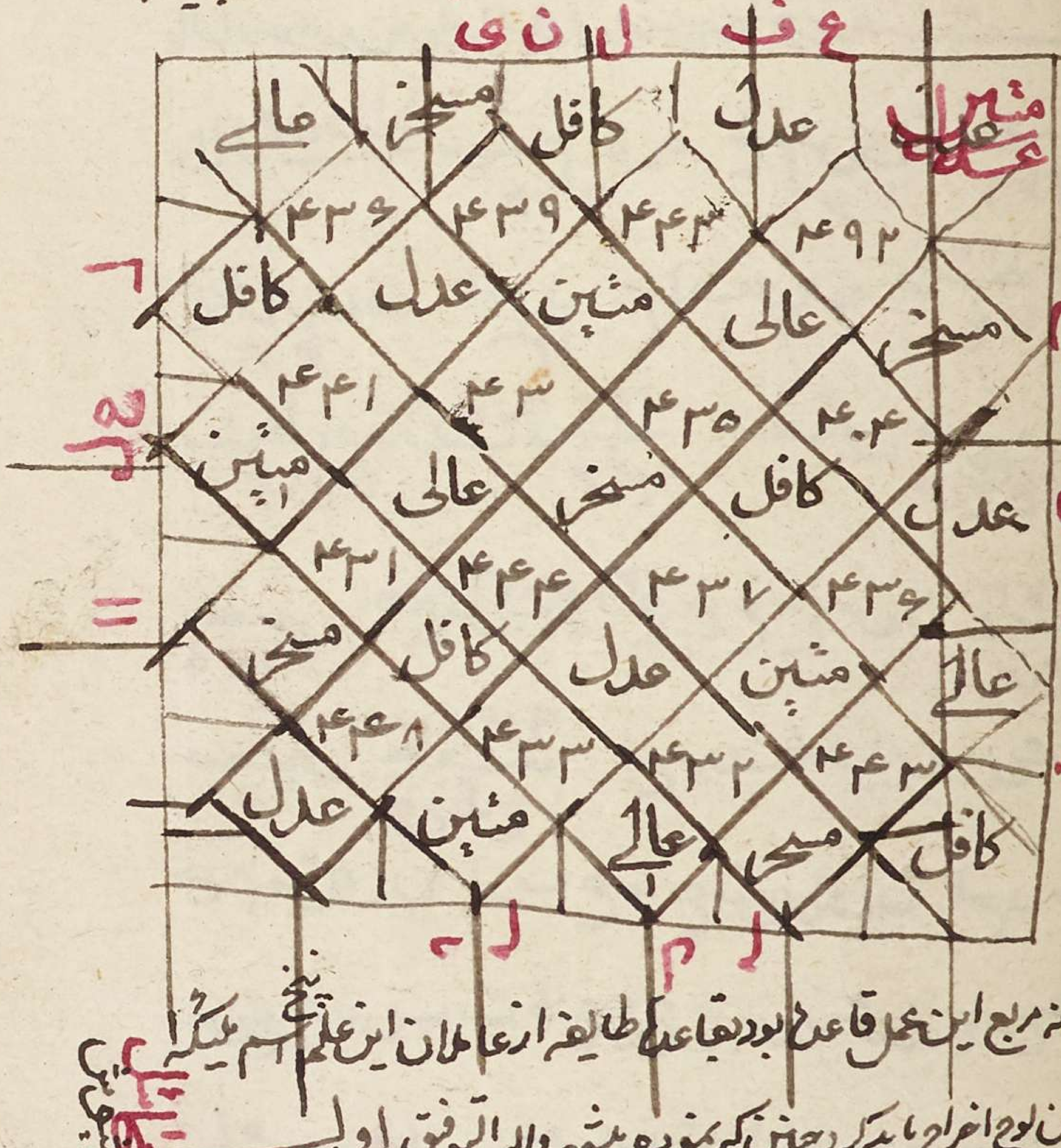
استخراج میشود همچنین و حروفات مذکور را در مربع باید نوشت حرف

حرف و اسمائیکه از لوح عددی استخراج باید کرد و بعزیمت مشغول

شود و اسما

شوند و اسماء حاصله و قسم ملکیه سازند و بدعا و طلب دارند و اسماء مستخرجه

از حروفات اینست مثین عدل کافل مسخر عالی و بمربع چنین است



نمونه مربع این عمل قاعده بود بقاعده طایفه از عاملان این علم اسم ملکیه

ازین لوح اخراج باید کرد چنین که نموده میشود والله التوفیق اول

۵۹۴۹۹

۳۷۸

پنجم	چهارم	سوم	دوم
۲۴۳۹	۲۴۳۶	۲۴۴۳	۲۴۳۶
۱۶۹۵	۳۸۷	۳۹۲	۳۸۵
غخصهائیل	رفشوش	شصبائیل	شعهائیل
هصخعبوش	رفشوش	لبعشبوش	هغشبوش

این انموذج بس کافی در مهم و هر مقصود باین منوال عمل باید نمود که مقصود بسرع

وقت بحصول میرسد انشاء الله

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

طريق علم شكريه من تصانيف جدى اوحد الدين عبد الله بن عبد الله محمد بن محمود والد اوحد الدين عبد الله البيلانى قدس سره العزيز مثال

طالب فن دل اد سـ ت م ا ى ه خ م س ى ن ا ر ب ع ه

ع ش ر ى ن ا ح د م ا ت ى ن وسيط صغير

مدخل در تركيب وسيط صغير مخرج مداخلات

جمعه جمع كل كبير غ غ خ س ز وسيط

صغير جمعه جمع حروف طالب اين سـ ت م ا ى ه

خ م س ى ن ا ر ب ع ه ع ش ر ى ن ا ح د م ا ت ى ن

ض ع ه ص ب ب ط غ ع ع خ س ز ش ح ج د غ غ ظ ع

لطلسم مطلوب حسين ش م ا ن ى ه سـ ت ى ن

ع ش ه خ م س ى ن مدخل كبير مخرجش وسيط ك

صغير ب جمعه جمع كل مداخل اسم مطلوب

كبير وسيط ر س ب صغير جمع كل حروف

اسم مطلوب ش م ا ن ى ه سـ ت ى ن ع ش ر ه خ م س ى ن

فذلك

قكحك ب ع غ خ ى ا ر س ا ب ملخص حروف اسم طالب
ومطلوب س ث م ى ه خ ن ر ب ع ش د ض ص غ ذ ج ث ق ك

ت	م	ا	ى	ه	خ	ن	ر	ب	ع	ش	ح	د	ص	ض	غ	ذ	ج	ت	ق	ك	اسم اعظم
س	ق	ت	ث	م	ج	ا	ز	ى	غ	ه	ص	خ	ض	ن	د	ر	ح	ب	ش	ع	اثد صعنذ
ك	ش	س	ب	ق	ح	ت	ر	ت	د	م	ن	ج	ض	ا	خ	ر	ص	ى	ه	خ	ازد غعصع
ع	ه	ك	ى	ش	ص	س	ر	ب	خ	ق	ا	ح	ض	ت	ج	ر	ن	ت	م	د	
غ	م	ع	ت	ه	ن	ك	ر	ى	ج	ش	ت	ص	ض	س	ح	ر	ا	ب	ق	خ	اسم الجن صضغا
د	ق	غ	ب	م	ا	ع	ر	ش	ح	ه	س	ن	ز	ل	ص	ر	ت	ى	ش	ج	
خ	ش	د	ى	ق	ت	ع	ر	ـ	ض	م	ك	ا	ض	ع	ن	ر	س	ث	ه	ح	
ج	ه	خ	ث	س	س	د	ز	ى	ن	ق	ع	ت	ص	غ	ا	ر	ك	ب	م	ص	ام ثص
ح	م	ج	ب	ه	ك	ح	ر	ث	ا	ش	غ	س	ض	د	ت	ذ	ع	ى	ق	ن	شقسص
ص	ق	ح	ى	م	ع	ج	ز	ب	ت	ه	د	ل	ض	ح	س	ر	غ	ث	ش	ا	
ن	س	ص	ث	ق	غ	ه	ر	ى	س	م	ح	ع	ض	ج	ك	ذ	د	ب	ه	ت	ت
ا	ه	ن	ب	ش	د	ض	ذ	ث	ك	ق	ج	غ	ض	ح	ع	ر	ح	ى	م	س	

حروف زمام اول
م ت س

زمام سیم
ص ذ خ ا

زمام نهم
ش ع ح ص ض

زمام
ت

١٢ ص ذ خ ا
٧٧٦٩٨

ا	م	ت	س	ص	ذ	خ	ا	ش	غ	س	ض	ت
ت	ا	ض	م	س	ت	ع	س	ش	ص	ا	د	خ
خ	ت	ذ	ا	ا	ص	ض	م	ش	س	س	ت	ع
ع	خ	ت	ت	س	ذ	س	ا	ش	ا	م	ض	ض
ص	ع	ض	خ	م	ت	ا	ت	س	س	ا	ذ	س
س	ص	ذ	ع	ا	ض	س	خ	ش	م	ت	ت	ا
ا	س	ت	ص	ت	د	م	ع	ش	ا	خ	ض	ش
س	ا	ض	س	خ	ت	ا	ص	ش	ت	ع	د	م
م	س	ذ	ا	غ	ض	ت	س	ش	خ	ص	ت	ا

ام ت س ص ذ خ اش ع س ض ت ت

ام ن ص صغير شغ س ف صغير سع س ص صغير ٤ صغير

٣٧٥٧٤١ ٠ ١٤٤ ٩ ١٢١ ٢١٠٢١

٤٤

عزمت عليكم بهذه الملكة هذا سشقائيل قصفيائيل صهعرائيل

اذحشدائيل نرولقائيل زعفحيائيل بيذعصائيل

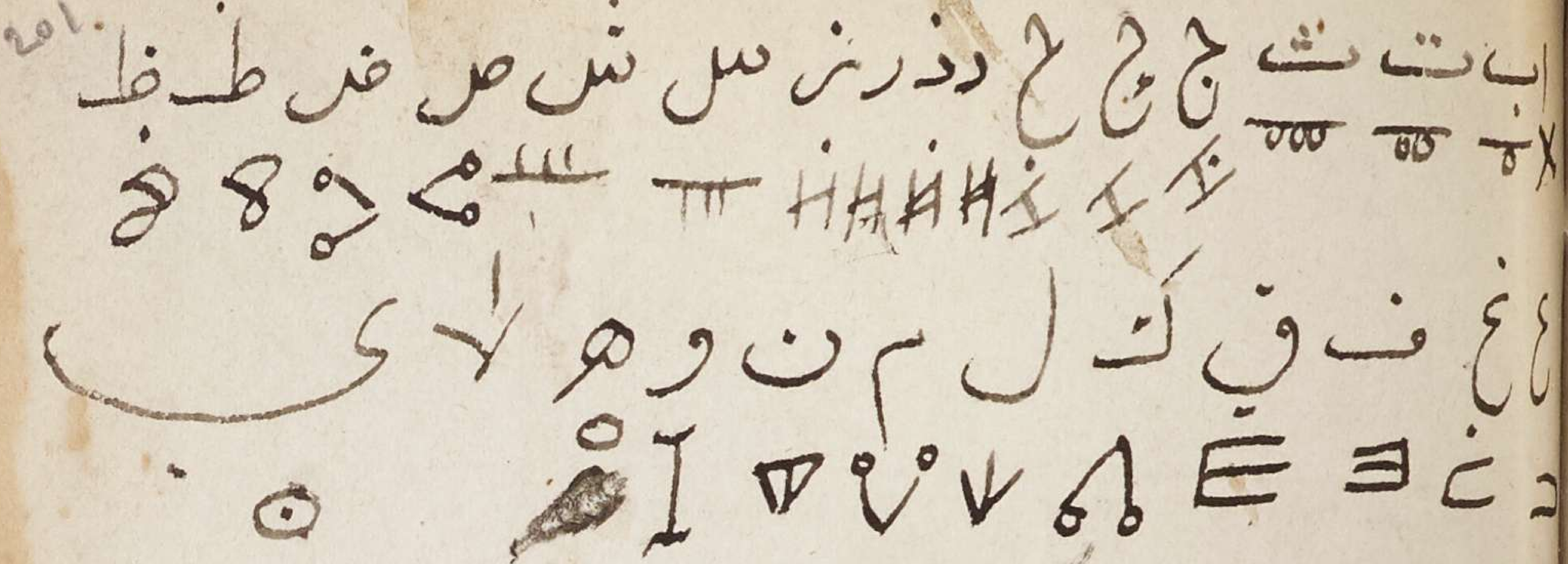
نوغضجائيل يحيفائيل سترسدطائيل قائيل بايديهم

شواظ من نار ونحاس فلا تنتصران ويضربون وجوههم وادبارهم

وان تحبثم فنشركم الله تعالى يوم الحساب لا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا

بالجنة التي كنتم توعدون ادخلوها بسلام امنين الوحا العجل الساعة

بارك الله عليكم بحق هذه الاسماء



ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع

١ ٢ ٣ ٤ ٥ ٦ ٧ ٨ ٩ ١٠ ٨ ٦ ٤ ٢ ساقطده

ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ

٦ ٤ ٤ ٨ ساقط ٤ ٨ ساقط ٢ ٤ ٨ ساقط

غ

٤

هذا کتاب جوامع الفواید

بسم الله الرحمن الرحیم جوامع الفواید جفری المداخل والمراکز و کیفیت موازین التکسیر

الحمد لله الذی جبل قلوب العارفین معادن اسرار الزاهرة الالهیه وزین صدور الواصفین لطوالع مطالع انوار الباهرة الصمدیه ووفق ارباب الفلاح لتوفیق اوفاق الحرفیه والعددیه ووفق اصحاب الصلاح علی منافع الروضه الفردیه والصلوة والسلام علی اشرف الرسل وهادی السبل صاحب المقام المحمود واللواء المسعود ابو القاسم محمد المصطفی المجتبی المعلی المزکی محیط مراکز عوالم العلویه والسفلیه واله المعصومین الطیبین الطاهرین خصوصا ابن عمه واخیه اسد الله الغالب امام المشارق والمغارب مظهر العجایب والغرایب امیر المومنین وامام المتقین علی ابن ابیطالب مظهر اسرار الازلیه والابدیه عنوان کتاب همایون القاب مطرز بطراز نام نامی عالیحضرت خورشید طلعت مریخ صولت ناهید جهت عطارد سیرت قمر سریرت فلک حشمت عظیم القدر ایست که نام فرخنده فرجامش از صد و دو سورۀ ال عمران بطریق مطابقت عددی مبرهن وهویداست

واصل

205 ۱

واصل اسم شریفش با عداد اسماء اعظم الهی موافق است
چنانچه صورت تجربه می یابد وما بالله التوفیق وعلیه التکلان
قاعدهٔ اول مطابق اسم شریف خاقانی با جمل اسماء
الهی بطریق تطابق عددی بسم الله الرحمن الرحیم الم الله لا اله الا
هو الحی القیوم اسماء اعظم الهی حروف فیه و نقاطه
۳۳
جمل الاعداد جمع الاعداد علی عادل شاه
۵۲۱ ۵۲۱ ۳ ۱۸۴
صاحب جهد جلیل القدر قاعدهٔ دوم
۵۲۱
وعمل بسط ع ی ن ل ا م ی ا حروفه عدد حروف البسط
۲۱۲ ۹
عدد جمعه قل هو الله احد قاعدهٔ سیم
۲۲۰ ۲۲۰
عمل مطابق اسم آیه لا اله الا هو مالک الملک علی صاحب جاه
۱۱۰ ۱۱۰
قاعدهٔ چهارم عمل زبر و بینات اسم عین لام یا حروفه
۱۳ ۱۱ ۷۱ ۱۳
ونقاطه مکمل الم هو احد قاعدهٔ پنجم
۱۳ ۱۱ ۷۱ ۱۳
عمل بینات اسم ی ن ا م ا نقاطه جمله حروفه
۵ ۱۳۰ ۳
جمع الکل علی دیگر جمل بینات ونقاط عادل
۱۱ ۱۰۵
دیگر ملفوظی اسم عادل بلا تکرار حروف ع ی ن ا ل ف دم
۱۱ ۱۰۵
عدده جمع المراتب شاه دیگر علی عادل عدده وسیطه
صغیره بینات صغیره حاصله اما بعد

معرّر این کلام و محرر این ارقام اقل خلق الله شکر الملک الغفّار ابن محمد
محمود دهدار بنا بر التماس فرزند جانی ابن محمود محمد دهدار که لو اسطه
سفر هندار صحبت این حقیر دور بود مختصری قریب الفهم در باب مداخل
و مراکز حروف و کیفیت موازین و تکسیرات آن و بعضی از قواعد جفریه
در رقم آورد و چون این علم شریف مخصوص حضرات ائمهٔ معصومین
عم است و این فقیر را بعدم استعداد قطره از بحر بیکران این علم
حواله شده از روی اخلاص استمداد همت نموده از ارواح مطهر ایشان
و متوجه تسوید این تالیف شده و بجوامع الفواید موسوم ساخت
و بر فاتحه و پنج فصل و یک خاتمه تمام کرد امیدوار چنان است
که از برکت ارواح مطهر آن حضرات عم صورت این تالیف از عارضهٔ
سهو و خطا محروس ماند و لعبتی معنی این تصنیف را از مطالعه نامحرمان
پوشیده و مکنون بدارد بمنه و جوده و کرمه والله الموفق والمستعان
و علیه التکلان فهرست کتاب فاتحه در قواعد استخراج زبر و
بینات و مطابقات آن فصل اول در کیفیت مداخل و مراکز
حروف و موازین آن بعون الله تعالی فصل دوم در عملی از اعمال
مداخل که متعلق بجانب قمریست بطریق انموذج فصل سیم
در بعضی از قواعد جفریه از کسر و غیر ذلک فصل چهارم در خاصیت

بعضی از الواح عددی تکسیر وافق ملثث **فصل پنجم** در طریق نوشتن
بعضی از صفحات جفر جامع بطریق خاص **خاتمه** در فواید متفرقه
اقسام این علم شریف که بر سبیل مطالعه طالبان بهره مند گردند
اما راه روان این طریق البته اسرار الهی را عظیم دانند و شمرند
بمطالعه این کتاب مطلق قدم از جاده شریعت و انصاف بیرون
ننهند و از برای اغراض نفسانی و هوا و خواهش شیطانی مزاحم حال
ارواح روحانی نشوند و ملاحظه تمام و غایت اهتمام از روی پرهیزکار
متوجه این اعمال شوند تا بفواید صوری و معنوی فایز گردند انشاء الله
تعالی و یقین دانند که اگر بغیر طهارت ظاهری و باطنی درین عمل شروع
خواهند کرد بخسران دنیا و آخرت گرفتار خواهند شد والسلام

فاتحه در قواعد استخراج زبر و بینات و مطابقات
ان بعون الله الملک المنان **بدان** ایدک الله تعالی که علمای این
علم شریف بطون حروف ۹ یعنی بینات از ۱ تا هفت بطن
اعتبار کرده اند و این مقال مطابق حدیث شریف نبوی است
علیه الصلوه والسلام کما قال **ان للقران ظهرا وبطنا
ولکل بطن بطنا الی سبعه ابطن** وبعضی دیگر از ارباب این علم بطون
حروف را تا یازده مرتبه اعتبار کرده اند بعدد اسم **هو**
۱۱ ۱۱

اما اکثر از مراتب سبعه ۷ تجاوز ننموده اند و باین حال بطون
حروف ۹ خواه بمراتب سبعه گیرند خواه زیاده یا کمتر پس حروف
بینات بطون زیاده از هشت حرف نیست و آن حروف
اینست ف ای م ل ع ن د و اما بعضی از محققان مدار بطون
حروف را بحروف قوایم و خواتیم نهاده اند نهاده اند که مجموع
حروف بآن ختم میشود و آن هفت ۷ حرف است باین تفصیل
ف ا م ل ن د و و گاهی که قرائت با اماله کنند حرف ی بجای
الف واقع شود باین طریق ب ی م ل ن د و عوض بطون
حروف زیاده از ۷ و ۸ نیست اما فارسیان حروف را با اماله
میخوانند و بهمان ضابطه حساب عدد را میگیرند و بینات از ا
بهمان قاعده . د د م قرار میدهند و درین معنی نکته چند منظور
ایشان است نکته اول آنکه ۷ حرف صاحب ۴ نقطه است و
چنین حروف را ۷ و ۹ در ۴ ضرب کنند حاصل الضرب ۲۸
میشود که عدد تمام حروف است نکته دوم آنکه مجموع این
حروف ۲۲۰ است که عدد از اعداد متحابه داشته اند که
برای محبت و مودت اثر عظیم دارد نکته سیم آنکه از ترکیب
این حروف کلمه المفیکلون ظاهر میشود که اشاره بفایده

کلی است نکته چهارم انکه در جمیع حروفات دوازده حرف با الف
خوانده میشود باین طریق با تا ثا حا خا را زا طا ظا فا ها یا
وعدد بینات این حروف ۱۲۰ میشود که موافق عدد بلدح
است وحساب انرا باین دستور باید کرد که ب دو عدد دارد
چنین دو مرتبه نویسی ۴ عدد ان باشد وحرف د نیز ۴ عدد
دارد چنین چهار حرف دال نویسی ۱۶ عدد از مجموع چهار دال
حاصل شود پس چنین معنی این نکته ٩ دانستی حاجت نباشد
بانکه هر حرفی را بعدد همان مکررا حرف نویسی باید همان عدد
حرف ٩ در نفس خود ضرب نمود تا حاصل الضرب از جمیع حروف
جمع شود وبا عدد اسمی موافق ومطابق گردد پس حرف و شش
عدد دارد چنین در نفس خود ضرب شود ۳۶ گردد وحرف ح هشت
است چنین ضرب کردیم در ۸ عدد ۶۴ حاصل شود پس از مجموع
حاصل الضرب حروف بلدح عدد ۱۲۰ حاصل شد از جهة
حب وود اثر عظیم دارد اما بدانکه گاهی که بلغت
دری بدون اماله باشد یعنی با الف این حروفها را خوانند پس
دوازده الف که قایم مقام حرف مذکور میشود در بینات ۱۲
عدد اعداد الفها باشد پس همان عدد ۱۲ را از جمیع دوازده

۱۲۰ حذف کنند و باقی ۱۰۸ بماند که مطابق عدد اسم حق است

و شرح کلمه بدوح اگرچه از غایت ظهور احتیاج بتحریر ندارد اما

ایمائی بآن میرود تا معلوم شود که عدد ۱۲۰ از حروف تکسیر هر

حرف از حروف این اسم مبارک باین ضابطه جمع شود قاعده

ضرب عدد هر حرف در نفس خود با تکسیر بی تفاوت باشد

ب ب دددد وووووو حححححححح جمع الاعداد ۱۲۰

و عدد جمیع حروف تکسیر ۲۰ مطابق عدد جملی اسم بدوح است

وطلسمات حروف ابجدی بهمین قاعده قوی میشود وضابطه در حروف

ابجدی بدین نهج است ترتیب عدد حروف ابجد بیست و هشت

حرف است مطابق عدد جملی وحید ۲۸ نقاط ۳۲ مطابق جملی

جلب ۳۲ جمعین اسمین مطابق مجیب ۵۰ ۵۰ استنطاق

عدد ن ۵۰ استنطاق عدد اسمین ق حروف بینات

ابجد نقاط ۲۰ جمعین ۶۴ استنطاق جمعین س د

جمع الاستنطاقین ۱۱۴ حروف ملفوظی ابجد نقاط

جمعین وصورت عدد یک چهار است و دو

یک که مجموع ۷ باشد از عدد ۱۱۴ حذف شود باقی ۱۰۸

میماند که عدد اسم حق است پس معلوم شد که هرچه از وی

صورت

صورت مقیدست ازروی معنی عدمست ووجودی که موجودات
وجود حق است وباقی معدوم تتمه حروف ابجدی وابتثی
چنین باشد فافهم حروف ابجد چنانکه مذکور شد مطابق وحد
۲۸
وحروف ملفوظی ابجد مطابق باسط ونقاط ملفوظی حبب
۷۲ ۲۲
هادی جمعیی ابجدی وملفوظیش استنطاق جمعین بینه
عدد بینه صغیره آدم جمعین نقاط صغیره استنطاق
بینه عدد حروف بینه جمعین حوّا دیگر حروف ابتثی
باعتبار لام الف مقطعات قرآنی ملفوظی ابتثی حروف مقطعات
فامحته در استخراج بطون حروف جبه اهمو زج
بطون سبعه حرف الف را مسطور میسازد تا باقی
حروف برین قیاس مفهوم شود چنین است بطن اول الف
بطن دوم ام ا بطن سیم لف یم لف بطن چهارم ام ا یم ام ا
بطن پنجم لف یم لف لف ا یم لف یم لف بطن ششم
ام ا یم ام ا ام الف ا یم ام ا یم ام ا بطن هفتم لف یم
لف لف ا یم لف یم لف لف یم لف ا ام الف ا یم لف یم
لف لف ا یم لف یم ا احد لا اله الا هو طالب کریم
مسهل اقدر القادرین سبحان الملک المنعم

چون قاعده بسط بطون سبعه فی الجمله معلوم شد شروع میرود در

تقسیم طبایع حروف و عمل بان واین قاعده بر یک سهم قرارداده

میشود تا مبتدیان را آسان باشد مثلا درین مثال تسخیر

محمد منظورست وقاعده بسط وترکیبش اینست

درین مثال عدد میم منظورست وباقی باین دستورست ٤

نصفه ٢٠ ربعه ١٠ خمسه ثمنه عشره نصف العشر

ربع العشر جمع الاعداد مجموع حروف حاصل از اعداد

بلا تکرار است باین دستور ساد هوا ناد ماء

تراب ماء تراب درین عمل بحسب طبیعت حروف ناری و

هوائی غالب و تهیج بحسب درین صورت ممکن است وچون مبتدی را

دانستن ان ضرورست شروع در تفصیل ان میرود بدانکه

حروفات مذکور اینست الف هاب ای کاف دال

ح ا اف ه ١١١١ ف ا

ب و ك اکنون تصرف درین عمل چنان

است که حروف هوایی لدح اضافه حروف ناری کنند و بحسب

تعدیل عمل نمایند یعنی انچه باید از خارج اضافه هوایی کنند

تا ناری معدل شود وابی وترابی را نیز چنین باید کرد مثلا

از بسط اسم محمد حروف طبایع باین نوع حاصل آمد که نموده شود

جمع الاعداد ۵۸ زوج شست ۲۲۲۱۸

۱۱۱۱۱۱۱ هـ ف ف ب ی ك دح ل ل

عمل تعدیل از خارج چنین است اب اب اب اب اب اب جمع الاعداد ۵۸

هـ و ف ص ف ص ی ط ج د دخ ك ل ك ل ل ل

ص ب ط ج ز ك اکنون حروفات

ناری وهوایی در درجه و دقیقه مساوات دارند وابی وترابی نیز

باهم مساویند وغالب ناری وهوائی است وتسخیر وعمل محبت

بموجب دلخواه میسر است وحروفات ناری را بهوا باید داد

وهوا را بنار فافهم واگر احیانا عمل عکس جالب باشد یعنی

جالی لعوذ بالله چنانچه تفرقه وفساد توجه باشد ترابی را بهوایی

باید داد ومائی را بناری ودستور العمل در تسخیر ومحبت

آنست که حروفات مذکوره ۹ عدد بگیرند چنین عمل محبت است

در روز مشتری بساعت زهره یا عکس روز زهره وبساعت

مشتری باشد ودر لوح ۴ در ۴ موفق سازند وبخرجی از آن

لوح استخراج کنند وبخور لایق آن مهم از عود وعنبر ولبان

بسوزانند وبخواندن عزیمت مشغول شوند واسمی چند از اسماء

الهی که بحسب معنی مطابق فعل مطلوب باشد قسم العزیمه

باید کرد تا روحانیات اجابت کنند و مهم را صورت دهند

لیکن چه درین عمل و چه در هر عمل از اعمال تکسیر و بسط

و غیر ذلک صوم و ترک اکل حیوانی و خلوت و طهارت بدن و

لباس و ترک اختلاط ناجنس از لوازم و فرایض این اعمال است

والا در هر عمل بیم رجعت است تا دانسته باشی اما نوعی دیگر

نوع دیگر

در تسخیر شخص و قرار داد ارباب این علم آنست که اسم شخص را

بینات بیرون نویسد و عمل بر بینات اسمش کند که همان حکم

دارد که در باطن الشخص تصرف کرده بقدرت الله تعالی و مثال

آن در همین اسم محمد نموده میشود و بینات اسم محمد

عدده نقاطه جمعه این عدد

مطابق قول است و عدد مساحت لوح ۴ در ۴ است

بنظم طبیعی خورش خارج از اضافه اکنون همان عدد را در لوح

۴ در ۴ میگذاریم و خطوط و سطور اربعه به نام محمد میکشیم

و استخراج اسماء ملکه را از لوح مذکور میکنیم تا مبتدی را آسان باشد

و قاعده و قاعده استخراج بباید پس چنین مربع نوشته شود و شروع میرود

در استخراج اسماء ملائکه از همین لوح بقاعده که استادان قرار داده اند

لوح اینست

٨	١١	١٤	١
١٣	٢	٧	١٢
٣		٩	٦
١٠	٥	٤	١٥

بدان وفقك
الله تعالی
که بعضی از استادان
از جمیع الواح عددی
پنج اسم استخراج می

نمایند که اگر لوح فرد الفرد است اسم اول را از مرکز برمیدارند یا
از قطب میدانند و ان خانه منفرد است که با هیچ یک از خانها
بعدل بر نیاید و چهار اسم دیگر را یکی از ابتدا و دوم را از انتها
وسیم از وفق و چهارم را از مساحت برمیدارند
و دوم از منتهی و سیم از عدل و چهارم از وفق و پنجم از مساحت
برمیدارند و اضافه عدد بر لوح میکنند عددی از خارج تا دامی
که لوح بنظم طبیعی نگاشته باشند و اگر چنانچه عدد لوح از نظم طبیعی
زیاده است وقت بل طرح است از خارج اضافه نمیکنند کم کنند تا بدانی
ولبعض دیگر از استادان هفت اسم از لوح استخراج میکنند
و این اتم از انست و این قاعده بیان کرده میشود ان شاء الله
تعالی قاعده این استخراج که مطابق عدد لوح بنظم طبیعی خود شش
باشد که هیچ اضافه ان نشده باشد چنانچه در لوح اسم

محمد است پس عدد معلاق لوح مذکوره است که است
در عدد غایت لوح مذکور که است ضرب کردیم حاصل
الضرب این عدد شد اکنون این عدد را ۷ نوبت با مفتاح
و معلاق و عدل و وفق و مساحت و ضابط و غایت لوح
مذکور اضافه میکنیم و از هر یک عدد ایل که است کم میکنیم
و باقی را بجدول برده و ایل اضافه میکنیم و اسمی حاصل میکنیم
تا ۷ اسم باین طریق که نوشته میشود استخراج باید نمود والله اعلم

اول مفتاح

اصل	اضافه	جمع	طرح	باقی	استنطاق

اضافه اسم ملک دوم مغلاق

اصل	اضافه	جمع	طرح	باقی	استنطاق

اضافه اسم ملک سیم عدل

اصل	اضافه	جمع	طرح	باقی	استنطاق

اضافه اسم ملک چهارم وفق

اصل	اضافه	جمع	طرح	باقی	استنطاق

اضافه اسم ملک پنجم مساحت

اصل	اضافه	جمع	طرح	باقی	استنطاق

اضافه اسم ملک ششم ضابطه

اصل اضافه جمع طرح باقی استنطاق

اضافه اسم ملک هفتم غایت

اصل اضافه جمع طرح باقی استنطاق

اضافه اسم ملک اکنون چنین استخراج اسما روحانی

از لوح عددی معلوم شد بقاعده اتم اما باید دانست

که هیچ لوح از الواح عددی بی استخراج اسما قسم العزیمه نباشد

و خواندن عزیمه بدون اسم اثر تمام ندارد پس در جمیع الواح

عددی قاعده استخراج اسما روحانی باین نهج باشد بیک قرار

و گاهی که اسما شیطانی استخراج کنند که جهة اعمال جلالی

در کار است طرح ۹ بقاعده که نمی‌شود بیاید کرد که باقی

را بحروف برند مثلا لوح جلالی که ترتیب داده شود

باید عدد اضافه لوح در نظر باشد باین طریق

اکنون یک اسم را استخراج نمودیم در عمل جلالی و باقی ۹ در همه جا طرح

باین طریق باید کرد اول مفتاح اصل اضافه

جمع طرح باقی استنطاق اضافه اسم جن

بعد از این قاعده اسما قسم العزیمه و این استادان

بانواع قرار داده اند اول انکه اسمی موافق وفق و ثانی اسمی مطابق

عدل از اسماء الهی پیدا کنند که در معنی موافق شغل مدعا باشد وقول دیگر

انست جز اسماء مفاتیح نخوانند و اسماء مفاتیح در لوحی که باسم محمد نوشته

شده این هم باشد مجید و حکیم و مصلح و دایم و درین اسما دو

نوع اسم حاصل است یکی از مفتاح اسمای و یکی بر عکس یعنی از خواتیم

اسامی فافهم وکاهی که عمل عکس حاجب باشد اسما و قسم چنین ... باید

که بترتیب بخوانند و انموذج انرا باسم عبد مینماییم باین دستور شد بد

مقلب سریع این اسماء شمس است و مغلوب این اسماء عبد باشد

دیگر قاعده کلیه در تسخیر اسهل ازین اعمال و اوضح انست که

عزیمتی ساز کنند باسم محمد که مرطولی که تسخیر ان مراد است و اسم

او را مکتوب کنند و با وجود دار آرند و شرح تکسر در اخر این رساله خواهد

که بجه نوع است و عزیمه و چنین باید خواند بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم یا محول الحول و الاحوال یا حکیم یا منان یا دیان اسئلک ان

تسخر لی محمد بن فـ بحق میم محمد ک و حای حلمک و میم ملکک و دال

دیموم ومیتک یا مجیب الدعوات اجیبوا یا معاشر الارواح و یا خدام هذه

الاسماء العظام اجیبوا و تهیجوا روحانیة الت کنه فی قلب محمد بن

علی محبتی و مودتی عجلوا و اسرعوا و اطیعوا امری بارک الله فیکم و علیکم

دیکر قاعده کلیه

واین انموذج در جمیع اعمال کلی و جزوی کافی است و در امور جمالی و جلالی
نکته چند بود گفته شد اما این مهمات میسر نیست و الا بشرطی چند موقوف
اگرچه بعضی از شروط گفته شد اما شرطی چند دیگر لازم دارد که گفتنی
باشد اول آنکه شخص باید متوجه شود که وقوفی از نجوم داشته باشد و خواص
اعداد دانسته باشد که هر عددی را چه خاصیت و چه کیفیت حاصل است
و اقلا دعوت فلکی دعوت حروف مفردات کرده باشد لا اقل تعزیمی
که روحانیات به وجود آشنا ساخته باشد تا هنگامی که شروع در عمل کند
تواند که لا اقل یک هفته مرتاض خلوتی شود بنوعی که هیچ از وی بر حال او
مطلع نباشد تا از عمل فواید حاصل شود و از رجعت سالم باشد و در
هر باب انصاف از دست نباید داد و از جاده حق یک سر مو تجاوز
نباید نمود و توفیق از حق باید خواست و با اجازه مردی رسیده باشد
ولعقد شروع درین عمل کند و اگر نه زیان خواهد داد پس اگر زیاده
برین از ضوابط احتیاج افتد رجوع بکتاب مفاتیح المغالیق
باید کرد والله اعلم بحقیقة الحال چون فاتحة الکتاب باتمام رسید شروع در فصل
می‌نماید و بالله التوفیق و علیه التکلان

فصل اول

در کیفیت مداخل و مراکز حروف و موازین آن بعون الله الملک المنان
بدانکه عاملان اعمال جفریه و واقفان اسرار عددیه در هر حرفی

عددی و میزانی و مرکزی و مدخلی و دبری و بیّنه

اعتبار کرده اند و دران تصرف نموده اند که هر حرفی سه مرکز دارد

اول فوقی و دوم قلبی و سیم تحتی و در حرف الف این معنی میسر نمیشود

و بعضی گویند که مرکز جمیع حروفها الف است اکنون انچه قرار داده اند مراکز

است در حرف الف و لیکن ربط ان منظور نشود و برین نسق

مرکز فوقی الفی است که مفتاح خاتمه است و مرکز قلبی چنین حروف ربط ممزوجه

است که حرف وسط است که لام و الف است و این حال در بعضی حروف

صورت نمی بندد که هر سه مرکز او از یک حرف باشد علی ای حال اگر

برین نهج قرار دهند هر حرفی سه مرکز خواهد داشت یکی اول و یکی آخر و

یکی وسط مثل حرف یا که چنین است مرکز فوقی حرف یا

است و مرکز تحتی حرف فا و مرکز قلبی حرف الف و باقی حروف را

برین قیاس باید کرد دیگر انچه قرار مرکز جمیع حروف به الف

داده اند اینست که از ایک مرکز قلبی منظور داشته اند که در بعضی

ظاهر است و در بعضی مضمر مثل الف که الف در مرکز قلبی او مضمر است

باین طریق که لام مرکز الف ملفوظی است و الف در وسط لام است

و حروفات باقیه را همچنین قیاس باید کرد و بعضی دیگر گفته اند

که مرکز چند حرف غیر الف است مثل همین حرف الف و باقی را برین قیاس

کن والحر بکیفیة الاشاره اما قرار داد بعضی استادان استکه
که مرکز ۱۶ حرف الف است باین ترتیب
و مرکز ۷ حرف سین است و این ۷ حرف یک حرف نوشته
میشود و باقی حروف سته ۹ بهمین قرار باید رفت و آن ۷
اینست   و حرف اول که جیم است جهة
انموذج نوشته میشود تا وقتیکه بحرف سین رسد ملفوظ حرف جیم
که مرکزان ظاهر شود چنین است جیم طرح باقی
۵۰ ۳ ۵۳
ن ملفوظی عدده طرح باقی
۵۶ ۵۰ ۱۰۶ نون
استنطاق ملفوظش عدده طرح
۵۰ ۱۱۹ نون واو ن و
باقی استنطاق عدد ملفوظی طرح
۶۹ ۹۰ ۱۳۰ س ط
باقی استنطاقه عدد ملفوظی طرح باقی
۷۰ ۶۰ ۷۰ ۱۳۰ ع
استنطاقه و باقی الحروف هکذا و مرکز بواقی حروف درین
قاعده ما است که ان حرف را حرف ندا دانند و باقی حروف
اینست و ذق ك ل والله اعلم واصح و مبرهن در مراکز حروف
انست که هر حرفی را بحسب طبع هر مرکزی هست که انرا مرکز قلبی قلبی
نامند زیرا که مرکز عبارت از چیزی است که او را محیط وجه باشد پس بر این
تقدیر مراکز حروف برین نهج است که بعضی سه حرفی اند در ملفوظ

پس حرف وسط مرکز ایشان است و انچه حرفی باشد در ملفوظ
بوقت قرائت اختتام ایشان همزه میدهند و وسطی پیدا آید
و انرا مرکز مید انند و برین قاعده مرا کز حروفی که الف است اینست
و حرفی که یا مرکز انها است اینست
و انرا که لام مرکز نست اینست
والله اعلم نکته نازک در سر مراکز
حروف علت مرکز جمیع حروف است پس هرگاه که آن حروف را بسط
کرده عدد بگیرند و در مربع موفق دارند جهت هر مهم و مقصود اثری
تمام دارد و حروف علت اینست وای و بسط حروف مذکور
اینست س ت ه و ا ح د ع ش دیگر یک حرف یا در آخر عشره میاید
جهت تکرار حذف شد و عدد ده حرف دیگر غیر مکرر است ۵۰۴
و استنطاق این عدد بقاعده علمای مغاربه اینست ش ذ د و بقاعده علمای
مشارقه اینست غ ذ د ، ا بعضی بر انند که مراکز حروف قوایمند که
حروف با ایشان تمام میشوند و آن حروف اینست پس انچه بحروف فا قایم است
ا ق ک و انچه بحروف واو قایم است و انچه بحروف لام
قایم است د ف و انچه بحروف نون قایم است س ص ع غ ن و انچه بحروف دال
قایم است ص ض و انچه بحروف میم قایم است ج م ل و انچه بحروف الف
قایم است ب ت ث ح خ ر ز ط ظ ف ه ی

بهز ط ھ ح
۲ ۹ ھ ۹ ۶ ۴ ۳ ب ۱ ۱ ھ
۴ ۲۵ ھ ۶ ۱ ۵ ھ ۴ ب ح

[illegible]

طریق شیخ خندی بدین وجه است که اول اسم مطلوب را بسط کند

یعنی حروف اسم را با بینات مفرد بسط کند و ببینند که این حروف مبسوطه [ثبتستن] از حروف

کدام عنصر غالب است از حروف همان عنصر را بیکی از وجوه که مقرر شد بسط نماید

بسط لفظی و با حروف مبسوطه اسم مطلوب جمع کند بعد از آن از آن حروف

اسم طالب را بسط نماید و حروف جمله را خالص گردانند و زمام سازند و تکسیر

کنند و اسماء الله را از زمام استخراج نمایند پس اسمائی که موافق فعل اسم

مطلوب باشد یعنی اگر عمل خیر باشد اسماء جمالیات استخراج شود و اگر عمل

شر باشد اسماء جلالیات استخراج کنند خواه حروف اسم بترتیب واقع شود

از اول سطر تا آخر یا از وسط یا آخر سطر آغاز شود یا اول دور نموده اسم

تمام گردد و خواه حروف اسم بدین ترتیب نباشد بلکه بعضی از حروف

ترتیب اسم در سطر زمام مقدم و موخر واقع باشد و خواه حروف مکرر اعتبار

شود یا نه و اسماء اعوان و اسماء ملائکه رقم زنند بطریقی که مذکور شد و معلوم

شد استخراج نمایند و از آن اسماء الله که از زمام استخراج شود بموافق اسم مطلوب

باشد باید اسمی اختیار کنند که در یکی از مداخلات سه گانه کبیر یا وسیط یا صغیر

موافق اسم مطلوب باشد هم در مداخل مرکب هم در مداخل بسیط بعد از آن

از آن عدد حروف تمام اسماء الله را بگیرند و در مربعی ثبت نمایند و عدد حروف اسماء

در مربعی دیگر و اعداد حروف مبسوطه را نیز در مربعی دیگر و عدد این هر سه را جمع

طمطاع

ساخم | انفع الفیم

نعجم | حشفص طهر

لنلج عنصور نفتش | علی شیخ حیدر

لیکمو زبیم | غالی

سلیص

مفوح علیت عظمه کفش

ببفوج

طغشاع بلنص

هطبع عتاب

نجمع ولفظ

الانز طاه نظم

نفصط اصحم فاتخ

منتصر کنند للع

اوددم مبت

صبطات نجم شفا

دسط

کنند و در مربعی دیگر ثبت نمایند بعد از آن از آن حروف هر دو حاشیه دو باب ۲

بگیرند و بر پشت هر مربع موجب و معجم بنویسند که فعل آن ظاهر گردد مثال

چنانچه اسم مطلوب محمود باشد و اسم طالب علی چون اول حروف محمود را

بسط کردیم حروف نادی او ۷ بود و حروف بای او ۲۰ و حروف

حای او ۳ عنصر غالب که نار است بسط نماییم یعنی اهطم فشذ ۲

از آن حروف علی ۲ بسط نماییم و مجموع ۲ جهت زمام از حروف مکرر

خالص کردانیم زمام این چهارده حرف شود م ی ح ا و د ل ف ه ط ش ذ خ غ

و اسماء الله که بر وجه مذکور استخراج میتوان نمود اینست بیست و پنج اسم است

مؤمن مهیمن علیم مذل عدل لطیف حلیم علی ودود

شهید تلی حمید معید محیی حی واحد احد اول

والی منعم عفو معطی مانع نافع هادی

و اسمی که مناسب محبت است این سه اسم است لطیف و حلیم و

و نافع و آن اسمی که یکی از مدخل ترکیب و بسیط موافق اسم صغیر

محمود است اسم لطیف است و نافع که مدخل صغیر ترکیبی این دو اسم

تر میشود و مدخل بسیط اسم محمود هم میشود و اسماء اعوان که از اول سطور

تکسیر این زمام حاصل میگشته چهل و شش است چنانکه معلوم است و اسامی

ملکی که بحروف دعا بیرون آمدی ۱۴ اسماء و قسم اعوان که حروف اوایل سطرهای

یکم باب

تکسیر باب کبیر و باب صغیر بیرون می ماند ۸ است و عدد تمام حروف باب تکسیر

۱۸۳۹۱ میشود و در یک مربع دهند و عدد اسما و الله که ۳۳ میشود

در مربع دیگر عدد حروف لبط که هزار و هفتصد و هشت و سه میشود در مربع دیگر

نویسند و عدد مجموع این سه مربع که ۳۴۱۴۶ میشود در مربع دیگر پر کنند

تا مؤثر افتد والله اعلم

شیخ ابو عباس بونی را طریقه اینست

که اول حروف نام طالب و لبط لفظی نمایند بعد از ان حروف اسم مطلوب

پس حروف هر دو لبط در یک زمام ثبت کنند و تکسیر نمایند بعد از ان

۱۴ حرف از سطر صدر و موخر این سطور بگیرند و بر پشت صفحه

که بوی عمل شده ثبت کنند و اعداد این حروف در باطن صفحه در مربع

ثبت کنند چنانچه درین مثال است غ ی ن ا ل ف ث م و ن

و ع ه ب ت ج ش ل ح و زمام باب خ ع ک ی ش ل

ن ح ا ت ل ب ف ه ش ع م و ر ن غ دوم مطلوب خ غ ل ش و ت

م ا ی غ ل ش ر ت م ا ی غ ع ی ت م م ل د ی ت

م م ر ت م م ل د ش این ۱۴ حروف صدر و موخر

این باب است که مرکب میباید نوشت و بر پشت صفحه عمل باید نمود

در مربع دو دفن باید داد

طریق دیگر و این نیز منقول است از شیخ ابو عباس خلدی

برین وجه که اسم طالب و اسم مطلوب با حروف کوکبی که در وقت

عمل قوی حال بشد تکسیر کنند وچون بنهایت تخرج باب سطر رسد که زمام بیرون
آید وحروف صدر وموخر را بگیرند ومعرب ومعجم گردانند وسطرها را تکسیر
فتیله سازند وبر حریر زرد بنوشته در چراغ دان نو نهند وبرافروزند بروغن
گاو وعمل تا زمانی که آن فتیله ها میسوزد طالب آن حروف صدر وموخر
که معرب ومعجم شدها باید بخواند که اثر عظیم دهد عاملان این اعمال فرموده اند
که این تکسیر را اگر بهفت مرتبه رسانند این حروف تکسیر را عمل قوی تر باشد

غ ي ا ث ا ل د ی ن ع ل ی و ا ه ل ب ی ت م ح ب ت ت
م ا م م ر د م ی ا و ب د خ ش ا ف ل س ث ط

حروف صدر وموخر اینست ظ غ ا م م ل ث ی غ ا م م ی ث ی غ

این را معرب ومعجم باید کرد طریقه دیگر این عملیست استادان

واستادان برین عمل کرده اند قاعده چنانست که حروف اسم طالب
را در سطری بنویسند وحروف اسم مطلوب را در سطر دیگر وهر دو را یک سطر
دارند وحروف هر دو سطر را تکسیر نمایند تا زمانی که زمام بیرون آید
بعد از آن حروف اول هر سطر را در سطری دیگر ثبت کنند که از صدر
گویند وحروف آخر هر سطر را در سطری دیگر ثبت کنند که از موخر خوانند بعد
از آن از زمین هر سطر صدر وموخر سطری دیگر بیرون آورند باین نهج که حرف
اول صدر را وحرف اول موخر را بگیرند ودر سطر دیگر ثبت کنند وباقی

این

این ۵ سطر ۹ بر همین وجه ترتیب دهند و این سطر ۹ متولد السطرین

گفته اند بعده آن سطر متولد ۹ آن مقدار که ممکن باشد بپیوسته بنویسند

موم و شمع سازند و در ساعت زهره یا مشتری بنظر تثلیث

یا تسدیس آغاز نماینده و از ابتدای تکسیر تا آخر بر حریر نوشته و آن حریر را یعنی

آن حریر نوشته ۹ که حروف معربه است فتیله سازند و در چراغدان سیمین

بروغن گاو و عسل برافروزند چنانکه دو بخش روغن باشد و یک بخش عسل

و روی چراغدان را بطرفی کنند که مطلوب در آن طرف باشد و طالب در

برابر چراغ بنشیند و بعدد حروف آن سطر متصل ۹ نوشته این کلمات

۹ باید در برابر چراغدان بگذارند و روغن بعدد خواندن کلمات و بعدد حروف

سطر باشد اگر حروف بسیار است و اگر کم • عمل و وقوف داند که باید گرد

کلمات اینست اقسمت علیکم یا ارواح العلویین والسفلیین

بکل اسم حاصل من تکسیر هذا الحروف من اسماء ربنا وربکم

والهنا والهکم ومن اسماء رؤسائکم من الملئکة المقربین و

الارواح المقدسین ان تعینونی بحب فلان و بهجته الی حالی

داکر خواهد چون خوانند اثر شود خاموش نشیند جهت دستور العمل آورده مشود

اسم طالب حسن و اسم مطلوب حروف صدر ح ی ح ی ن ل ع س

حروف موضوع ن ل ع س ح و حروف متولد السطرین ح ی ی

قاعده بیان نیکو این علم است و **ن ن ل ل ع م س س ح**

آنست که برج طالع طالب و برج طالع مطلوب را معلوم کنند و حروف برج
طالع طالب را در یک سطر ثبت نمایند و حروف برج طالع مطلوب را در
سطر دیگر و حروف این دو سطر را امتزاج دهند بر وجه تکسیر و آغاز از حروف
طالب کنند و حروف اسم مطلوب را در سطری دیگر و حروف این دو سطر را
امتزاج دهند بر وجه تکسیر و آغاز از حرف طالب کنند و حروف اسم مطلوب را
در سطری دیگر و حروف این دو سطر را امتزاج دهند به تقدیم حرف طالب و
تاخیر حرف مطلوب اگر چنانچه اتفاق افتد که حرف طالب زیاده از حروف
مطلوب باشد دیگر باره از حرف مطلوب آغاز نموده حرف اضافه اسم را
طالب را تمام سازند بعد از آن حروف سطری که از امتزاج حروف برجاین
حاصل شده باشد با حروف سطر ممزوج از پیشین امتزاج دهند و باید که آغاز
از حروف سطر طالع نموده شود **بعد** از آنکه از این سطر امتزاجی
که حاصل شود اسماء الهیه بیرون آورند و از یک طرف رست آن سطر نویسند
و اسماء ملکیه نیز استخراج نمایند و از یک طرف دیگر نویسند و اسماء ملکیه
که از این استخراج باید نمود اسماء ملکیه است که از برای بروج یا از برای
کواکب یا از برای منازل مقرر شده برین موجب که نموده شد **بعد**
از آن حروف سطر متولدی که اسماء از آن بیرون آورده شده باشند

واحروف

و هر حروف آن سطر را معرب ساخته بر پارچه کاغذ بنویسند و فتیله سازند
و بر افروزند بر وجهی که در عمل پیشتر گذشت **و اگر عمل** نفرت باشد
و عدد حروف سطر معرب ساخته زوج باشد فتیله بیک عدد کمتر از
حروف باید نوشت تا طاق باشد که صاحبان **این عمل هشتم**
و نموده اند که اگر در حروف سطر دعا امح باشد در عمل محبت ممسکه
بحروف دعا یاد باید کرد **و اگر** در عمل عداوت باشد بجز حا زیاد باید
کرد و حرف دعا را **سه** داشته اند **او ی** هر یک ازین سه حرف
که خواهند ذکر کنند یا ترکیب دو حرف ازین حروف یا ترکیب سه حرف
چنانچه گفته شود یا **و** فلان یا **ی** فلان یا گفته شود که فلان **یا** یا
فلان یا گفته شود که فلان و اگر این سه حرف دعا در سطر نباید باشد تمام
آن ملک سه هم چنان مجرد ذکر باید کرد و حروف زیاده که در عمل تصرف
مقرر داشته اند این سه حرف است بدستور حرف دعا عمل کنند
و بعضی از استادان بعد از حروف طالع حروف **زهره** یا **مشتری**
نیز نوشته اند و گفته اند که اگر چنانچه در صورتی که برج طالع طالب و مطلوب
معلوم نباشد باید که بجای حروف طالع طالب در محبت حروف زهره
را بنویسند و قصد کنند که زهره طالب است و بجای حروف طالع مطلوب
حروف **مشتری** بنویسند و قصد چنین کنند که مشتری مطلوب است

صح
و ثبت کرده

صح
و ثبت کرده

ودر عمل نصرت بجای حروف طالع مطلوب حروف مریخ ٩ وحروف

هر برجی و هر کوکبی که در اول کتاب گذشت ودر عمل الفت چنین حروف سطر

طالع مطلوب وحروف سطر هردو ٩ امتزاج دهند بانیکه اول از سطر طالع

یک حرف بگیرند ویک حرف از اول سطر هردو اسم ودر عمل نصرت حرف از

اخر سطر طالع بگیرند ویک حرف از اخر هردو اسم وجهة دستور العمل در

مثال آورده میشود ومثال طالع طالب ٩ فرض کنیم که برج

جوزا است وحرفها ق وص وطالع مطلوب معلوم نیست بجای ان

حروف مشتری ٩ نوشتیم چنین واین حروف ٩ امتزاج دادیم چنین شود

ق ح ی ذ ص و ق واین سطر طالع باشد وفرض کنیم که اسم طالب محمود

است واسم مطلوب علی حروف هردو اسم ٩ امتزاج دهیم چنین شود

م ع ح ل م ی و ع ل د این سطر اسم باشد وچون سطر طالع وسطر اسم را

امتزاج دهیم چنین شود ق م ی ح ذ ل ص م د ی و ق ع د وق ل واین سطر متولد

السطرین باشد واسما الله که ازین سطر بیرون می آید هفده اسم میشود

مصور علیم عدل حلیم علی ودود حق قوی ولی حمید محصی

معید محیی حی قیوم صمد مقدم واسما ملکه بیرون می آید وسطر متولد که متصل

نوشته شود اینست قر علی بص یعقید وقلوه حروف کواکب

م ق ذ ع و د ز د ر ف ز د ذ ع و س لام الله ه س ل

طان مح م دس س ل ل اط م اان لم لح هم س دل

دم س دس ف لف ل دل ذل ذا ط ع م دام او ن ف ل ذم ذل ح خ ه دم م س و

د ف ل ذ د

واین عمل یازده اسم حاصل میشود الله سلام یونس غفار غفور

ودود واحد احد اول روف بود طریقه دیگر

نوعی خاص واین عملیست که از انکسیر سبعه گفته اند وقاعده

این انست که اول اسم مطلوب بنویسید و بعد از ان اسم طالب

وحروف هر دو اسم در یک سطر دارند واین سطر تکسیر کنند چندانکه

سطر اول باز آید بعد از ان حروف صدر و موخر بگیرند و در سطر دیگر

ثبت کنند واین هر دو سطر را یک سطر دارند واین هفت بار تکسیر نمایند

بعد حروفهای اول واخر این ۷ سطر را بگیرند که این را نتیجه سبعه

گویند و حروف این سطر را متصل بنویسید و در ساعت سعد هم بحروف

مقطع و هم متصل حروف انرا بر لوح یا کاغذ ثبت کنند و عدد حروف نتیجه

سبعه را در مربعی ثبت نمایند و با خود نگاه دارند تا از نتایج و

اثار ان طالب به مقصود حاصل شود انشاء الله تعالی مثلا

فرض کنیم اسم طالب محمود است و اسم مطلوب سعود برین وجه عمل نمایند.

م س ع و د م ح م و د صدر و موخر د و م و س و د م و س م

نتیجه سبعه م س و س د م و س د س و م دم و عدد این حروف ۴۲۴

میشود پس در مربع ثبت میشود

۱۰۵	۱۰۹	۱۱۲	۹۸
۱۱۱	۹۹	۱۰۴	۱۱۰
۱۰۰		۱۰۷	۱۰۳
۱۰۸	۱۰۲	۱۰۱	۱۱۳

۱۱۴

در ذکر اموری چند که صاحبان اعمال رعایت ان نموده اند

در اول کتاب اشاره باین امور شد که در اعمال تکسیری نوزده چیز رعایت باید نمود و این چند سطر دیگر در اموری که در رعایت تکسیر دخل تمام دارد بنمائیم باید که صاحب عمل پیش از انکه بعمل مشغول شود سه روز روزه دارد و حیوانی نخورد و اگر میسر نشود یک روز نیز میسر و مباح نخورد و دروغ و غیبت بر زبان نراند و با طهارت باشد تا مناسبت او را با روحانیت حاصل شود و پیش از انکه بعمل مشغول شود باید که در ساعت سعد نام طالب و مطلوب و نام ان کاری که خواهد از خیر و شر مجموع را در یک سطر بنویسد و حروف انرا یکبار تکسیر کند و انرا سطر متصل بنویسد و عدد ان حروف را در مربع ثبت نمایند بر پشت همان سطر و طالب با خود نگاه دارد و بعد از ان بتکسیر مشغول شود و از اول عمل تا اخر بخور کند بخورات عمل سعادت اینست عود سعد زعفران مصطکی و بخورات عمل نحوست اینست حنظل حلتیت کبریت صعه و در تمام اعمال محبت بخور بوهای خوش باید کرد و در اعمال نفرت بچیزهای ناخوش و گاهی که در اعمال چراغ افروخته شود

231

در عمل روی چراغ بجانبی باید کرد که مطلوب در آن جهت باشد و در عمل نکوست پشت چراغ را بآن طرف باید کرد و عزیمت ۹ بعدد حروف سطر زمام یا بعدد سطرهای تکسیر باید خواند از باب اول و عزیمت ۹ در عمل الفت بدون وجه باید خواند عزمت علیکم یا ارواح العلویة والسفلیة بکل اسم حاصل من تکسیر جدول حروف من اسماء الله تعالی و اسماء الملائکة ان یعینونی بمحبة فلان یا اگر اراده بهر زبانی که خواهد بگوید و در عمل نفرت بگوید یا ارواح ملائکه بحق هذا الاسماء الحسنی و اسماء الملائکة ان تلقوا بین فلان و فلان فرقة یا بهر زبانی که خواهد آنچه خواهد بگوید و بعد فراغ از عمل نظر کند بجمیع حروف تکسیر اگر در روی حروف معزده آتشی بیشتر باشد دلیل بود بر آنکه مقصود زودتر حاصل گردد و اگر در روی حروف بادی یعنی بادی بیشتر باشد کار دیرتر بر آید و اگر حروف یابسه یعنی خاکی بیشتر باشد آن مهم باهستگی بر آید و اگر در روی حروف بارده و یابسه غلبه کرده باشد از آن عمل قطع امید باید کرد

خاتمه که از کاملان این علم منقول است

از حروف ۲۸ گانه ۱۵ حرف است که مجموع نقطه دارند و آنها ۹

حروف ناطق گفته اند ب ت ث ج خ ذ ز ش ض ظ غ ف ق ن ی

و این حروف پنج قسم ترتیب داده اند و از اسماء ناطق گفته اند

عمل خوانده اند

بثت جخذ ذشض ظغف قوف واگر این پنج اسم

بمشک و زعفران و گلاب بر کاغذ نویسند بوقت آفتاب برآمدن در روز

یکشنبه در زیر بالین کسی نهند که در خواب باشد و آهسته هفت بار این

کلمات را بخوانند که یا متکلم یا متکلم یا کانا یا مجلا یا سحرام

یا ان یا الدود یا لات وحابت وصابت وسمایت تکلم

بقدرت حق تعالی و از عقب کلمات سه مرتبه این اسماء نواطق را بخوانند

آنکس که در خوابست که این عمل با و نموده شود هرچه در ضمیر داشته باشد

در همان خواب باز گوید و اگر در آن دماده در روز یکشنبه این حروف

نوشته شود هر کس این نوشته را بخود دارد طلاقت لسان و غلبه بر عدو

و حرمت نزد سلاطین بخشد واز حروف تهجی این چهارده حرف

را که مجموع بی نقطه اند حروف ساکته یعنی صامته گفته اند ا ح د ر

س ص ط ع ك ل م و ه لا وازین چهارده حرف چهار اسم ترتیب

داده اند و آنها را اسماء صوامت خوانده اند احد رس ص طعکل

که

موهلا این اسماء را اگر روز نوروز هم برماهی که باشد یا در روزی

آفتاب در خسوف باشد یا کسوف ماه باشد بر صفحه نقش کند و در انگشتری

نهند عقد اللسان باشد تمام مذکوریان را و بعضی از خواص حروف بر سبیل

بغرده

انفراد مرتبه رساله در رساله مطالب جفریه که در خواص حروف

زیتب

ترتیب داده اند اگر بانجا رجوع نمایید شاید که بعضی از طالبان را پسند طبع
آید ان شاء الله تعالی پس جهت آنکه این علوم از انظار ابنای روزگار مخفی مانند
بزبان ساده قلمی شده احیاناً اگر طالبی را داعیه اطلاع بر نکته از آن باشد بر
خاطر خطور کردی که اوراقی تمام شود متکلم تحقیق آن تواند بود متداول
نبود به تخصیص در دیار بیرالوار بدرخشان ترتیب داده شد التزام این سطور
بتوفیق الله تعالی تمت فی یوم الجمعه ۱۴ شهر محرم الحرام ۱۲۹۵

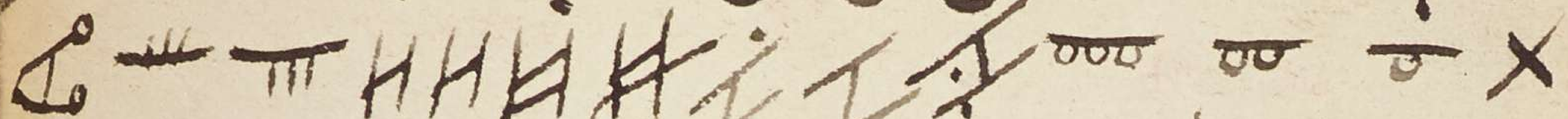
ابجد کبیر

[illegible]	ب ۲	ج ۳	د ۴
و ۶	ز ۷	ح ۸	ط ۹
ی ۱۰	ک ۲۰	ل ۳۰	م ۴۰
ن ۵۰	س ۶۰	ع ۷۰	ف ۸۰
ص ۹۰	ق ۱۰۰	ر ۲۰۰	ش ۳۰۰
ت ۴۰۰	ث ۵۰۰	خ ۶۰۰	ذ ۷۰۰
ض ۸۰۰	ظ ۹۰۰	غ ۱۰۰۰	

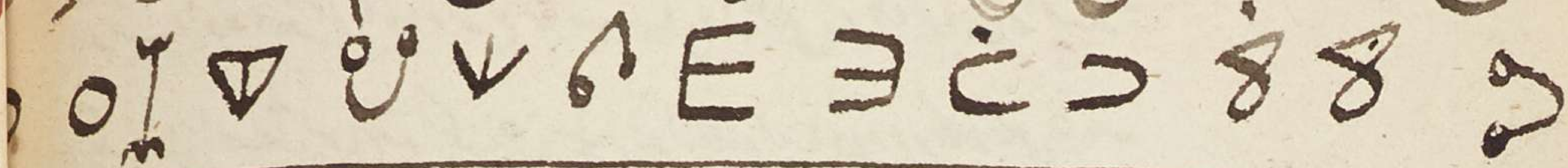
ابجد صغیر

ا یک	ب ۲	ج ۳		د ۴
ه ۵	و ۶	ز ۷	ح ۸	ط ۹
ی ۱۰	ک ۸	ل ۶		م ۴
ن ۲	س ساقط	ع ۱۰		ف ۸
ص ۶	ق ۴	ر ۸		ش ساقط
ت ۴	ث ۸	خ ساقط		ذ ۴
ض ۸	ظ ساقط		غ ۴	

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص

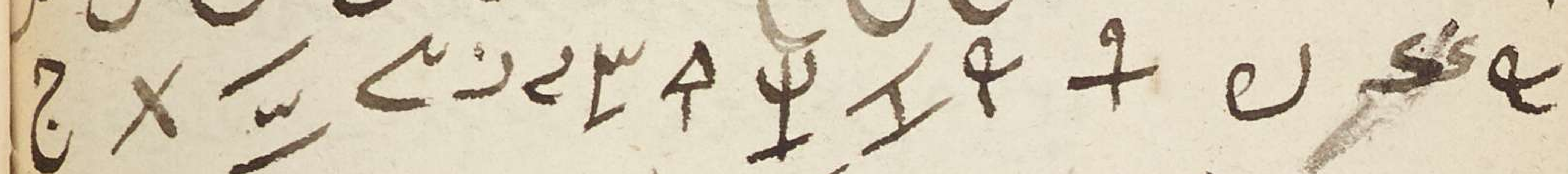


ض ط ظ ع غ ف ق ك ل م ن و ه لا ی



لغت حروف سریانی

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض



ط ظ ع غ ف ق ك ل م ن و ه لا ی



235

جهة تسخیر سید نعمت الله تعالی باید شش ۹ روز متوکل باشرایط در خلوت هر روز یکهزار هفتصد نوبت بخواند این عزیمت بود

و ابتدا از یوم چهارشنبه کند که پنجشنبه با تمام رسد و علامت آن است که در روز ششم یا هفتم ابر سیاهی از طرف شرق پدید آید و آن حیوانات عظیم بیاورد و آوازهای خوش و عجیب غریب برآید باید عامل متوجه عمل باشد تا ترسد و در روز هشتم بعد از فراغ عزائم شخص ظاهر شود با و بیعت کند و وحشت نکنند روز نهم که روز آخر است ارواح بد شکلها جمعی از ارواح بر او ظاهر شود با و بیعت کنند نشانی با و بدهند و آن نشان انگشتری است که بشکل خاتم سلیمان علیه السلام است او باید نقش خاتم را از ایشان یاد گیرد که در اجابت بخواند عزیمت این است یا مسخر الجن لسلیمان علیه السلام سخرهم و بحق فرقائیل یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا بحق شهبا ل و صهبال سخروا

ملمعات شوانی که در رساله اثر ابو العباس البستی در جدول حروف نزول دو حروف بیت قطب وضع کرده رفتار چندین حروف بین طریق شطرنج است

بدانکه سیر حروف باید در عرصه الواح مثل سیر آلات این فعل خبیث حرام است لعنه الله عامله واضع این علم مشوم حکیم لجلاج هندوستانی بوده کران لعین را مذهب این بود که خیر و شر از جانب بندگان است و حق تعالی دخل در امور بندگان نباشد و این عمل را بر وفق مذهب خود وضع کرده و ابوزرجمهر مخالف او است در مذهب و نرد را وضع نموده و خیر و شر همه را نسبت بخدا داده و این عمل را مقوی مذهب خود در رفتار کعبتین بنا کرده و ان لوحی مربعی باشد ۸ در ۸ که جمیع خانهای ان ۶۴ باشد ۸ سطر دارد و هر سطری ۸ خانه پس خانه اول از سطر اول جای رخ است و خانه دوم از سطر اول مکان اسب است و خانه سیم از سطر اول جای فیل است و خانه چهارم از سطر اول جای شاه است و خانه پنجم از سطر اول جای فرزین یعنی وزیر است و خانه ششم از سطر اول نیز جای فیل است و خانه هفتم از سطر اول جای اسب باشد و خانه هشتم از سطر اول باز جای رخ است خانهای سطر اول فاعلا این بود پس سطر دوم از خانه اول الی خانه هشتم در هر خانه جای یکی پیاده باشد و سطر تمام شد پس خانهای سطر سیم و تالی او خالی میباشند

بدانکه اعداد بر سه نوع‌اند
فرد ... زوج
زوج الفرد ...
زوج الفرد آنست که ...
الفرد را نصف ...
مثل ۲ در ۲ و ۷ در ۷ و ۵ در ۵ و ۱۱ در ۱۱ و ۹ در ۹ و ۱۰ در ۱۰ و ۱۲ در ۱۲ و ۱۰۱ در ۱۰۱ و طریق ...
... الفرد ...
زوج الزوج آن عددی است که ... نصف ...
زوج ... مثل ۴ در ۴ و ۸ در ۸ و ۱۶ در ۱۶ و ۱۲ در ۱۲ و ۲۰ در ۲۰ ...

[illegible]

[illegible] وطریق کشت [illegible]

لیکن جادر این دو سطر که هر یک خاص اسمی مسمّی کرده اند و جدول هشت در هشت
قرار داده اند همین جدول را معکوس یعنی اعلای لوح را اسفل و اسفل را
اعلا نموده مسمیات هر خانه را بجای خود مینهند یا مینویسند خانهٔ اول
جای رخ و خانهٔ دوم جای اسب و خانهٔ سیم جای فیل و خانهٔ چهارم جای
فرزین و خانهٔ پنجم جای شاه و خانهٔ ششم جای فیل و خانهٔ هفتم
جای اسب و خانهٔ هشتم جای رخ باشد و در سطر دیگر در هر خانه جای
پیاده باشد هـــــــذا الجدول

رخ	اسب	فیل	شاه	فرزین	فیل	اسب	رخ
پیاده	پیاده	پیاده	پیاده	پیاده	پیاده	پیاده	پیاده
پیاده	پیاده	پیاده	پیاده	پیاده	پیاده	پیاده	پیاده
رخ	اسب	مثل	فرزین	شاه	مثل	اسب	رخ

[illegible]

جمیع اعداد را با حروف ما درین خانها فرض کنیم چنانکه حرکات اینها مختلف است
حروف را با عدد را باین رفتار قیاس نماید چنانکه هر **پیاده** رو بصف
مقابل خود که صف حریف نامند یکخانه حرکت میکند خانه روبروی خود
وقتی که حرکت کند و هرگز بر نمیگردد بجای خود یعنی بعقب پس خانه کنج فوقانی
یمینی یا خانه کنج فوقانی یساری خود را میزند تا حدی که کشته شود یا بکند اگر کشته
شد برداشته شود از بساط و اگر کشت بجای او می‌نشیند و بطرف راست و چپ
و عقب حرکت نمیکند مگر آنکه یکخانه راست حرکت میکند و هنگام حرکت
یکی از خانه کنج فوقانی خود را بوقت زدن میزند اگر در صف آخر حریف
داخل شود و بهر خانه برسد همان میشود **مثلا** اگر پیاده بخانه رخ
داخل شود رخ میشود و در خانه فرزین فرزین و در خانه شاه فرزین میشود
بشرط آنکه در بساط متعدد نشود حرکت پیاده این بود **حرکت فیل**
چنان است که خانه **سیم** کنج خود را از چهار جانب خود حرکت میکند و میزند
از چهار طرف خود در هر خانه که واقع شود بهر طرف که خواهند سیر کنند
اما از جای خود بکنج و خانه سوم خود **حرکت فرزین** یکخانه یکخانه بخانه
بجانبهای کنج خود بهر طرف که خواهد بکنجها حرکت میکند و **حرکت شاه**
از جای خود به خانه دور خود حرکت میکند و وقت حرکت میزند اطراف
خود را و در وقت گریختن یکخانه یکخانه میگریزد و حریف را میرسد که در وقت

گرکین شاه بشاه یک حرکت اسب نه بد و حرکت رخ از چهار طرف خانه خود

راست راست تا هرجا که خواهد حرکت میکند بچهار طرف خود هرجا که خواهد

از خانهای مقابل خود راست میزند و می نشیند و حرکت اسب در خانه که باشد

بطور تحت یا فوق یمینا و شمالا بخانه سوم خود حرکت میکند میزند و می نشیند

و در تمام عرصه لوح یا ب ط بهمین نسبت حرکت میکند و این حرکات موافق

وضع حکیم لجلاج است و سیر اعداد در بیوت الواح و فق بهمین نسبت است

دعا لگ شاه از اسب و فیل مات میشود در بیرون آوردن بساط و حرکت

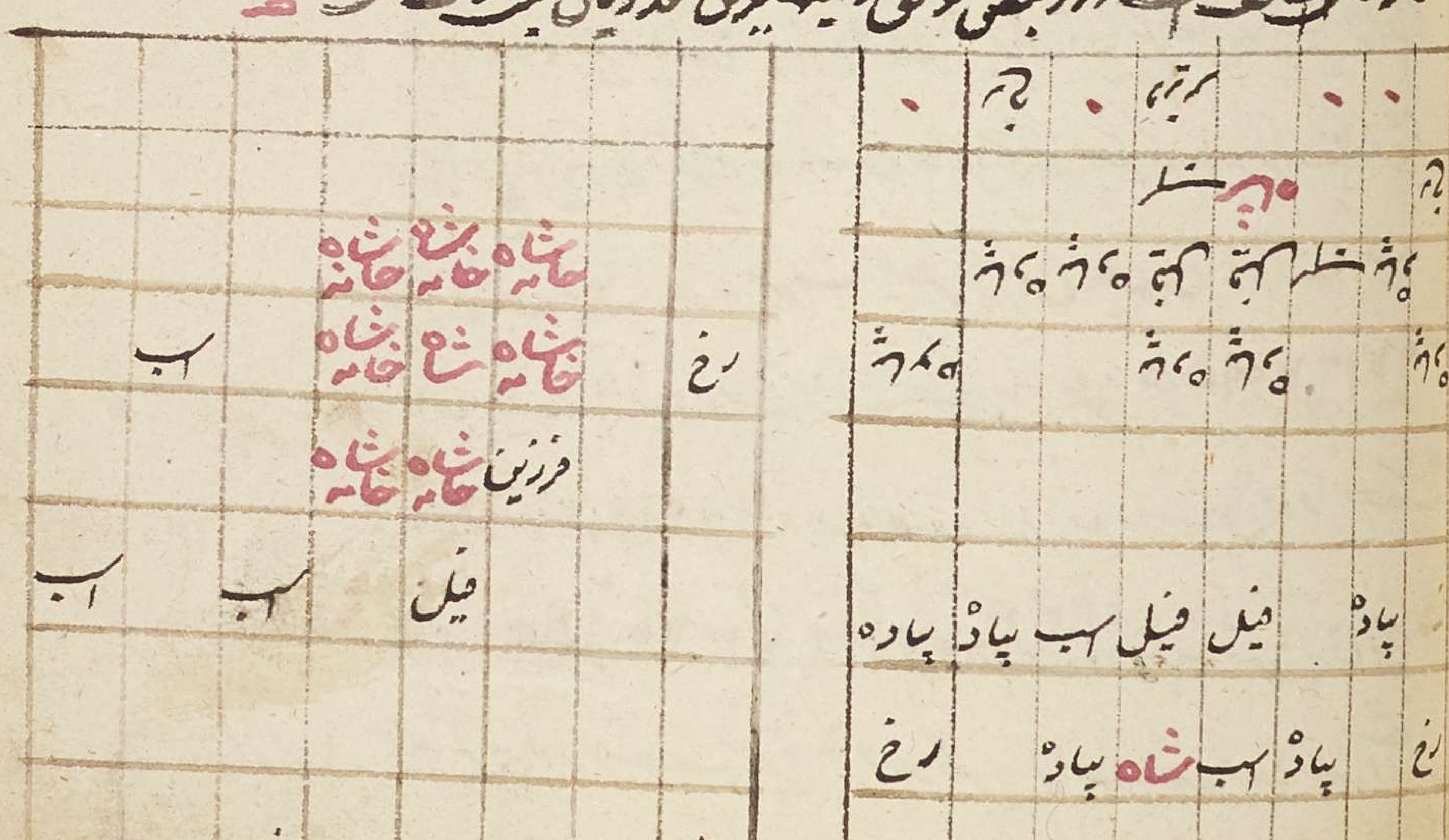
اول باین قسم که نموده میشود میاید و بعد یک فیل و یک اسب را بدعوا میبرند

و حریف هم بهمین نسبت یک اسب و یک فیل بیرون می آورد تا ظفر کرا

باشد و این طریقه هندوستان و ترکستان است اما طریق ایران و فرنگ سیر آلات

علی موافق هم است و باین ضابطه در بعض حرکات آلات و اعداد و حروف در

خانهای مخالف است و در بعضی موافق و اینهم طریق اعداد یابی آلات علی شطرنج مقدمه متفرقه خدیو دل



في وضع الالات النرد بحيث اذا عدّ ٩ ٩ واخذ التاسع بقي البيض

فقط والضابطة الكلّي في مثله سوآء كانت عدّة الموضوعات ٣٠

اولا ان تضع بعدها نقاطاً وتبداء بالاولى وتعدّ ماشئت تسعة او غيرها

فتضع الاسود في المنتهى ثم تعدّ ماشئت وتضع اسود في المنتهى وهكذا

تعدّ النقاط لا سواد الموضوعة الى ان يوضع السّود فتضع البيض في النقط الباقية تمت

صورة النقط

٣ ٢ ٢ ١

..ههههه..ه....ه.ه ه....ههه.هه..

فابياته بالفارسية هكذا

زترکان چهار و ز هندو لت پنج ◦ دو رومی ابا یک عراقی بسنج

سه روز و شبی یک نهار و دو لیل ◦ دو باغ و دو زاغ و یکی جبن سهیل

دو مع و دو باغ و یکی همچو دود ◦ زنه ۹ شمردن برافتد یهود

فابیاته بالترکی هکذا

دورت غنچه لنک همدمی بیش زاغ ایدی گوردم ∴ ایکی پری بر زاغچه دوستاق ایدی گوردم

اوچ ترک پری چهره یانینده حبش قول ∴ برادرده ایکی خال عجب طرز ایله گوردم

ایکی صنم اوچ زنگی ایله برقه تابان ∴ ایکی گجه ایکی کونی برخواب ایله گوردم

فائدة تضعیف اعداد بیوت الشطرنج من عیون الحساب

فان ربعت الاثنین ستّ مرّات حصل ١٨٤٤٦٧٤٤٠٧٣٧٠٩٥٥١٦١٦

وهو الضعف الرابع والستّین فاذا نقصت منه واحدا بقي ١٨٤٤٦٧٤٤٠٧٣٧٠٩٥٥١٦١٥

٦ ٥ ٤ ٣ ٢ ١ ٠

١٨٤٤٦٧٤٤٠٧٣٧٠٩٥٥١٦١٥ هر رادر دو بزن شش بار بی رنج ∴

یکی کم کن بود تضعیف شطرنج ∴ وهو مجموع الواحد وتضعیفه الثلثة والستّین

وهو عدد تضعيف بیوت الشطرنج وقد نظم فی مصراع لیسهل حفظه وهو هذا

صفر یه پ کسرهای تسع راجح بود هٰا وٰا هیه طعجٰر مدٰ ذو ددحا
۱۵ ۱۶ ۵ ۵ ۷۰۹ ۷۳ ۷ ۶ ۴ ۴ ۱۸

وقد نظم طریق ذلک الجمع مولانا الکامل الفاضل شرف الدین علی الیزدی وهی هذا

۲۵۶
تضعیف یکی نور بود هشتم بار ، وآسان شود از ره ضرب و تضعیفی کار

در جمع یکی زمال ثالث بردار ، در باب و شرف را بدعایی یاد دار

فعمل تضعیف الواحد الی الثمانیة هکذا اما جمع این عدد نور اگر ۲۵۶

است در نفس خودش ضرب کنیم مرتبه مضاعف ۱۶ باشد و از اجمع در ۶

ضرب کنیم مرتبه ۳۲ باشد از تضعیف پس از ضرب در نفس خود حاصل این مرتبه

شصت و چهارم بود فاعلم ان مربع الاثنین فی اضعاف الواحد فی جمع

الاعداد المبتدیة من الواحد الواحد علی نسبة الضعف ومن خواص هذه سلسلة

ان کل واحد منها یزید علی مجموع ما تحتها بواحد فانقص من ضعف آخره

واحدا تقربا المطلوب کما اذا اردت ان تجمع من الواحد الی الثامن وهو ۱۲۸

نقصانا من ضعف مرتبة التاسع وهو ۲۵۶ واحدا یبقی ۲۵۵ هو المطلوب

فان اردنا ان نجمع عدة منها ولم یکن الاخیر معلوما ومربعه رابعها ومربعه

ثامنها ومربعه سادس عشرها وعلی هذا القیاس کل مربع مرتبة ضعف مرتبة

جذره فان کان اخیر الاعداد التی یراد جمعها او ضعفه احد هذه المربعات

فحصل مطلوبک بتربیع الاثنین مرة بعد اخری کما اذا اردت جمع سبعة عشر عددا

۱
۲
۴
۸
۱۶
۳۲
۶۴
۱۲۸
۲۵۶
مطابق لعدد
النور

من تلك السلسلة ربعت الاثنين خمس مرات فالحاصل هو ٦٥٥٣٦
الضعف السادس عشر من اضعاف الواحد وهو السابع عشر اذ الواحد ايضا
من تلك الاعداد وليس بتضعيف فالضعف السادس عشر يكون سابع عشر تلك
الاعداد فاضبط القاعدة اذا اردت ان اجمع ستة عشر منها عددا منها فالحاصل
المذكور يزيد على مطلوبك بواحد وان لم يكن الاخير ضعفا من احدها اخذنا
منه اكثر عدد يقبل التنصيف الى الواحد ثم من الباقي كذلك وهكذا الى ان لا
يبقى شيء او يبقى واحد وتاخذ من المربعات الاثنين بمراتبها اسميا المأخوذات
وتاخذ للواحد نفس الاثنين ثم نضرب بعضها في بعض وننقص من الحاصل
الاخير واحدا **مثال** اردنا ان نجمع اثني عشر عددا منها اخذنا منه ثمانية
ثم اربعة وربعنا الاثنين مرتين للاربعة وثلاثة للثمانية فيحصل ستة عشر
ومائتان وستة وخمسون ضربنا احدهما في الآخر حصل ٤٠٩٦
نقصنا منه واحدا فالباقي هو **المطلوب مثال آخر** اردنا جمع خمسة وعشرين
عددا منها اخذنا من خمسة وعشرين ستة عشر ثم ثمانية ثم واحدا وربعنا الاثنين
ثلث مرات للثمانية واربع مرات للستة عشر حصل مائتان وستة وخمسون و
٦٥٥٣٦ واخذنا نفس الاثنين للواحد ثم ضربنا الاول في الثاني و
الحاصل في الثالث ونقصنا من الحاصل الاخير واحدا بقي ٣٣٥٥٤٤٣١
وهو المطلوب **اول** ما كان هذه المسئلة مشهورة بين الناس وقل

١ ٤
٢ ١٦
٣ ٢٥٦
٤ ٦٥٥٣٦

ما يوجد

ما يوجد شخص يتصورها حق التصور ونسلك في ايضاحها مسلكا يقرب الى
الاوهام فنفرض في بيت الاول من بيوت سطر الشطرنج مثقال فضة وفي
الثاني مثقالين وهكذا فيكون في البيت التاسع وهو اول بيت من ثاني
سطور الشطرنج ٢٥٦ كما مر في تضعيف الواحد الى الثمانية عدد النور مطابق
لهذا العدد مثقالا والمشايخ في ان قيمة بدرة فجميع ما في بيوت السطر الاول
بدرة الا مثقالا ونفرض مثقالا ليتم بدرة فيكون ما في بيوت السطر
الثاني ٢٥٥ بدرة وقيمتها صندوق وهو مثل ما في اول بيت من سطر
الثالث فيكون ما في بيوت السطور الثلثة ٢٥٦ صندوقا ونضعها في
حجرة الفضة ففي بيوت السطور الاربعة ٢٥٦ حجرة فضة وقيمتها خان
الفضة ففي بيوت السطور الخمسة ٢٥٦ خان فضة وقيمتها قرية الفضة
ففي بيوت السطور الستة ٢٥٦ قرية فضة وقيمتها بلدة الفضة ففي
بيوت السطور السبعة ٢٥٦ بلدة فضة وقيمتها اقليم الفضة ففي
بيوت السطور الثمانية وهي تمام عرصة الشطرنج ٢٥٦ اقليم فضة
فاذا حللت ٢٥٦ اقليما في كل اقليم ٢٥٦ بلدة في كل بلدة ٢٥٦
قرية في كل قرية ٢٥٦ خانا احتوى كل خان ٢٥٦ حجرة في كل
حجرة ٢٥٦ صندوقا في كل صندوق ٢٥٦ بدرة في كل بدرة
٢٥٦ مثقال فضة فتلك الفضات الا مثقال فضة هي ما في

ابن خلکان بشرح

بيوت عرصة الشطرنج وهو العدد الموضوع في بيت الاخير من بيوت الشطرنج

٩ ٢ ٢ ٣ ٣ ٧ ٢٥ ٣ ٤ ١ ٥ ٥ ٤ ٧ ٧ ٥ ١٥ ٨

فان اردت ان تجمع عدة اعداد مبتدائة من غير الواحد على نسبة الضعف فاجمع تلك العدة من الواحد بتلك النسبة واضرب الحاصل في ذلك العدد الذي هو المبدا **مثاله** اردنا ان نجمع احد عشر عددا مبتدأة من الستة على النسبة الضعف فجمعنا احد عشر عددا من الواحد على تلك النسبة فكان الفين وسبعة واربعين ضربناه في الستة حصل اثنا عشر الفا ومائتان واثنان وثمانون وهو المطلوب **اما** في جمع مضروبات الاعداد المتوالية المبتدأة من الواحد كل في تاليه اعني الواحد في الاثنين والاثنين في الثلثة والثلثة في الاربعة وهكذا نجمع تلك الاعداد وتنقص من الاخير واحدا مضروب احدهما في ثلثي الاخر وهو المطلوب **مثاله** اردنا ان نجمع مضروبات الواحد الى العشرة كذلك جمعناه فكانت خمسة وخمسين نقصنا من الاخير واحدا بقي تسعة ضربنا ثلثي التسعة في خمسة وخمسين بلغ ثلثمائة وثلثين اذا الى احد عشر كذلك فكان مجموعها ستة وستين بلغ اربعمائة واربعين وهو المط تمت فلنعلم ان بيوت الشطرنج ثمانية ثلاثات تنتظم مشي الفرس في بيوت الشطرنج وهي هذا

نظم

247

وجوب علات نرهم تنتظر | تتوق اليها نفوس البشر
وتلهى عن اللهو للذاتها | اذا وجهها وجد للظفر
يقابل جيشان صفى بها | علاة اتيما بهول نسر
سلاحهم من رصين الحجا | واددعهم من رصين الفكر
بخيل ورجل صوابا القنا | فلانهم النصر لما استمر
ترى الحرب بينهم تلتظى | اذا اسعرتها حماة الفكر
ونقتل ضد بها ضده | وليس بنا الهم من ضرر
ويحيى الذى مات منا | ويقتل قاتله فى الاثر

سيذكر لميات الثمانية فى الجدول الآتية ٨ فى ٨ وكلهم ٦٤ فى ٦٤ الفصول المحاتوكه

قاعده بدانكه عدد منقسم شود بدو قسم بيك مرتبه بمطلق

مرتبه دوم بمضاعف اما مطلق آنست كه منسوب نيست بعددى ديگر كه پيشتر

از و باشد و واحد فرض كرده شود شده باشد اما مضاعف آنست كه منسوب

بعددى كه پيش از و باشد و واحد فرض كرده باشند پس مطلق را صحيح و مضاعف

را كسر خوانند و منسوب اليه كه واحد است بحسب فرض و اعتبار مخرج آن

كسر خوانند و باز بمرتبه ديگر منقسم شود بدو قسم قسمى را زوج خواهند

وقسمى را فرد پس زوج آن عددى را گويند كه منقسم شود بدو قسم كه مساوى

يكديگر باشد مثل ٢ و ٤ وامثال آن و فرد آنست كه بدو قسم متساوى

پس عددى را زوج گويند
وچهار را زوج الزوج
اول

منقسم نشود مثل ۳ و ۵ و ۷ و امثال آن اما آن دوجی که منقسم میشود
۳ قسم پس اگر قبول قسمت کند بمتساویین تا واحد آنرا زوج الزوج
نامند خوانند مثل ۸ که تا واحد قبول قسمت بمتساویین میکند چه هرگاه او را
منقسم سازند بدو قسم هر دو قسم متساوی یکدیگر باشند چه هر قسمی ۴ میشود و اگر
یکمرتبه دیگر هم منقسم سازند هر قسمی ۲ میشود و متساوی باشند و اگر یکمرتبه دیگر هم
منقسم بدو قسم سازند هر قسمی یکی میشود و متساوی باشند پس ۸ عددیست
که تا واحد قبول انقسام بمتساویین میکند پس عدد ۸ زوج الزوج نامی نامند
بدلیل آنکه تا واحد قبول قسمت متساویین کرده و هم چنین است ۱۶ و
۳۲ و اینکه گفتیم که تا واحد قبول قسمت بمتساویین کند اعم از اینکه
قسمت مکرر شود مثل مثالهایی که مذکور شد و مثل ۴ یا آنکه در قسمت اول
منقسم بدو واحد شود مثل ۲ که زوج الزوج است و حق است که تا واحد
قبول قسمت بمتساویین میکند و اگر عدد زوج قبول قسمت بمتساویین
تا واحد نکند لیکن زیاده بر یکمرتبه بمتساویین منقسم شود آنرا زوج الزوج
والفرد خوانند مثل ۱۲ که در مرتبه قبول انقسام بمتساویین میکند مرتبه
اول بدو شش و مرتبه دوم بدو سه اما تا واحد قبول انقسام بمتساویین
نمیکند چه اگر عدد سه را منقسم سازند یک قسم او یک عدد شود و قسم دیگر او
دو عدد بماند پس متساویین نشوند پس کسی نگوید که عدد سه منقسم

بدو قسم میشود

بدو قسم میشود که هر قسمی یکعدد و نصف باشد این صحیح باشد چرا که مطلب ما
از قسمت آن قسمی باشد که کسر در او واقع نشود و این معنی در یکقسم کسر واقع
شود پس اگر عدد زوج قبول قسمت بمتساوی یکمرتبه کند پس آنرا زوج الفرد
خوانند مثل شش و ده که قبول قسمت بمتساوی زیاده از یکمرتبه نمیکند
چه در قسمت اول دو پنج میشود و خود عدد پنج قسمت بمتساوی نمیشود
و اما فرد بر دو قسم است یکی را فرد گویند و دیگری را فرد الفرد گویند اما
فرد بتنهائی آن عدد را گویند که چون واحد را مکررا از و ساقط کنی
او را فانی کند که هیچ از و باقی نماند پس سوای واحد دیگر چیزی فانی نکند مثل
۳ و ۵ و ۷ و ۱۵ و امثال آن اما فرد الفرد که آنرا مرکب هم
خوانند و این عدد فردیست که سوای واحد هم عدد دیگر آنرا فانی تواند
کرد مثل ۹ که سه دفعه آن عدد فانی شود زیرا که چون سه را سه دفعه
نه عدد سه عدد چند اسقاط کنی عدد او میکند و فانی شود آن عدد سه
مثل عدد ۱۵ را که سه مرتبه از پنج عدد او میکند و فانی شود و اما مرتبه دیگر
مفرد و مرکب عدد را فانی کند اگر واقع شود در مرتبه واحده از مراتب عدد
مثل یک و ۲ و ۱۰ و ۲۰ آنرا مفرد خوانند و اگر واقع باشد در
دو مرتبه او یعنی از مرتبه آحاد گذشته باشد که آن کسور لتعه بود و کسور
آحاد با مراتب عشرات و ایضا کسور آحاد با مراتب مات و ایضا با

مراتب الوف و گاه باشد مراتب عشرات بدون احاد و گاه باشد که مراتب
مآت با الوف جمع شود بدون احاد و عشرات از کسور تسعه هر یک از
مراتب عدد که چهار است که این کسور احاد و کسور عشرات و کسور مآت
و کسور الوف باشد پس مرکب از مرتبه دوم عشرات مثل ۱۲ و اما
ادراک این معنی کردن بدقت ذهن اشکالی دارد چرا که عدد ده و بیست
و سی تا نود که آخر عشرات است حکم صفر دارند در کسور تسعه عشرات و بر این
قیاس کن دو نقطه صفر مراتب مآت را در کسور میات و الوف را
نیز هم چنین سه نقطه صفر باشد پس ممیز مراتب اربعه از عدد بنقطه
تشخیص باید پس بدانکه مرتبه اول کسور ۹ ۹ باشد در احاد و مرتبه
دوم کسور ۹ در عشرات هیجده میشود و مرتبه سوم کسور را در میات
۱۸
بیست و هفت شق قسمت بپذیرد و مرتبه چهارم کسور در الوف
۲۷
سی و شش شق قسمت بپذیرد کما قال الشیخ البهائی فی تفسیر عالم الجبروت
۳۶
و الملکوت و الملک سیاتی بیانه انشاء الله پس گفته شد که مراتب کسور
در عشرات مثل ۱۲ و مثل ۲۱ و ۱۲۳ و امثال ان از مرکب خوانند
فقد قال شیخ بهائی علیه الرحمة قد اشتهر ان العوالم ثمانیة عشر الفا و ذکر
الالف للاشاره الی تکثیر الافراد و الا فهی ثمانیة عشر الافلاک
و العناصر و المولید و العقل و النفس و کذا قال الشیخ رحمه الله

بیان عالم ملکوت و ملک
قال مع فرزانان من
شمس المعارف

تعالی

تعالی در دان الله تعالی سبعین الف حجاب من نور و ظلمة و قال الله
تعالی ثم فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعا بدانکه عددی که ترکیب
عالم صوری و معنوی بران واقع شد و میشود که حساب علوم اسرار
از آنها منبسط میگردد و بحسب شهود هیجده هزار است کما قال الامام
الکبیر ابن موسی الکاظم ع یکی عقل و دگر نفس و نه افلاک پس ارکان
باد و آب و آتش و خاک معادن پس نباتات است و حیوان
طفیل است این همه از بهر انسان پس هجده هزار که عدد تمام است
جزئیات هر کلی است و عام است قال الله تعالی هو الذی خلق السموات
والارض فی ستة ایام پس این شش روز حق تعالی درین آیه ما را که
نموده در مراتب سه گانه جبروت و ملکوت و ملک جمع ضرب
نوز ۱۸ باشد و حق تعالی هر روزی ۹ هزار و نموده که ان یوما عند
ربک کالف سنة مما تعدون پس جمیع عالم را ظاهری هست و باطنی
پس عدد هیجده را نظر باطن در مقابل بنداری سی و شش شود نظر
بدلیل قول حق تعالی ان یوما هر یک هزار باشد سی و شش هزار شود
پس یکهزار که تعلق بعالم انسانی دارد از ان جمله وضع کنی
سی و پنج هزار باشد پس همچنین سی و پنج عالم دیگر را در نفس
انسانی بشر که عالم اصغر است پس مجموع هفتاد هزار حجاب سلسله

سلسلة کبیرة مثل سلسلة الذی
اخر سبعین الف ابد ابد
و بالفتح قطعة ... و بعد و اذن
جزءات الکبرات و المراد بهن
سلسلة اجزاء العدد

الابیات فیم اعداد النورانیة و الظلمانیة جمیع ۳۸
ز رنگها نیم دو هندوست ۵ النورانیة ۱۷
۲ دو می ابابان الظلمانیة ۲ حراغ ۱۳
۳ رود و دو ۳ شوبک یکی بهاد و ۲ ابلا چون کهیلا
۲ باز دو ۳ زاغ و یکی هیچ دو دو
۲ جمع و ۲ شاغو دو یکی بهود
زوج ۹۹ شمر دین بر انتد
ابیض جمیع
۲ زاغ و ۲ باز هم ۵ نشینند
۲ نلف و دو چی بهم بزنید
برنج شوی چراغ رو دو شن
خال و جمال کلچ مو
ابیض جمیع ۳
بلبدنکی دو دوم بهم ماد
ابلحیشی ۲ تو انی خود خوادرا

عالمها
کلی ازین باشد دو دیگر هفتاد هزار ز حجاب سلسله جزوی هم ازین باشد
پس بدان که این جمیع حجب بنور تجلی ذاتی حق محترق شود تو چند
حقیق ظاهر بمنگر در دیگر مجموع حجب صد و چهل هزار باشد بس چنین که چهار
قسمت کنی هر قسمتی را ایست و پنجهزار برسد کما قال ناصر الخسرو

بود نور سیاه ذات روشن ❊ که بردارد نقاب از وجه احسن
ولیکن رنگ نور فعل و اسما ❊ حجاب آید اگر چه هست بیدا
تا زنمه بو آن بی رنگ و بو اگر شوی ❊ هر یکی ازین گلستان رنگ و بوی داده
و دار عقل طوری دارد ایشان ❊ که شناسند بان اسرار پنهان

۱۱ اعداد النقطی و نقطه ثبت عدد ... بر آیات الکرسی

صمد ۵۰	الرحیم ۲ ۵	النصر ۳۸	فلا ۲ ۱	ایمنی ۴۵	صمعی ۱۹	اسمعی ۴۶	ارحنی ۵
کارحیم ۲۷	لکیها ۳ ۸	والفیل ۴۶	الیس ۲	هما ۴ ۴۷	الظاهر ۱۶	یلین ۴۲	حلین ۱۸
من ۳ ۴۹	بهما ۵۱	اقبها ۳ ۲	[illegible] ۳۹	بهما ۳۵	نرکی ۴۱	وهب ۱ ۴۶	ازنا ۴۵
وادریم ۳ ۴۹	بالقتال ۳۶	رضاین ۲۷	القاف ۲ ۴۸	بهور ۳ ۳	تالنفی ۴۲	یقابل ۱۷	الکحی ۴۲
صا ۵۲	تقوق ۵	من ۳	۲ ۲۳	الفکر ۳	زنا ۱	الذی ۵۸	وتلقی ۹
صمد ۲۵	غلا ۲	کعل ۲۳	الیها ۶	من ۵۵	غر ۱	فعقل ۱۶	الذاتها ۲
بتقطیر ۴	والیس ۵۳	الاکثیر ۶۴	رضاین ۳	بماتل ۶۲	مانات ۵۹	النفس ۸	مکعی ۵۰
وجود ۱	درزی ۲۴	بنقر ۲	نالهم ۵۶	تعوج ۷	یمیر ۵۶	الکهف ۱	بغما ۴۰

الحمل	ﻫ	د	ﻫ	ﻫ	د	ﻫ	د	ﻫ	ه	د	د	ه	د	د	د	ﻫ	د	ﻫ	د	ﻫ	د	د	د	ﻫ	ﻫ
الثور	د	ﻫ	ﻫ	د	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ه	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ه	ه	ﻫ	د	ه	د	ﻫ	ه	ﻫ	ﻫ	ﻫ
الجوزاء	ه	ه	ﻫ	ﻫ	ه	ﻫ	ه	ﻫ	ﻫ	ه	ه	ﻫ	د	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ه	ه	ه	ه	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ
السرطان	ﻫ	د	ﻫ	ﻫ	د	د	د	ﻫ	ﻫ	د	د	ه	ﻫ	ه	ه	ه	ﻫ	د	ﻫ	د	ﻫ	ﻫ	د	ﻫ	ﻫ
الأسد	د	ﻫ	ﻫ	د	ﻫ	ﻫ	ﻫ	د	ه	ﻫ	ﻫ	د	د	د	د	ﻫ	ه	ﻫ	د	ﻫ	ه	د	ﻫ	د	د
السنبلة	ه	ه	ه	ﻫ	د	ﻫ	ﻫ	ه	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	د	ﻫ	ه	ه	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ
الميزان	ﻫ	ه	ه	ﻫ	ه	ﻫ	د	ﻫ	ﻫ	د	ه	ه	ه	ه	د	ه	ه	ه	ه	ه	ﻫ	د	ﻫ	ﻫ	د
العقرب	د	د	د	د	د	ه	د	د	د	د	د	د	ﻫ	د	د	ﻫ	ﻫ	د	ﻫ	د	د	د	د	د	د
القوس	د	ﻫ	ﻫ	ه	ﻫ	ﻫ	ه	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	د	د	ﻫ	ﻫ	د	ﻫ	د	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ
الجدي	ﻫ	ه	د	ﻫ	د	د	د	ﻫ	ه	ه	ه	د	ﻫ	ﻫ	د	د	ﻫ	د	ه	د	ﻫ	د	د	ه	د
الدلو	د	ﻫ	ﻫ	د	د	ه	ﻫ	د	ﻫ	د	د	ه	ﻫ	ﻫ	ﻫ ه	ه	ﻫ	ﻫ د	د	ه	ه	ه	ﻫ	ﻫ	د
الحوت	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ه	د	ﻫ	ﻫ	د	د	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	د	ﻫ	د	ﻫ	ﻫ	ه	ﻫ	ﻫ

اختیارات		الثور		السرطان		السنبلة		العقرب		الجدی		[illegible]
سواری کردن	ه	ه	ع	ه	ه	ه	ه	۲	ه	ه	۲	۲
بازیافتن	ع	ه	ه	ع	۲	ه	ه	۲	ه	۲	۲	ه
بارکشادن	ه	۲	ع	ه	ه	ع	ع	ه	۲	ع	۲	ه
ختنه کردن	ه	ه	ه	۲	ه	۲	ه	۲	ه	۲	ه	ه
شیر دادن بکودک	۲	ه	ع	ه	۲	ع	ع	۲ ع	ع	۲	ع	ه
از شیر باز داشتن	۲	ه	ه	۲	ع	ع	ع	۲	ع	۲	ع	ه
موی ستردن	۲.	۲	ه	ه	۲	۲	ه	ه	۲	۲	ه	ه
[illegible]	ع	ه	ه	ع	ع	ه	ه	۲	ه	۲	۲	ه
حرب کردن	ه	ع	۲	ه	ه	۲	ه	ه	ه	۲	۲	ه
[illegible]	۲	ع	ه	ع	ع	ه	۲	۲	ه	ع	ه	ه
اجناس فروختن	ه	ع	ه	ه	ه	ع	ه	ه	ه	ه	۲	ه
محاسبه کردن	۲	۲	ه	ع	۲	ه	۲	۲	ه	۲	ع	ه
بگهواره نشاندن	۲	ه	ه	ع	۲	ع	ه	۲	ه	۲	ع	ه
کودک بعلم نهادن	۲	ه	ع	۲	ه	ه	۲	ه	ع	۲	ه	
خضاب و زینت	۲	ه	ه	ه	ه	ه	۲	۲	ه	ع	ه	
فصد کردن	ه	ه	ه	۲	ه	ه	ه	ع	ه	ه	ه	
بگرمابه رفتن	ه	۲	ه	ه	۲ ه	ع	۲	ه	۲	۲	ه	
نوره کشیدن	۲	۲	ع	ه	۲	۲	ه	ه	ع	۲	ه	
	۲	ه	۲	ه	۲	ع	ع	۲	ه	۲	ع	
کشتی در آب [illegible]	ه	۲	ه	ه	.۲	ع	ه	۲	۲	ع	ع	
وصیت کردن	ع	ه	ع	۲	ه	ع	۲	۲	ه	۲	ه	
عمل محبت و [illegible]	۲	۲	ه	ه	۲	ه	ع	۲	ع	۲	ه	
عمل عداوت	ه	۲	ع	ه	۲	ع	ه	۲	ع	ه	۲	
تعویذ نوشتن	۲	۲	ه	ه	ه	۲	ه	۲	ع	۲	ه	
عقد اللسان	۲	۲	ه	ه	۲	ع	۲	۲	ه	ه	ع	

موی ستردن

الحمل	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ـ	ـ	ـ	ه	ﻫ	ـ	ـ	ه	ـ	ـ	ـ	ـ	ـ	ـ	ـ	ـ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ـ	ـ	ﻫ
الثور	ـ	ﻫ	ـ	ﻫ	ه	ه	ﻫ	ـ	ـ	ه	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ـ	ـ	ﻫ	ﻫ	ﻫ
الجوزا	ﻫ	ﻫ	ه	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ه	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ
السرطان	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ـ	ه	ه	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ـ	ﻫ	ـ	ﻫ	ه	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ـ	ﻫ	ه	ﻫ
الاسد	ـ	ﻫ	ـ	ـ	ـ	ـ	ـ	ـ	ـ	ـ	ـ	ﻫ	ـ	ﻫ	ـ	ه	ـ	ﻫ	ـ	ـ	ـ	ﻫ	ـ	ـ	ـ
السنبلة	ﻫ	ﻫ	ـ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ه	ﻫ	ه	ـ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ـ	ه	ﻫ	ه	ﻫ	ـ	ﻫ	ﻫ	ﻫ
الميزان	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ه	ـ	ﻫ	ﻫ	ه	ﻫ	ـ	ـ	ـ	ـ	ـ	ه	ـ	ـ	ـ	ـ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ـ	ـ	ﻫ
العقرب	ـ	ـ	ـ	ـ	ـ	ﻫ	ـ	ـ	ه	ـ	ـ	ـ	ـ	ـ	ـ	ـ	ـ	ﻫ	ـ	ـ	ـ	ـ	ـ	ـ	ـ
القوس	ه	ﻫ	ه	ه	ﻫ	ﻫ	ه	ﻫ	ـ	ﻫ	ﻫ	ـ	ه	ﻫ	ه	ـ	ـ	ﻫ	ه	ﻫ	ه	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ـ
الجدي	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ـ	ه	ـ	ـ	ـ	ه	ه	ﻫ	ـ	ﻫ	ـ	ﻫ	ﻫ	ـ	ـ	ه	ﻫ	ﻫ	ـ	ـ	ـ	ـ
الدلو	ﻫ	ﻫ	ـ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ـ	ه	ه	ﻫ	ﻫ	ـ	ﻫ	ـ	ه	ه	ﻫ	ﻫ	ـ	ه
الحوت	ﻫ	ﻫ	ه	ه	ﻫ	ه	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ه	ه	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ه	ه	ـ	ﻫ	ﻫ	ﻫ

اختیارات / بروج	الحمل	الثور	الجوزا	السرطان	الاسد	السنبله	المیزان	العقرب	القوس	الجدی	الدلو	الحوت
حرکت فرزندن	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ء	ﻫ	ء	ﻫ	ء	ء	ع
تماشا کردن بیر…	ء	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ ء	ﻫ	ء	ﻫ	ﻫ	ء	ء	ﻫ
تماشا کردن براب	ء	ﻫ	ﻫ	ع	ء	ﻫ	ء	ء	ﻫ	ﻫ	ع	ع
لوا بستن	ﻫ	ء	ﻫ	ﻫ	ء	ع	ﻫ	ء	ﻫ	ﻫ	ء	ﻫ
لوا کشادن	ء	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ع	ع	ع	ء	ع	ﻫ	ﻫ	[illegible]
استقبال خراج	ﻫ	ع	ﻫ	ء	ﻫ	ﻫ	ء	ء	ﻫ	ﻫ	ﻫ	[illegible]
ولیعهد ساختن	ء	ﻫ	ع	ء	ﻫ	ء	ع	ء	ع	ع	ﻫ	ﻫ
رفتن بعمل	ء	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ء	ﻫ	ﻫ	ء	ﻫ	ء	ء	ﻫ
باردادن و عرض لشکر	ﻫ	ﻫ	ع	ﻫ	ء	ع	ﻫ	ء	ﻫ	ﻫ	ء	[illegible]
بحکومت و ریاست نشستن	ء	ﻫ	ﻫ	ء	ﻫ	ع	ء	ء	ﻫ	ء	ﻫ	[illegible]
در کار رعایا نظر کردن	ء	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ء	ع	ﻫ	ء	ﻫ	ء	ء	ﻫ
تعلم عرض	ء	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ع	ﻫ	ء	ع	ﻫ	ﻫ	ﻫ
محاسبه وکلاء	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ء	ء	ﻫ	ﻫ	ء	ﻫ	ء	ﻫ	[illegible]
ابتدا اشغال بناء	ء	ﻫ	ﻫ	ع	ﻫ	ع	ء	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ء	[illegible]
تاخت و شبخون	ﻫ	ء	ﻫ	ﻫ	ء	ﻫ	ء	ء	ﻫ	ﻫ	ء	[illegible]
سلاح خریدن	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ء	ع	ء	ء	ﻫ	ء	ء	[illegible]
سر تراشیدن	ء	ء	ﻫ	ﻫ	ء	ء	ﻫ	ﻫ	ء	ء	ﻫ	[illegible]
معاجین ساختن	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ء	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ء	ء	[illegible]
دعا کردن	ء	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ء	ﻫ	ء	ء	ﻫ	ء	ء	[illegible]
حاجت از ملوک	ﻫ	ﻫ	ع	ء	ﻫ	ﻫ	ء	ء	ﻫ	ء	ﻫ	[illegible]
عقد مودت و اتفاق	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ء	ء	ع	ء	ء	ع	ع	ﻫ	[illegible]
صید مرغان کردن	ء	ﻫ	ﻫ	ء	ﻫ	ع	ﻫ	ء	ﻫ	ﻫ	ﻫ	[illegible]
صید بهایم و سباع	ﻫ	ء	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ع	ﻫ	ء	ﻫ	ﻫ	ء	[illegible]
[illegible] شکار کردن	ء	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ﻫ	ع	ع	ء	ﻫ	ﻫ	ﻫ	[illegible]
مسهل خوردن	ء	ء	ﻫ	ﻫ	ء	ﻫ	ع	ﻫ	ء	ﻫ	١	[illegible]

اختیارات	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الحمل	ه	ه	د	د	ه	د	ه	ه	د	د	د	ه	ه	ه	د	د	د	ه	ه	ه	م	ه	ه	ه	د
الثور	د	د	ه	ه	ه	ه	ه	ه	د	ه	ه	م	د	د	ه	ه	ه	ه	م	ه	د	د	د	م	د
الجوزا	م	م	د	ه	ه	ه	ه	ك	ه	م	م	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ده	د	ه	د	ه
السرطان	ه	ه	د	د	ه	ه	ه	ه	د	د	د	ه	ه	ه	م	د	ه	م	ه	ه	ه	ه	م	د	م
الاسد	د	د	د	د	د	د	ده	د	د	د	د	د	د	د	م	د	ه	م	د	ه	ده	ه	د	د	ه
السنبله	م	م	ه	ه	ه	ه	ه	د	م	د	ه	ه	ه	ك	م	ه	ه	ه	ه	د	ه	م	د	م	م
المیزان	ه	ه	د	د	د	ه	ه	ه	م	ه	ه	ه	ه	ك	ه	م	ه	م	ه	د	د	د	ه	د	ه
العقرب	د	د	د	د	د	د	ده	ه	م	م	د	ه	د	د	ه	د	د	ه	د	د	ده	د	ه	د	د
القوس	م	م	م	ه	ك	م	ه	د	ه	د	م	م	ه	د	ه	ه	ه	د	ه	م	ه	م	ه	د	ه
الجدی	ه	ه	ه	ه	د	د	ه	د	م	د	ه	م	د	ه	د	د	د	ه	د	د	ه	د	م	د	م
الدلو	ه	د	د	ه	د	د	ده	ه	م	م	م	د	ه	ه	م	د	ه	د	د	ه	د	ه	د	د	د
الحوت	م	ه	م	ه	م	ه	ه	ك	ه	ه	ه	ه	ه	م	ه	ه	ه	م	ه	م	ه	ه	د	ه	د

اختیارات	الحمل	الثور	الجوزا	السرطان	الاسد	السنبله	المیزان	العقرب	القوس	الجدی	الدلو	الحوت
شرکت کردن	ر	ه	ه	ه	ه	ه	ر	ر	ه	ر	ه	ه
ناخن چیدن	ه	ه	ر	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ر	ه
فرستادن تحفه و هدیه	ر	ه	ه	ه	ر	ه	ر	ر	ه	ر	ر	ه
جاسوس فرستادن	ه	ه	ه	ه	ر	ه	ه	ر	ه	ر	ر	ه
دروکردن	ه	ر	ه	ر	ر	ه	ه	ه	ر	ه	ر	ه
غله برداشتن	ر	ه	ه	ه	ر	ه	ه	ر	ر	ه	ر	ه
عنبر در انبار کردن	ر	ه	ر	ر	ر	ه	ه	ر	ه	ر	ه	ه
علاج چشم کردن	ر	ه	ه	ر	ر	ه	ر	ر	ه	ر	ه	ه
چوگان زدن	ه	ر	ه	ه	ر	ه	ه	ر	ه	ه	ر	ه
عطر آمیختن	ه	ه	ه	ر	ه	ه	ه	ر	ه	ر	ر	ه
داغ نهادن	ه	ه	ر	ر	ه	ه	ر	ر	ه	ر	ه	ر

جدول الاختیارات فی کون القمر متصلا بالکواکب

بزحل

ق	شاید بنا نهادن و شکار کردن و عمارت دجوی و کاریز کردن دیگر بدست
سه	نیکست دیدن مشایخ و عمارت و بنا و زراعت و املاک خریدن و سفر
ع	بدست حذر از مهمات اولی شاید ریاضت دواب و کاریز کندن
ث	نیکست طلب ملک و زراعت و عمارت و بیع و شری و دیدن علماء
له	بدست حذر اولی شاید غایبانه و ریاضت دواب

بالمشتری

ق	نیکست جمله مهمات را خاصه دیدن وزرا و عمارات و مناظره شرعیه
سه	نیکست جمله مهمات را
ع	نیکست اکثر کارها را خاصه سفر و ابتداآت
ث	نیکست بهمه کارها
له	میانه است صبر بهتر نیکست بجهتهای شرعی و نو بریدن و پوشیدن و فصد و حجامت

بالمریخ

ق	بهیچ کار نشاید الا صید و قصاص و داغ نهادن و شبیخون و فصد دشمن کردن
سه	نیکست دیدن امرا و سواری و کار آتش و نو بریدن و پوشیدن
ع	بدست حذر اولی شاید ساختن یراق حرب و حبس و قید و زجر در ریاضت
ث	نیکست جمله کارها خصوصا دیدن حکام و اتراک و تعلیم سلاح و شکار
له	بدست حذر اولی شاید مجادله کردن

بالشمس

ق	بدست حذر اولی شاید مشورت و خلوت و اسرار نهانی و گریختن و دفینه نهادن
سه	نیکست دیدن ملوک و نو بریدن و پوشیدن و سفر کردن
ع	بدست حذر از مهمات اولی نیکست سیاست و طلب خراج و رعیت و داغ نهادن دواب

ث	نیکت بهمه مهمات خاصه طلب حاجات از ملوک دارا
له	بدست حذرا ولی شاید طلب ریاست و شهرت و طلب گم‌شده

بالزهره

ه	نیکت جمله مهمات را خاصه خلوت و اسرار نهانی با ملوک و عقد و علم موسیقی امور خانگی
سه	نیکت بجمیع کارها خاصه نو پوشیدن و سفر و دیدن خواتین و مناکحات
ع	نیکت عقد نکاح و تعلیم موسیقی و عطر و زینت ساختن و بعشرت مشغول بودن
ث	نیکت بهمه مهمات خاصه نو بریدن و پوشیدن و سفر کردن
له	نیکت جمله مهمات به خاصه کارهای عورات و عقد تزویج

بالعطارد

ه	نیکت بهمه مهمات خاصه تعلیم علوم و ابتدای نجوم و کتابت و شرکت و سفر.
سه	نیکت جمله مهمات سه خاصه تعلیم علوم طب و کتابت و دیدن اهل قلم و بیع و شری
ع	بدست جمله مهمات سه نیکت محاربه و محاسبه دیوان
ث	نیکت جمله مهمات سه خاصه دیدن وزرا و علما و عمال و بیع و شری و تعلیم علوم
له	بدست حذر اولی شاید طلب شهره دیوان و مناظره و محاسبه با اهل قلم

جدول الاختیار على كون القمر فی حالاته

شرف	نیکت بنای مساجد و مواضع عالیه و تزویج و بیع و شری
هبوط	بهیچ کار نشاید الا هلاک دشمن و خرابی ابنیه و دارو خوردن و قی کردن
[illegible]	نیکت دیدن عباد و زهاد و سفر حج و خیرات و صدقات و بنا
مغیب	بهیچ کار نشاید الا ساختن سمومات و مکر و حیله و هلاک اعدا
[illegible]	نیکت خلوت و حمام و عمارت املاک و عقار کردن
معکیس	فراغت و خلوت بهتر
[illegible]	نیکت دفینه نهادن و کارهای نهانی و مکر و غدر و کمین ساختن و گریختن

بطی السیر	بدست طلب حاجات وتجارت ونقل وتحویل نیکست خلوت وسکوت است
[illegible]	نیکست تزویج وضیافت وتماشا وابتدای کارها ونقل وحرکت وسفر
طریقه محترقه	شاید خفتن واستحمام وخلوت وانزوا وقصد دشمن هیچ کار نشاید
[illegible]	سعد است سفر ونو بریدن وپوشیدن وصحبت اکابر وتفرج وتماشا کردن
بین السعدین	نیکست دیدار سادات وقضاه وعلما وتزویج واکثر مهمات
[illegible]	هیچ کار نشاید الا قتل وحرب وغارت واظهار عداوت

جدول فی معرفة احوال المریض

حکما گفته‌اند چون کسی بیمار شود از آن روز که آغاز بیماری شده احوال آن بیمار معلوم توان کرد از درازی وکوتاهی وخوف وسلامت ومجرب است

ا	بزودی شفا یابد	یو	بزودی بگذرد
ب	بیماری دراز کشد	یز	علاج پذیرد
ج	تا هفده روز خوف باشد	یح	بزودی صحت یابد
د	بزودی صحت یابد	یط	مخوف نماید اما بگذرد
ه	صعب نماید اما بگذرد	ک	بزودی شفا یابد
و	سبک بگذرد بعد از یازده روز	کا	از خوف وخطر ایمن بود
ز	سبک بگذرد	کب	تا شانزده روز مخوف است
ح	تا شش روز بگذرد	کج	مخوف بود
ط	بسلامت بگذرد	کد	بزودی شفا یابد
ی	هم در ان روز صحت یابد	که	تا سیزده روز مخوف است
یا	بعد از دو روز به شود	کو	زود بهتر شود
یب	عاقبت خیر است	کز	بزودی شفا یابد
یج	مخوف بود	کح	بمعالجه صحت یابد
ید	بزودی علاج پذیرد	کط	علاج پذیرد
یه	مخوف ورنج عظیم	ل	در درد ورنج خوف بود

جدول الاختيارات على كون الكواكب متصلا بعضها ببعض غير القمر

كواكب	انظار	بزحل	كواكب	انظار	بالمشتري
مشتري	د	بدست اكثر كارها را و شايد بنا و زراعت	مريخ	د	بدست بهمه كارها و شايد با وزرا محاربه
	سه	نيكوست بهمه كارها خاصه بنا و زراعت		سه	نيكوست بهمه امور خاصه ديدن امرا و وزراء
	ع	نشايد بهمه كارها از علما و سادات حاجت طلبيدن		ع	بدست فراغت به
	ش	نيكست بهمه مهمات خاصه بنا و زراعت		ش	نيكست بهمه كارها خاصه ابتداءات و نو پوشيدن
	له	بدست بهمه كارها شايد محاربه با وزراء		له	بدست اكثر كارها شايد بجهتهاى شرعيه
مريخ	د	نحس است الا تخريب بنا و رياضت ستور	شمس	د	بدست بهمه امور شايد تقرب جستن بملوك
	سه	نيكست باكثر مهمات خاصه حاجت از امرا		سه	نيكست اكثر كارها خاصه ديدن ملوك و وزراء
	ع	بدست بهمه كارها		ع	بدست حذر به شايد مرافعات شرعية
	ش	نيكست خاصه زراعت و نو پوشيدن		ش	بهمه امور محموداست
	له	بدست بهمه امور		له	اجتناب از مهمات اولى
شمس	د	بدست بهمه كارها	زهره	د	بغايت نيكوست خاصه نكاح و تعليم و تعلم
	سه	نيكست طلب حاجت از شاه و ملوك		سه	بهمه نيكست خاصه نكاح و تعليم و تعلم
	ع	بدست حذر اولى		ع	نيكست نكاح
	ش	نيكست مهمات خاصه حاجت از ملوك		ش	بهمه امور مباركست
	له	بدست بهمه كارها		له	ميانه است اكثر كارها
زهره	د	بدست نكاح و زفاف شايد بنا و زراعت	عطارد	د	نيكست بهمه كارها خاصه ابتداء تعليم و تعلم
	سه	سعدست بهمه امور خاصه نكاح و نو پوشيدن		سه	بهمه امور نيكوست
	ع	ميانه است اكثر كارها و بدست نكاح		ع	در مهمات توقف اولى
	ش	نيكست نكاح و نو پوشيدن		ش	بهمه امور نيكوست
	له	بدست بهمه مهمات		له	بدست مهمات شايد سفر و نو پوشيدن
عطارد	د	بدست نكاح و زفاف شايد بنا و زراعت			
	سه	نيكست بهمه امور خاصه بنا و ... زراعت			
	ع	بدست بهمه كارها را			
	ش	سعدست ديدن مشايخ و علماء و مطالعه علوم			
		بدست بهمه مهمات			

	جدول اختیارات ایام الفرس
هرمز	نیکست تزویج و شری و سفر و نو پوشیدن
بهمن	نیکست تجارت و طلب حاجات و سفر
اردیبهشت	بدست جمله کارها که آدم از بهشت بیرون شد
شهریور	نیکست بهمه کارها الا سفر کردن
اسفندارمذ	بدست بهمه کارها که قابیل هابیل را کشت
خرداد	سعدست سفر و صید و بنا و بیع و شری
امرداد	سعدست سفر و بنا و نقل مکان و غرس اشجار
دی باذر	سعدست بهمه کارها الا سفر
آذر	سعدست سفر و طلب حاجت و تزویج
آبان	سعدست بهمه امور الا دیدن عمال و خصومت
خور	سعدست بهمه امور خاصه دیدن اکابر
ماه	سعدست بهمه مهمات
تیر	بدست که طوفان نوح واقع شد
گوش	سعدست دیدن اکابر و اشراف
دی بمهر	ممتزجست طلب گمشده و سفر و تزویج
مهر	بدست بهمه کارها که یونس بدهان ماهی شد
سروش	سعدست کار خیر و مواصلت و نقل و حرکت
رشن	ممتزجست سفر و تزویج و ابتداات
فروردین	سعدست دیدن ملوک و امرا و سفر
بهرام	سعدست سفر و دیدن ملوک
رام	بدست بهمه کارها که واقعه ابراهیم شد
باد	سعدست دیدن ملوک و اکابر و تزویج
دی بدین	سعدست دیدن ملوک و تزویج و سفر
دین	بدست که واقعه زکریا واقع شد
ارد	بدست که واقعه ابن ملجم واقع شد
اشتاد	سعدست طلب حاجات و نقل و حرکت
آسمان	سعدست سفر و صید و طلب گمشده الا تزویج
زامیاد	سعدست بهمه مهمات خاصه سفر
مهراسپند	سعدست بهمه مهمات الا سفر
انیران	سعدست جمله مهمات

منازل	جدول اختیارات منازل القمر
نطح	نیکست نو بریدن و نو پوشیدن و سفر تجارت
بطین	نیکست فصد و کار آتش و دیدن ملوک و بریدن
ثریا	جلوس بر سریر و بنا نیکست نشاید تزویج و سفر
دبران	نیکست خریدن املاک و بنا نشاید تزویج و سفر
هقعه	سعدست تجارت و تعلیم و دیدن ملوک نشاید سفر
هنعه	سعدست حرب و صید و نو بریدن و نو پوشیدن
ذراع	سعدست رسول فرستادن و سفر و نو بریدن
نثره	سعدست سفر و تجارت و دارو خوردن
طرف	بدست خاصه سفر شاید انتقام و سفر دریا
جبهه	شاید عمارت و زراعت و فصد و حجامت
زبره	بدست بهمه کارها شاید ترکیب عطر و تعبیه لشکر
صرفه	سعدست نو پوشیدن و نکاح و غرس اشجار بدست دیدن اکابر
عوا	سعدست دیدن اکابر و برده خریدن و بیع و شری
سماک	سعدست سفر و نو بریدن و دیدن اکابر
غفر	سعدست نو بریدن و سفر و تزویج و ابتداآت
زبانا	بدست عمارت و زراعت و تجارت و سفر
اکلیل	سعدست نو پوشیدن و بنا و خریدن ستور
قلب	بدست بهمه کارها شاید موی ستردن و دارو خوردن
شوله	بدست ابتداات شاید دیدن مشایخ
نعایم	سعدست خریدن ستور و سواری میانه است سفر
بلده	بدست جمله شغلها و کارها
ذابح	میانه است بهمه امور شاید زراعت
سعد بلع	سعدست دیدن اکابر و ابتداات بدست سفر
سعد سعود	سعدست نو بریدن و نو پوشیدن و ابتداات
سعد اخبیه	بنا نهادن و سفر شاید حذر کند از نکاح
مقدم	سعدست دیدن اکابر و نو پوشیدن بدست فصد
مؤخر	سعدست نو بریدن و دارو خوردن بدست سفر دریا
رشا	سعدست دیدن اکابر و سفر و ابتداات

جدول ختیارات علی کون القمر خالی السیر فی البروج

٤	میانه است فصد و حمام و طلب باکیزکی
ا	صالح است خلوت و فراغت و سکون و لهو و طرب
ب	باکی نیست جهة امور دیوانی و کتابت و استعمال الطرب
ج	میانه است ابتدات و طلب حاجات
٧	صالح است فصد و حمام و نظافت
٥	صالح است جامه بریدن و پوشیدن و تعلیم و تعلم
و	صالح است طلب فراغت و راحت و عشرت
و	میانه است دارو خوردن دیگر هیچ کار نشاید
ح	سعد است ریاضت دواب شاید سواری و فصد و حمام
ط	مذموم است ابتدات و طلب کارها فراغت بهتر
ی	جید است فراح و سکون و خلوت و طرب
یا	باکی نیست سواری و حرکت و طلب راحت و سلیش

فی احکام البست

[illegible]

بهیچ کار نشاید و از دیدار ملوک حذر باید کرد

نیکست نو بریدن و پوشیدن و زفاف و عشرت و مهمانی

سعد است عمل دیوان و تعلیم علوم و کتابت و محاسبه

نیکست سفر و بیع و شری و نزدیک سلاطین رفتن

سعد است زراعت و عمارت و جوی کندن و غرس اشجار

نیکست حاجت از اشراف و قضاة و وزرا و تجارت

[illegible]

[illegible]	[illegible]	جدول ایام منحوسه از شهور رومیه منقول از جماعت موسی	
محرم	٧ —	اشباط اول	— ٥
صفر	ا د	[illegible]	ا ٥
ربیع الاول	٥	کانون اول	ط یا
ربیع الثانی	ا ٤	کانون الاول	٠ ٤
جمادی الاول	٠ یا	شباط	نو کا
جمادی الثانی	٧ ٠	اذر	ر ٥
رجب المرجب	یا ح	نیسان	د ٥
شعبان	د ٧	ایار	و ح
رمضان المبارک	ط —	حزیران	د ح
شوال	و د	تموز	ط ٧
ذیقعده الحرام	٥ ٠	اب	٧ یا
ذیحجه	و د	ایلول	ا د

جدول اختيارات ساعات الايام والليالي من قول الحكماء

الساعات ١ و ٨	الساعات ٢ و ٩	الساعات ٣ و ١٠	الساعات ٤ و ١١	الساعات ٥ و ١٢	الساعات ٦	الساعات ٧
)	زهره	٧	قمر	ل	مشتری	ج
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ح	شمس	٥	عطارد	د	زحل	ا
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٧	قمر	ل	مشتری	ح	شمس	٥
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ا	مریخ	)	زهره	٧	قمر	ل
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٥	عطارد	د	زحل	ا	مریخ	)
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ل	مشتری	ح	شمس	٥	عطارد	٧
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

فی احکام الحیوة والممات	فی احکام الغالب والمغلوب

چون خواهی که بدانی که بیمار زنده ماند یا نه یا غایب باز آید یا نه نام او را بحساب جمل بگیرند و از هرکدام نه نه طرح کنند آنچه باقی ماند اگر در لوح الحیوة یابند زنده ماند و اگر در لوح الممات یابند بمیرد والله اعلم

چون خواهی که بدانی از دو خصم کدام غالب و کدام مغلوب اند نام هرکدام را بحساب جمل بگیرند و از هرکدام نه نه طرح نمایند آنچه باقی ماند اگر برابر باشد اصغر سنش غالب شود یا صلح شود و الا در جدول نه را بینند یکی را در سرخی و یکی را در سیاهی بگیرند سرخی غالب و سیاهی مغلوب و اگر دو نام در شهر باشد شهر را باید گرفت

لوح الحیوة			لوح الممات			الغالب	المغلوب			
ا	.	ح	ه	و	د	ا	ح	ه	د	ط
۲	ح	کـ	ط	ـ	ا	ب	۲	و	ح	ا
ىه	ىو	ر	س	ع	ط	ح	ه	د	ط	.
ح	کـ	اح	ه	کا	که	۲	و	ح	ا	ح
که	کو	ا	اـ	کط	ـا	ه	د	ط	.	۲
						و	ح	ا	.	.
						د	ط	.	.	و
						ح	ا	ح	ه	د
						ط	.	۲	و	ح

حوت	دلو	جدی	قوس	عقرب	میزان	سنبله	اسد	سرطان	جوزا	ثور	حمل
نیک است نو بریدن و پوشیدن	نیک است دیدن دوستان	نیک است ابتدای زراعت	نیک است دیدن ارباب سلاح	نیک است ساختن آلات حرب	نیک است دیدن زنان	نیک است ابتدای کتابت	نیک است دیدن ملوک و اکابر	نیک است سفر و تجارت	نیک است دیدن علما و فضلا	نیک است دیدن خواتین	نیک است دیدن ارباب صلاح

جدول منسوبات بروج دوازده گانه

حمل	مریخ	شمس	[illegible]	درجه	مشتری	[illegible]	بهار	[illegible]	صحراها	سر	شرقی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ذکر	[illegible]	[illegible]	بابل	[illegible]
ثور	زهره	قمر	خالی	درجه	خالی	[illegible]	بهار	[illegible]	[illegible]	گردن	جنوبی	[illegible]	سیم	[illegible]	مزروعات	مونث	گندم گون	[illegible]	اسکندریه	[illegible]
جوزا	عطارد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	زحل	[illegible]	بهار	[illegible]	کوهها	[illegible]	غربی	[illegible]	ارزیز	[illegible]	اشجار	ذکر	[illegible]	[illegible]	طبرستان	[illegible]
سرطان	قمر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	عطارد	[illegible]	تابستان	[illegible]	آبشگاه	سینه	شمالی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	برنج	مونث	سفید	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اسد	شمس	[illegible]	خالی	[illegible]	خالی	[illegible]	تابستان	[illegible]	حصون	[illegible]	شرقی	[illegible]	یاقوت	[illegible]	جوز لوبیا	ذکر	سفید	[illegible]	دمشق	[illegible]
سنبله	عطارد	[illegible]	[illegible]	درجه	خالی	[illegible]	تابستان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	جنوبی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	گندم و جو	مونث	سبز	[illegible]	اندلس	[illegible]
میزان	زهره	[illegible]	[illegible]	[illegible]	خالی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مساجد	[illegible]	غربی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نخل خرما	ذکر	سفید و زرد	[illegible]	[illegible]	[illegible]
عقرب	مریخ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	خالی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	شمالی	[illegible]	مس	[illegible]	نار	مونث	سفید و زرد	[illegible]	بصره	[illegible]
قوس	مشتری	[illegible]	[illegible]	[illegible]	زهره	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مواضع	[illegible]	شرقی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	امرود	ذکر	سفید	[illegible]	قهستان	[illegible]
جدی	زحل	[illegible]	[illegible]	درجه	شمس	[illegible]	زمستان	[illegible]	کوهها	[illegible]	جنوبی	[illegible]	آهن	[illegible]	بلوط	مونث	سیاه	[illegible]	کوفه	[illegible]
دلو	زحل	[illegible]	خالی	درجه	مریخ	[illegible]	زمستان	[illegible]	حمامها	[illegible]	غربی	[illegible]	آهن	[illegible]	[illegible]	ذکر	سیاه	[illegible]	کرمان	[illegible]
حوت	مشتری	[illegible]	عطارد	درجه	عطارد	[illegible]	زمستان	[illegible]	دریاها	[illegible]	شمالی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	سفتالو	مونث	سفید	[illegible]	مازندران	[illegible]

۲۵۶

جدول منسوبات کواکب سبعه

سیاره	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
اسماء	کیوان	برجیس	بهرام	خورشید	ناهید	تیر	ماه
الوان	سیاه تیره	سفید زرد فام	سرخ تیره	زرد سرخ فام	سفید روشن	مختلف الالوان	سفید تیره
سعد و نحس	نحس اکبر	سعد اکبر	نحس اصغر	سعد از نظر	سعد اصغر	ممتزج	سعد
اقالیم	اول	دوم	سیم	چهارم	پنجم	ششم	هفتم
افلاک	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
اجرام	۹ درجه	۹	۸	۱۵	۷	۷	۱۲
ادوار	۳۰ سال	۱۲	دو سال و نیم	۱	۱	۱	۲۸ روز
تذکیر و تانیث	مذکر	مذکر	مذکر	مذکر	مونث	ممتزج	مونث
لیل و نهار	روزی	روزی	شبی	روزی	شبی	ممتزج	شبی
طبایع	سرد و خشک	گرم و تر	گرم و خشک	گرم و خشک	سرد و تر	ممتزج	سرد و تر
بلاد	سند و هند	اهل و فارس	شام و روم	خراسان	بادیه	مکه و مدینه	آذربایجان
ابنیه	خرابها	عبادتخانها	ستورخانه	موضع خوش	جایهای خوش	بازار و دکانها	باغها
مواضع	کوههای بلند	صحراها	خانهای معموره	کوشکها	زمینهای تر	تل و ریگ	زمینهای [illegible]
حبوبات	کنجد و فلفل	گندم و جو	سیر و پیاز و [illegible]	گوشت	میوهای تر	پنبه و کتان	ماش و باقلا
ملل ادیان	ملت موسی	ملت عیسی	بت پرست	آتش پرست	دین اسلام	ملت یونان	ملت اد[illegible]
حرفه	دباغی	مدرسی	صیاد و قصاب	ریاست	مطربی و عطاری	دبیری	سقایه و دلا[illegible]
اصناف مردم	مشایخ و دهاقین	قضاة و علما و	اهل سلاح	سلاطین	مطربان	شعرا و منجمان	پیکان
حواس	ماسکه حافظه لامسه	شامه سامعه واهمه	شامه و متصوره	باصره	شامه و متفکره	ذایقه و ناطقه	باصره
جواهر	مردارسنگ	زرنیخ	مغناطیس	یاقوت	مروارید	زمرد و مرجان	آبگینه
معادن	سرب	رصاص	آهن	طلا	مس	سیماب	نقره
اشجار	هلیله	امرود	خاردار	خرما	درخت مورد	صندل	درخت کوتاه
اشکال	کوتاه میان مجوف	مدور مایل بطول	دراز با سوراخ	گرد	مربع گرد سر	در طرف باریک	سطبر
ازمنه عمر	خرافت	کهولت	حداثت	سن وقوف	سن بلوغ	کودکی	طفولیت
فرح	درخانه ۱۲	درخانه ۱۵	درخانه ششم	درخانه نهم	درخانه پنجم	درخانه اول	در سیم
ترح	درخانه ششم	درخانه پنجم	درخانه دوم	درخانه سیم	درخانه ۱۱	خانه ۷	خانه ۹
ایام	ز	ه	ج	ا	و	د	ب
لیالی	له	لد	ل	له	لح	لا	لو
طعوم و روایح	ترش و بدبو	شیرین خوشبو	تلخ بدبو	تلخ خوشبو	چرب شیرین	بی مزه	شور تیز
اعضاء	سپرز	رحم و ساق	مثانه	دل و دماغ	ذکر و حلقوم	دست و ران	معده و [illegible]
امراض	زمن	ذات الریه	شطر الغب	تبهای محرقه	اورام	جنون	درد گرد[illegible]

جدول احکام الارقونوع علی ترتیب ایام الترکیه

نقل حکمای ترک است که روح در بدن حیوانات سیر میکند وانرا ارقونوع گویند و هر روزی از ایام شهور که در عضوی بود از اعضا، و چون دران عضو بود دران روز آلت قطع بران عضو نرانند وان عضو را مجروح نکنند که موجب هلاک گردد و بودن او در اعضا ازین جدول معلوم شود والله اعلم

مواضع الارقونوع	ایام	تتمه مواضع الارقونوع
درکف پا باشد	یو	در گردن بود
در زانو باشد	یز	در دست و زبان بود
در ران راست باشد	یح	در پهلو باشد
در سرین باشد	یط	در زانوی چپ باشد
در معده و تهیگاه بود	ک	در مقعد باشد
در بازو باشد	کا	در پشت باشد
در زبان بود	کب	در لب زیرین باشد
در سپرز باشد	کج	در جگر باشد
در پلتی باشد	کد	در گرده باشد
در میان پشت باشد	که	در زنخدان بود
در دندان بود	کو	در سینه باشد
در روی باشد	کز	در قضیب باشد
در دوش باشد	کح	در دل و جگر باشد
در نفس باشد	کط	در مثانه باشد
در تمام اعضا بود	ل	در تمام اعضا بود

جدول معرفة ساعات وصول كف الخضيب بدائره نصف النهار

كف الخضيب كوكبنه علما دیرلر جنوبی
السد ... بدایره نصف النهاره وصولی
... شوند البته ... دلیل
... جدول ... بلنان
... جدول ... بر ... مطلع
... نصف النهار ... ساعت ... برج
... وصول كف الخضيب ... موضع
... اول ... جدول

درجه	جدی	دلو	حوت	حمل	ثور	جوزا	سرطان
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
درجه	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی

جدول اطوال البلدان از جزایر خالدات و عروض از خط استواء

اسماء البلدان	الطول		العرض		اقليمها
سوس اقصى	ه	ل	لب	ک	
اقصى مكس طنجه	لح	ک	كد	ک	
تاهرت عليا	له	ل	كط	ک	
تاهرت سفلى	لو	ک	كط	ک	
[illegible]	لو	ک	لا	ل	
[illegible] ران	ط	ک	لا	كم	
مهديه طرابلس	مه	ک	لب	ل	
مغرب	مو	ک	لب	ک	
[illegible]	کو	ک	له	ک	
ملک اندلس [illegible]	سه	ک	لح	ک	
جرمى دار ملک	سه	ک	ط	ل	
[illegible] شهرزوره	نح	م	لح	ل	
[illegible] مصر	سا	ل	که	ل	
[illegible]	سا	نه	ل	نح	
مصر	سح	مه	ل	مه	
دمياط	سح	ل	لا	که	
[illegible]	سه	ک	كط	ل	
[illegible] عدن	عو	ک	ا	کح	
صنعاء اليمن	عو	ک	ح	ل	
زبيد	عد	مه	ح	ا	
[illegible]	فد	ک	ح	مه	
[illegible]	عه	ک	که	ک	
مکه مبارکه	عز	ا	کا	م	
طايف	عز	ل	کا	مه	
[illegible]	فد	ل	کح	ک	
[illegible]	فح	ک	که	ه	
لحسا [illegible]	فح	ل	که	ک	
[illegible]	عد	ل	که	ک	
[illegible]	سو	ل	لا	نه	
القدس [illegible]	سو	ل	لب	ه	

اسماء البلدان	الطول		بالعرض		اقليمها
رمله ار فلسطين	سو	ن	لب	ا	
قيساريه	سو	ل	لب	ل	
طبريه	سح	ک	لب	ک	
صور	سح	ل	لب	م	
صيدا	سح	له	لب	م	
طرابلس	سط	م	لج	مه	
دمشق	ع	ک	لج	ه	
بعلبک	ع	ه	لج	ن	
حمص	ع	ه	لج	ک	
انطاكيه	عا	كو	له	ل	
سيرمين	عا	ن	له	ه	
تموس	عب	ک	له	ل	
حلب	عب	ا	له	ن	
منبج	عب	له	لو	ه	
رحبه	عه	له	لح	ا	
طرسوس	سح	م	لو	ص	
مصيصه و	سط	ه	لو	مه	
کفرنبا ملطيه	عا	ک	لز	مه	
سعلبه روميه	سه	ک	لح	ا	
کبرى	نه	م	با	ن	
ايليه مدينه حكماء	سه	م	لو	ه	
لوديطا لوس قسطنطينه	نط	ن	مه	ک	
اقنذونيا عموريه	سا	ک	مب	ک	
ارز الروم	سا	ک	مح	ک	
ارزنگان	عز	ک	لح	م	
سيواس	عو	ک	لح	ک	
سميساط	عا	م	لط	ک	
	عد	له	م	ک	
تاليقلا	عح	كه	لط	ک	
بوينه	سه	ل	ط	ک	

بقية جدول اطوال البلدان انجزاير خالدات وعروض انخط استواء

اقليمها	اسماء البلدان	الطول	بالعرض
جزيره	حران ازجزيره	عج ك	لو ك
	رقه	عج مه	لو ك
	رأس العين	عد ك	لو نه
	ماردين	عد ك	لو ه
	قرقيسيا	عد م	له ه
	نصيبين	عد ه	لو ك
	سنجار	عو ك	لو ك
	عانه	عو ل	لد ك
ديار بكر	موصل	عز ك	له ل
	اربل	عز ه	له ل
	تكريت	عح ه	لد ل
	آمد	عح م	لز ك
ارمينيه	ملازجرد	عه ك	لح ه
	اخلاط	عه ل	لط ه
	ارجيش	عز ك	لح ل
	ابى	عط ك	لط ك
آذربيجان	سلماس	عط ه	لز م
	خوى	عط م	لز ك
	اروميه	عط ه	لز ك
	برند	ف ه	لز نه
	نخجوان	فا ه	لح م
	مراغه	فا ك	لز ه
	تبريز	فب ك	لح ك
	اردبيل	فب ل	لح ك
اران	موقان	فج ك	لح ك
	بردعه	فج ك	م ل
	جنكره	فج ك	لط ه
	سمكوده	فج ك	لط ه
كرجستان	تفليس	فج ك	لط نه
الان	دار الملك الان	فج ك	م ك

اقليمها	اسماء البلدان	بالعرض	الطول
شروان	سلغان	لط ك	فج ل
	باكويه	لط ل	فد ل
	شماخى قصبه شروان	م نه	فه ل
	باب الابواب	مح ك	فه ك
	سمنجه دار الملك خزر	مو ل	فه ه
	كومانه سر روس	مح ك	فز ك
بلغار	سقسين	مو ك	فو ل
	بلغار	مط ل	صب ك
	كسارناى	مح ك	فح ك
	روس سرحد راى	مد ك	عط ك
عراق	كوفه	لا ل	عط ل
	مداين	لج ل	عه ك
	بغداد	لج كه	ف ك
	واسط	لب ه	فا ل
	بصره	ل ك	فد ك
	ابله	ل ه	فد ك
خوزستان	عبادان	ل ه	فد ل
	جنديشاپور	لا ه	فد ه
	تستر	لا ل	فد ل
	عسكر مكرم	لا ه	فد ل
	اهواز رامهرمز	لا ك	فه ك
	هرمز	لا ك	فه ه
فارس	ارجان	له ل	فو ل
	شاپور	ل ك	فو نه
	كازرون	كط ه	فز د
	نوبندجان	ل ـ	فز ه
	فيروزاباد	كح ـ	فز ل
	سروستان	كط ك	فح ك
	شيراز	كط لو	فح ك
	اصطخر	ل ك	فح ل

تتمه جدول اطوال بلدان از جزایر خالدات وعروض از خط استوا

اقلیمها	اسماء البلدان	الطول	بالعرض
	سرد	قط ح	لد ح
	شهربورز	قه ح	لد ل
	حلوان قرمیسر	قه ه قح ه	لد ح لد ل
	دینور ماه الکوفه	قح ه	له ح
	شهرود	قح ه	لو ح
	نهاوند البصره	قح ه	له ه
	زنگان	قح م	لو ل
	ابهر	قد ل	لو ه
	همدان	قح ح	له ه
	کرج ساوه	قه ه قه ح	له ح له ح
	قزوین آبه	قه ح قه ح	لو ح له م
	جرباذقان	قه ل	له ه
	سمیرم	فه م	لد ه
	اصفهان	فو م	لد که
	کاشان	فو هم	له ح
	قم	فه م	له ه
	ری	فو ه	له حح
	خوار الموت	فز ب	له م
	طالقان لاسیجان	نه لر فه ه	لو کا لو ا
	هوسم ارخیلاق	فه ب	لر ح
	کور و کلاد دیمه	هو ن	لو که
	قصبه دماوند	فز ه	لو ا
	امل قصبه طبرستان	فه ه	لو ح
	ساریه	فه ح	لر ح
	استراباد	فط له	لو ن
	اسکون قصبه جرجان	فط ل	لر ه

اقلیمها	اسماء البلدان	الطول	بالعرض
جرجان	جرجان سمنان	صه ح صح ح	لر ن لر ح
قومس	دامغان بسطام	قح نه نط ل	لو ه لر ا
	بیار قراده	نط ن صه ح	له ه لط ح
	خرپان بزوار	صه ل طا ل	لر ح لو ه
	نیشابور طوس	صص ل صص ل	لو کا لر ح
	ترشیز طبس گیلکی	صص ح صص ح	له ح لح ح
خراسان	تون قاین	صه ل صح ه	لح ل لح م
	طبس مسینا زوزن	صد ه صح ل	لح ه له ه
	بوشنج هرات	صد ه صد ه	لد ن لد ل
	بادغیس سرخس	صد ل صد ل	له ه لو ه
	مروالرود مرو	صر ح صر ح	لو ل لر م
	خورجانه فاریاب	صح ح صط ح	له ل لو ه
	الغور قار بلخ	قر ح قا ح	لو ه لو لم
	بامیان سمنگان	قب ح قه ح	لد له لو ح
	قادیان ولواک	قه ح قه ه	لر ه لو نه

مقدم — موخر

تتمه جدول اطوال بلدان از جزایر خالدات و عرض از خط استوا

اقلیمها	اسماء البلدان	الطول	بالعرض
ختلان	طالقان اسحی رستاق اندرابات		
	بدخشان	قد نه	لو ٤
	بلور	قح ه	لو ٤
خوارزم	بونكاركنج	قه كه	لا ـ
	كودكان	قح ٤	ل ٤
	هزاراسف	صح ه	مه لـ
	كات	صه لـ	مه ٤
	درقان	صح ٤	م ٤
ما وراء النهر	بخارا	صه ٤	لم لو
	سمرقند	صد نه	لط لـ
	نخشب	صر لـ	لط نه
	كش	صط و	لط لو
	اسبیجاب	صح ٤	لط ٤
	طراز	صط لـ	لط لـ
	اشروسنه	صط نه	مه لو
	صغانیان	صط نح	مه لا
	خجند	قه ٤	م ٤
	تنكث قصبه شاش	قه لو	مح ٤
	بونكث قصبه ایلاق	قه له	م نه
	اخسیكث قصبه فرغانه	قا ٤	مو ٤
	اوزكند	قا ٤	مح كه
	اوش	قا ه	مه كه
تركستان	كاشغر	قد نه	مو ٤
	جلج و ... شاش	قید ه	مو ه
	ختن	قو لـ	مه ٤
	المالغ	قط ٤	مه لـ
	قبالغ	قو ٤	مه ٤
	اوتن كلوذان	قیـ لـ	مو ٤
	بیش بالغ	قیح ٤	مو ٤
	دارو روم	قیط ه	مو ٤
	خان بالغ ختن	قیا ه	مه نه
		[illegible]	مه ٤
		[illegible]	مه ٤
		[illegible]	مه ٤

الطول	اسماء البلدان	اقلیمها	بالعرض
قل ٤	سكاس		لط ٤
قم ٤	مهری		لـ ٤
صه ه	سیرجان	كرمان	كط لـ
صد ٤	هرموز		كه ٤
صد لـ	برسیر		كط ه
صح ٤	جرفت		ل لـ
صد ٤	بم		لا لـ
صد ه	برماشیر		كط ٤
صح ٤	خبیص		لا ٤
صر ٤	دریچه درسنان	سجستان	لد لـ
قر ٤	قست		لب ٤
قا نه	بكاباد		لب ه
قا نه	میمنه		لب ه
قد ه	غزنه قصبه كابلستان		لب له
قه ٤	پنجهار كابلستان		له ٤
قد م	رباط امیر		له ه
صح ٤	بمر قصبه مكران	مكران	كو ه
صط ٤	كنج از مكران		كح ه
صط ٤	خالق از مكران		لـ ه
قد لـ	دیبل	سند	كه ـ
قه ٤	منصوره قصبه سند		كا م
قه ٤	مایه از ساحل كرمهند		لط ه
قد لـ	بهلواره	هند	كد ٤
قو ٤	سومنات		ر ٤
قر له	ملتان		كط م
قر م	قندهار		لح ٤
قیط ه	كهاودتنوج		لا نه
ه	دارملك هند		لو له
[illegible]	نانارسی		لو نه
[illegible]	سراندیب		ـ ٤
[illegible]	تبت		لم ٤
[illegible]	كشمیر		له ٤
[illegible]	دهلی		لم م

جدول مسافت میان هر بلدی و مکهٔ معظمه در صورتی که کوهها و غورها و انحراف نباشد

[illegible]	المسافة بالفرسخ	[illegible]	البلاد	[illegible]	المسافة بالفرسخ	[illegible]	البلاد	[illegible]	المسافة بالفرسخ	[illegible]
هل	١٢١٢	ماكا	دهلی	١	٢[illegible]٢	١	ادرن	لطكه	٤٣١	٢
لط	٧٤٧	كا	بصره	٥	٢٢٥	٥	حران	لطه	٤٣٩	٤
كا	٦٧٤	ماط	نوشنج	٢	٢٦٢	٤	ارض	وح	٤٦٢	٤
نو	٣٧[illegible]	سه	غزنين	١	٢٧٩	٤	[illegible]	لكه	[illegible]٢٥	٢
هه	٣٣[illegible]	هد	[illegible]	١	٣٢٧	٥	قم	هول	[illegible]٦٧	٣
[illegible]	١٥٩	مكو	همدان	٢	٣٢٥	٥	[illegible]	س	٦٢٦	٤
[illegible]	٣٨	ما	ساوه	٥	٣٣٣	٤	خوارزم	٥ه	[illegible][illegible]٧	٢
[illegible]	٥٥	مح	قزوين	٢	٣[illegible]٣	٥	بخارا	٥ه	[illegible][illegible]٧	٢
ور	ا[illegible]١	لم	اصفهان	٤	٣٥٣	٤	[illegible]	كوه	[illegible]٧٧	٥
لس	٢٩٣	مع	کاشان	٢	٣٢٤	٥	سمرقند	نوه	[illegible]٩٣	٢
[illegible]	٢٣٩	نو	ری	٢	٣[illegible]٦	٢	[illegible]	لد ٧	٧١٦	٢
[illegible]	٦١٣	نوح	[illegible]	٤	٣٦٢	١	[illegible]	مط	١٥[illegible]٩	٤
[illegible]	٤٥٥	مو	[illegible]	٥	٤١٣	٣	[illegible]	نو	٣٦٢	١
سن	٢٨٦	مر	[illegible]	٥	٣٩١	٥	[illegible]	سكه	٢٧٤	٥
[illegible]	٣٢٧	مه	[illegible]	٢	٣٩٧	٥	[illegible]	هم	٤[illegible]٩	٢
بوط	٣٦٥	ل	[illegible]	٢	٤٥٥	٤	[illegible]	كوه	[illegible]٩٤	٥
بونا	٣٧٤	ط	[illegible]	٣	٤٠٣	٥	[illegible]	مل	٦١٢	٤
نو	٤٧٧	طه	[illegible]	١	٤٣٥	٤	[illegible]	[illegible]	٦٣٢	٤
وبو	٤[illegible]٥	مح	[illegible]	٢	ا[illegible]٤	١	[illegible]	كط	٦٤٩	٢
لط	٤٣٣	لو	[illegible]	٥	٤١٣	٤	[illegible]	له	٦٧٤	٥
كا	٤٨٦	ركا	[illegible]	٢	٣٨[illegible]	٣	[illegible]	مل	[illegible]٢٢	١
هو	٤٤٧	لر	[illegible]	٥	٤١٣	٤	[illegible]	نال	٧٣٤	٤
سكو	٢٧٦	لحر	[illegible]	٢	٤١٥	٢	[illegible]	مه	١١[illegible]٣	٤
[illegible]	٣٢٣	لط	[illegible]	٢	٤١٤	٣	[illegible]	نه	٦١٦	١
سا	٢٦٧	٧٥	مصر	٥	٣٣٤	٥	[illegible]		٦٤٢	١

مساحة

زمین بنا بر آنچه مولانا غیاث الدین جمشید کاشی در رساله کمالیه آورده است

مقدار	مقدار	مقدار
قطر زمین ۲۵۴۵ فرسخ است ا م ۵	محیطش ۸۰۰۰ فرسخ است	مساحة جمع سطحش ۲۰۳۶۳۶۳۶ فرسخ ا م ۴۰۴ است

مساحة	مساحة
ربع معموره ۵۰۹۰۹۰۹ فرسخ است ا م است	قطعه شمالیه که وراء قطب فلک البروج است ۴۲۲۶ و ثلث و ربع فرسخ است

نسبة

اجرام کواکب با جرم زمین بنا بر جدول رساله مذکور

زحل	مشتری	مریخ
یکصد و هشتاد و دو برابر زمین است و ثلث مثل زمین	یکصد و هشتاد و هشت برابر زمین است و نصف مثل زمین ۱۸۸	سه برابر زمین است و مثل ثلث زمین ۳

شمس	زهره	عطارد
شمس سیصد و بیست و شش برابر زمین است ۳۲۶	برابر ثلث تسع زمین است	یکجزو از دوازده هزار و هفتصد و نود و نه جزو و نصف زمین

قمر	اعظم	اصغر
برابر سدس سبع زمین است ۳۲۶	کواکب ثابته از قدر اول دویست و دو برابر زمین است ۲۲۲	کواکب ثابته از قدر ششم بیست و سه برابر زمین است ۲۳

بعد

محدب فلک ثوابت بنا بر آنچه در رساله مذکوره است از زمین ۳۳۰۲۴۶۰۹ فرسخ است ۲

مبداء

عمارت در طول بقول قدماء در طرف مغرب است که جزایر سعدا هم گویند و این جزیره واقعند در محیط غربی که موسوم است باوقیانوس و مقابل زمین حبشه است و بقول متاخرین ساحل دریای مذکور است و میان این دو ده درجه از درجات معدل النهار تفاوت است که دویست و بیست فرسخ باشد بنا بر آنچه مقدار مساحه درجه بیست و دو فرسخ است

منتهی | **مبداء**

عمارت در طول باتفاق متقدمین و متأخرین
کنکدز است که بر نقش خط استوا است و طول جزایر
ابر لسی نصف دور است که صد و هشتاد درجه باشد
بحسب فرسخ نه هزار و نهصد و شصت فرسخ است

اقالیم و اواسط انها بحسب عرض و نهایت
درازی روز بنا بر انکه میل کلی بیست و سه
درجه و پنجاه و یکدقیقه باشد

اقلیم اول

مبداء اول

اقلیم مذکور جاییست که نهایت درازی
روز در انجا دوازده ساعت و چهل
و پنج دقیقه و عرضش دوازده درجه و
چهل دقیقه باشد

وسط

اقلیم مذکور جاییست که درازترین روزها
در انجا سیزده ساعت و عرضش شانزده
درجه و نیم باشد

شهرها و بلاد
این اقلیم

دنقله شهر نوبه و که از بلاد بربر زبیر شهریست در یمن و سبا شهریست در یمن و
نجران موضعیست در یمن و صنعا شهریست و ظفار شهریست در یمن نزدیک بصنعا
که جوهر باشد و قلهات شهریست صحار عمان و تا نذار ساحل دریای هند و خانفق از
بلاد چینی است خانجود درین اقلیم بیست نهر بزرگ و سی کوه است

اقلیم دوم

مبداء دوم

اقلیم مذکور جاییست که نهایت درازی روز
در انجا سیزده ساعت و پانزده دقیقه باشد
و عرضش بیست درجه و بیست و هفت
دقیقه باشد

وسط

اقلیم مذکور جاییست انهایت درازی
روز در انجا سیزده ساعت و سی دقیقه باشد
و عرضش بیست و چهار درجه و چهل دقیقه
باشد

شهر و بلاد این اقلیم

سوس اقصی مغرب صعید مصر عیذاب جحفه خیبر مدینه الرسول مکه معظمه طایف قطیف یمامه هجر من البحرین هرموز جرفت تیز قصبه مکران بیرون منصور ارسند کنبایت قنوج دار الملک هند و بیجد با نگار جاین و درین اقلیم بیست و هفت کوه و بیست نهر است و رنگ اکثر ساکنان این اقلیم میانه سیاهی گندم گون

اقلیم سیم

سیم

مبداء و وسط

این اقلیم جایی است که نهایه درازی روز در انجا سیزده ساعت و چهل و پنج دقیقه باشد و عرض بیست و هفت درجه و نیم

این اقلیم جایی است که نهایه درازی روز در انجا چهارده ساعت و عرضش سی درجه و چهل دقیقه باشد

شهرها و بلاد

این اقلیم

تاهرت العلیا و السفلی از افریقیه قیروان طرابلس مغرب اسکندریه مصر دمیاط قلزم ایله بیت المقدس عسقلان قیساریه شام عمان طبریه صور بعلبک دمشق کوفه انبار بغداد مدایین واسط حلوان بصره ایله اهواز شوشتر عبادان رامهرمز اصفهان کازرون ابرقو شیراز یزد سیرجان کرمان خبیص طبس کیلکی طبس مسینا سجستان کنج از مکران بسته میمنه غزنه مولتان قندهار دهلی و بعضی بلاد چاین و درین اقلیم سی و سه کوه است و بیست و دو نهر است و اکثر اهل انجا گندم گون اند

اقلیم چهارم

چهارم

مبدء و وسط

این اقلیم جایی بود که نهایه درازی روز چهارده ساعت و پانزده دقیقه باشد و عرضش سی و سه درجه و سی و هفت دقیقه باشد

این اقلیم جایی بود که درازی روز در انجا چهارده ساعت و نیم باشد و عرضش سی و شش درجه و بیست و دو دقیقه باشد

شهرها و بلاد این اقلیم

طنجه قرطبه دار الملک اندلس اسبیله جزیره تادوس قبرس طرطوس اذنه طرابلس شام حمص و انطاکیه معرة النعمان حلب و سروج رقه نصیبین سنجار موصل امد سرمن رای شهرزور نخجوان مراغه تبریز برواز دبیل و دینور و همدان و زنجان و شهرورد نهاوند ابهر ساوه قزوین سلطانیه قم کاشان دماوند ری امل قصبه طبرستان ابکون استراباد جرجان اسفراین شهرستان سبزوار نیشابور طوس مشهد ترشیز تون قاین رزون مرو هرات سرخس بادغیس مرغاب فاریاب غور و غرجستان بلخ بلاد اغون دلوالج صغانیان بدخشان زند کابل کشمیر و بعضی بلاد چاین و درین اقلیم بیست و پنج کوه است و بیست و دو نهر است و رنگ اکثر این اقلیم میانه گندم گون است و سفید والله اعلم بحقیقه

اقلیم پنجم

وسط	مبدء
این اقلیم جایی است که نهایة درازی روز در انجا پانزده ساعة باشد و عرضش چهل و یک درجه و پانزده دقیقه باشد	این اقلیم جایی است که نهایة درازی روز در انجا چهارده ساعة و چهل و پنج دقیقه است و عرضش سی و هشت درجه و پنجاه و چهار دقیقه

شهرها و بلاد این اقلیم

عموریه قونیه قیساریه روم اقسرای سیواس طرابزون اخلاط اذربیجان ارز الروم باکویه و شماخی قصبه شروان رومیه الکبری جرجانیه خوارزم هزار اسف زمخشر بخارا نسف سمرقند ایلاق کش اسفیجاب ازشاش خجند فرغانه که اندجان گویند اوش ختن شاش تبت و بعضی از بلاد ترک و درین اقلیم سی کوه و پانزده نهر است ورنگ اکثر این اقلیم سفید است

اقلیم ششم

وسط	مبدء
اقلیم مذکور جایی بود که نهایة درازی روز پانزده ساعة و بیست دقیقه و عرضش چهل و پنج دقیقه و بیست و یک دقیقه باشد والله اعلم درجه	این اقلیم جایی بود که نهایة درازی روز پانزده ساعة و پانزده دقیقه باشد و عرضش چهل و سه درجه و بیست و دو دقیقه باشد

شهرها و بلاد این اقلیم

شمال اندلس و بعض بلاد روم مثل قسطنطینیه و بلاد روس و صقالیه و معظم ترکستان
و المانیا و روس بالغ و فرادم و بارده و حهتد و غالب بر اهل این اقلیم صفره است

اقلیم هفتم

مبدء

این اقلیم جایی بود که نهار اطول پانزده ساعت
و نصف و ربعی باشد و عرض چهل و هفت درجه
و خمس درجه

آخر

اقلیم مذکور نزد جمهور جایی بود که نهار اطول
شانزده ساعت و ربعی باشد و عرضش پنجاه
و سه درجه و از اینجا تا نهایات عمارات داخل اقالیم نگیرند
جهت کمی عمارات

وسط

اقلیم مذکور جایی بود که نهار اطول شانزده
ساعت باشد و عرض چهل و هشت درجه و نصف
و ربع و ثمن

شهرها و بلاد این اقلیم

بعضی صقالیه و روس و بلغار و شمال بلاد
یاجوج و ماجوج و نهایت مساکن اتراک شرق
و در این اقلیم بیشه بسیار است و صحراهای ترکان آن
مثل وحوش و در اوست جبال و انهار کافی الارض
و اهل این اقلیم شقره و بیاض اند

بدانکه معرفت اوقات شبانروز و اوقات صلوة یومیه وغیره مبتنی بر دانستن نصف النهار و حین الطلوع است
با تصرف در ان بر وفق مطلوب و نیز شناختن لکن اوقات مبتنی است بر اطلاع رفتار ساعت که آن
آلتی است که شناخته میشود بان ساعات و دقایق مستوی شبانروز و چون معرفت هر یک از انها و
تصرف در ان فی الجمله مشکل و متعسر است خصوصا از برای اکثر عامه ناس لهذا اقل عباد الله الغنی ابن
محمد هاشم غلامرضا الیزدی ۳ جدول وضع نمود مبنی بر ماههای جلالی و بازاء هر روزی در هر
جدول دو رقم قرار داده اول علامت ساعت دوم دقیقه اما جدول اول جهة معرفت طلوع فجر صادق
و جدول دوم جهة معرفت طلوع افتاب و جدول سیم جهة معرفت زوال شمس که گذشته از ابتدای
رقم ساعت واما شناختن ساعت مذکور بدانکه در صفحه ساعت دو دایره مقصور است یکی
عظیمه و دیگری صغیره و نیز در ان صفحه دو علامت موجود است یکی را خار نامیده اند و دیگری را
عقرب چنانکه نقطه خار بر دایره عظیمه است و نقطه عقرب بر دایره صغیره است اما دایره
عظیمه که نقطه خار بر انست بشصت قسم کرده اند و هر قسمی را دقیقه خوانند پس یکدور حرکت
خار که عبارت از شصت دقیقه است یک ساعت خواهد بود واما دایره صغیره که نقطه عقرب
بر انست بدوازده قسم کرده اند و هر قسمی را ساعت خوانند ولا محاله یکدور حرکت عقرب
دوازده ساعت خواهد بود و دو دور ان یکشبانروز و چون نزد منجمان ایران ابتدای شبانروز
از غروب جرم افتابست باید در وقت غروب شمس عقرب بر نشان دوازده و خار
بر نشان شصت باشد و بنا بر این لامحاله این خار و عقرب باهم منطبق خواهند شد
در انوقت در اغلب ساعتها خار از دسته پس چون روزی از ایام ماههای جلالی
بجدولی از جداول ثلثه معین باشد و خواهند که انوقت در چه وقت از روز یا شب است
چون عقرب و خار از دسته ساعت انقدر بگردد که مطابق شود با ان دو رقم که از جدول
معین است انوقت وقت مطلوب است مثال خواستیم بدانیم که در شب اول فروردین ماه جلالی
طلوع فجر صادق چه وقت خواهد شد نظر کردیم در جدول طلوع فجر یافتیم بازاء اول فروردین ماه
این رقمها را ۱۰ م اعنی ده ساعت و چهل دقیقه صبر کردیم تا وقتی که عقرب امد بر نشان ده
و خار امد بر نشان چهل پس گفتیم که حال اول طلوع فجر صادق است و باقی بر این قیاس است

حدول معرفت اوقات سه کانه شبانروز مبتنی بر ماههای جلالی کذشته از ابتدای دقم ساعت بعرض لب که

	فروردین ماه			اردیبهشت ماه			خرداد ماه			تیر ماه			مرداد ماه			شهریور ماه		
	طلوع فجر	طلوع آفتاب	زوال	طلوع فجر	طلوع آفتاب	زوال	طلوع فجر	طلوع آفتاب	زوال	طلوع فجر	طلوع آفتاب	زوال	طلوع فجر	طلوع آفتاب	زوال	طلوع فجر	طلوع آفتاب	زوال
ا	بم	سا	ع ه	ط لم	خا	ل ه	ح ا	ـع	ه د	ا ح	ط ش	٧ نو	ح ع	ح ـ	٧ ه	طه	شـ	ه کو
ب	لح	باح	طه	لد	ع	ل	لح	ب	و				غ	ح	٧	لد	ید	کو
ج	لو	نو	لج	لد	لح	کط	لو	ب	ه				م	ب	ه	ل	ید	م
د	لد	یح	یر	ل	نو	لد	له	ب	ه				م	ب	ه	لد	نو	لح
ه	لب	ش	نو	لد	ید	لم	لح	ح	٧	ا			لح	س	و	لب	مع	کا
و	کط	ه	نه	که	ش	لم	لح	ح	٧	ب			مه	ع	و	لو	ما	ل
ز	لم	مح	ید	لم	نه	که	ل	و	ح				مه	ع	د	لط	٠	ا
ح	مه	مو	نح	کا	مح	کب	ل	و	ح	ب			مو	نو	ح	لم	ن	ا
ط	لم	مح	ش	ط	مه	لم	لد	ر	٠	ج			مح	نو	ح	مح	و	ل
ی	کا	مه	نا	ر	نح	کب	لد	ر	٠				مط	ع	ط	مه	ح	ل
یا	لح	م	نه	نو	مه	کب	کو	ر	ا	ج	ش	نو ه	ش	مه	ب	لح	ب	لد
یب	ر	یح	مط	ب	مه	کا	کو	ر	ا	نو	ن	نو	نه	مه	ب	نه	س	ل
یج	ب	لو	مح	س	م	مه	کد	ع	ع ه				ن	که	ا	ش	٧	ل
ید	س	لد	مه	ب	لح	ط	کد			نو			نو	کد	س	ش	ح	
یه	ب	لد	مو	ح	لو	ع	کد	ـع	ع ه	ع	یب	ن	نح	کو	ج	یب	لو	
یو	د	ل	مه	و	لد	ر	ط	طخ	٧ظ	ه	نو	غ	طح	کو	ج	نو	ع	
یز	ه	لد	نح	ه	لد	ر	ط	عی	ظ	ه			ط ا	لح	ح	طع	طه	
یح	ب	مه	مح	ح	لد	لو	نو	لن	ع	کا			ح	ل	ه	با	که	
یط	با	یح	مه	ا	ل	ه	ر			کا	نو	غ	ه	لد	لو	٠	که	
ک	طظ	کد	ط	ظ	ه	ب	لو			کد	ع	ظ	ه	لد	لو	٧	کو	
کا	یز	ه	م	نح	لد	ب	لو	نو	ع	که			ح	لد	لو	د	لح	
کب	یب	ع	لط	نو	مه	ح	ب	ب	ر	کط	طح	٧ظ	ـ	لو	ع	ط	ل	
کج	ش	نو	لح	یب	مه	س	ح			لح	عـ	ع ه	س	لح	ط	ا	لد	
کد	یه	یب	لر	نا	مس	ما				لد	ع	ع	ب	م	ه	ح	ط	
که	مح	س	لو	ما	مس	ما	ح	یح	یز	ل	٠	ا	ب	م	ه	ه	ه	لو
کو	ه	ـ	له	مط	مه	ـ	ا	ش	نو	لا	٠	ا	س	مه	کا	ه	لع	
کز	مح	ح	لب	مه	ع	ط				لح	٧	٠	بط	مح	کس	ط	م	
کح	لم	و	لح	مه	ع	ط				لح	٧	٠	کا	مه	کد	کا	ب	
کط	لط	٧	لد	مح	لو	ح				له	و	ح	مح	مح	که	کح	ب	
ل	ط	طلم	اس	لا ه	ح	ح ا	ـ مه	د ه	ح	ح ا	طش	٧ نو	نح	له	ه و ـ	ه ح	طکه	کو ه

بقیه جدول معرفت اوقات سه گانه شبانه روز مبتنی بر ماههای جلالی کردشه از ابتداء
دقم ساعت بعرض لب که

ایام	مهرماه			آبانماه			آذرماه			دیماه			بهمنماه			اسفندارماه		
	فجر ه د	ظهر ط د	مغرب ل	فجر ه د	ظهر ط د	مغرب ل	فجر ه د	ظهر ط د	مغرب ل	فجر ه د	ظهر ط د	مغرب ل	فجر ه د	ظهر ط د	مغرب ل	فجر ه د	ظهر ط د	مغرب ل
ا	س	ط ح	ه ن	ا ح	ا ح	د که	ا کد	ا م	و ه	٤ ب	ح ٠	د ب	٤ کف	ا نب	و نز	ما م	ا ح	و له
ب	ل	ه	ف	ا	ه	که	کد	ص	نا				کف	نب	نز	لح	و	لج
ج	لب	ش	نو	لد	ش	کو	کد	صب	نا				صه	نن	نو	لو	ب	لل
د	لج	نب	نز	لد	ش	کو	که	ج	ن				٤	نه	نه	لح	٠	لل
ه	لو	نو	نح	لح	نب	ح	ح	صو	نخ	ب			٤	نه	نه	لح	١١	ل
و	لح	ما خ	ه نط	لو	نو	ح	ح	صو	نخ	لم			نو	نح	نب	لل	٤ ب	کط
ز	م	ما ٤	و ا	لط	اخ	کط	کط	مح	نب				نو	مح	نب	لل	٤	کط
ح	مب	٤ ٠	ا	لط	ا ٤	کل	ل	نح	نه				ب	هو	نخ	کط	نو	کح
ط	مد	ب	س	مح	٠	لل	ل	نه	نه	لم			س	ب	ش	کح	نب	کح
ی	مو	و	ج	مح	ب	لب	ل	ش	لف	م			ـ	س	نا	که	نه	که
یا	صح	ح	ب	صح	و	لح	لل	مح	نو				ط	م	نه	کس	ع	کل
یب	نه	ـ	ه	نه	ح	لح	لح	مح	ب	م	ع	ب	ر	لح	نط	ھ	ف	کح
یج	ش	س	و	ن	ـ	له	لح	ب	نخ	لح	و	ح	ر	لح	نط	٤	ب	کب
ید	ب	ب	د	ب	س	لو	لح	نو	نخ				ه	لو	نخ	نو	ب	کا
یه	نو	سو	ح	ما بز	ب	لل	لھ	نز	نظ	لر			ح	لر	ص	ھ	م	ھ
یو	نخ	٤	ط	١١	نو	لح	لو	نخ	ظ				ا	لس	ھو	نخ	لح	طه
یز	ما	ھ	ـ	١	نو	لح	لو	٤	ب	لل	و	ح	ما ظ	ـ	ھ	ما ی	لو	ع
یح	ه	کس	ما	٠	٤	کف	لو	٤	٤	ه	ب	٠	ض	ل	ھ	ط	لح	لب
یط	ب	که	ـ	ب	ھ	م	لو	٤	١	له			نخ	لم	ب	ر	لس	نو
ک	و	کو	ح	و	کس	ـ	لظ	٠		له	ه	٠	نو	نو	نح	و	ل	ه
کا	ح	ل	ب	ط	که	لب	لط		١	لس	١٠	١	ب	کب	ھ	٤	لح	ب
کب	ـ	ل	ه	ما	کو	حج	لح	٠	٠				ش	کس	ط	ـ	کو	نخ
کج	س	لس	نو	ح	لح	لح	م	٤		لس	٠	١	نا	ھ	ما ٤	ما ھ	کب	س
کد	ب	لل	ر	ب	لح	ح			٠	ل	٤	٤	نا	ھ	م	٤	کس	١
که	نو	لو	٤	ب	ل	ھ	م	٠	ح	کط	٤	٤	ظ	٤	لظ	نو	ھ	ب
کو	ھ	لح	ھ	نو	ل	صو	ھ	و		ا	ا ٤	ظ	مو	نو	ھ	نو	٤	ط
کز	ھ	م	ھ	ب	لھ	عو	ما			ا	ا ٤	ظ	ھ	ب	عو	عخ	نو	ح
کح	کس	صه	کل	ط	لو	ح			ح	که	نو	ع	ھ	س	لو	ا	ب	د
کط	کب	کو	کس	ط	له	مح	ا	و										
مج	ما کو	ا مح	و کح	ا کا	ا لح	و ھط	ا ھ	ح ٠	ب ٤ که	ا لو	وع	ما ظ	ا س	د لص	طھ ٤	س و	و	

بقية جدول لمعرفة اوقات خمسة مسترقة			
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ا	س ح	ع س	و ه
ب	هو	ح	د
ج	جح	و	ج
د	حج	د	س
ه	ط	س	ا
و	س م	ع ع	ه ا

فصل در ترکیب شکل مربع بدانکه شکل مربع نقش چهار در چهار است

و شانزده خانه دارد و عدد طبیعی آن سی و چهار است و از نوادر الهی

بیرون آورده اند از اسم یا بدوح و یا زهاب و قاعده پر کردن وی

بر چند وجه است و از آنها شانزده خانه ابتدا کرده اند و پر میسازند

چنانچه هر یک خواص دیگر دارند و برای هر مقصد پر سازند چنانچه بجهت

از خانه اول پر میسازند بدین قسم

٧٨٦

٨	١١	١٤	١
١٣	٢	٧	١٢
٣	١٦	٩	٦
١٠	٥	٤	١٥

و از خانه دوم بجهت مال و دولت پر سازند

٧٨٦

١١	٨	١	١٤
٢	١٣	١٢	٧
١٦	٣	٦	٩
٥	١٠	١٥	٤

و از خانه سیم بجهت مرادات

٧٨٦

٦	١	١٦	١١
١٥	١٢	٥	٢
٩	١٤	٣	٨
٤	٧	١٠	١٣

و از خانه چهارم بجهت نقش پیش ملوک

١	١٤	١١	٨
١٢	٧	٢	١٣
٦	٩	١٦	٣
١٥	٤	٥	١٠

و از خانه ٥ بجهت معشوق و دوستی

٧٨٦

٤	٩	١٥	٦
٧	١٢	١٤	١
١٠	٣	٥	١٦
١٣	٨	٢	١١

و از خانه ٦ بجهت بیماری و شفای بیمار

٧٨٦

٢	١٢	١٣	٧
١٤	٨	١	١١
٥	١٠	١٥	٤
١٦	٣	٦	٩

[illegible]

نقش ۷ ببندد کنت دیگر بجهة زیاده شدن مال
وایضا از خانه ۷ بجهة زن و فرزند پوشاند

۷۸۶

۷	۱۲	۱۳	۲
۱۴	۱	۸	۱۱
۴	۱۵	۱۰	۵
۹	۶	۳	۱۶

واز خانه ۸ بجهة خوف و موت پوشاند

۷۸۶

۶	۱۵	۹	۴
۱	۱۲	۱۴	۷
۱۶	۵	۳	۱۰
۱۱	۲	۸	۱۳

واز خانه ۹ بجهة سفر پوشاند

۷۸۶

۱۳	۸	۲	۱۱
۱۰	۳	۵	۱۶
۷	۱۴	۱۲	۱
۴	۹	۱۵	۶

واز خانه دهم بجهة برآمدن حاجات پوشاند

۷۸۶

۱۶	۵	۴	۹
۳	۱۰	۱۵	۶
۱۳	۸	۱	۱۲
۳	۱۱	۱۴	۷

از خانه ۱۱ ... امید

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۵	[illegible]	۸	۱۱
[illegible]	۱۵	۱	[illegible]
۹	۶	[illegible]	۷

واز خانه ۱۲ بجهة دشمن پوشاند

۷۸۶

۱۱	۲	۸	۱۳
۱۶	۵	۳	۱۰
۱	۱۲	۱۴	۷
۶	۱۵	۹	۴

واز خانه ۱۱ بجهة برآمدن امید

۷۸۶

خانه ۹ مکرر شد و مربع ۱۱ غرایبت

۱۳	۸	۲	۱۱
۱۰	۳	۵	۱۶
۷	۱۴	۱۲	۱
۴	۹	۱۵	۶

۷	۱۱	[illegible]	۱
[illegible]	[illegible]	۸	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۰	۵	[illegible]	۱۵

۶۷۸

[illegible]

۱۱	[illegible]	۱	[illegible]
[illegible]	۵	[illegible]	۱۵
۷	[illegible]	[illegible]	۶
[illegible]	[illegible]	۸	[illegible]

۶۰۷۸

[illegible]

واز خانه ... [illegible]

۷۸۶

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

واز خانه ... [illegible]

۷۸۶

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]